



اخلاق‌سلامی

مبانی و مفاهیم

جمعی از نویسندهای
زیر نظر محمدی علیزاده



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

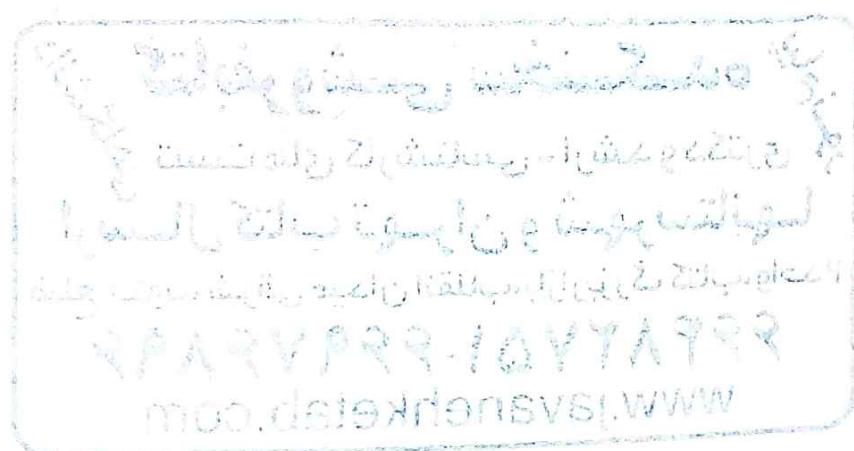


دانشجوی گرامی

برای شرکت در قرعه کشی، فقط سریال هولوگرام روی جلد کتاب را به
شماره «۳۰۰۰۸۵۸۵» پیامک فرمایید.

جوایز قرعه کشی شامل کمک هزینه عمره، عتبات و... می باشد. برای
دریافت جایزه ارائه کتاب با مهر فروشندۀ الزامی است.

علیزاده، مهدی، ۱۳۵۰ - سرشناسه:
 اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم / مهدی علیزاده، محمد عالم زاده نوری،
 حمیدرضا مظاہری سیف، مهدی احمدپور، علی مهدوی فرید و محمدرضا
 فلاح؛ تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت
 پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی.
 عنوان و نام پدیدآور:
 قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۹.
 مشخصات نشر:
 ۲۵۶ ص. مشخصات ظاهری:
 ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۳۱ - ۲۴۰ - ۲ شابک:
 گروه اخلاق اسلامی؛ ۲۴ فروست:
 فیبا وضعیت فهرستنويسي:
 اخلاق اسلامی موضوع:
 نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر معارف
 دانشگاه معارف اسلامی، معاونت پژوهشی شناسه افزده:
 BP ۲۴۷ / ۸ / ۸۷۶ ع ۱۳۸۹ شناسه افزوده:
 ۲۹۷/۶۱ رده‌بندی کنگره:
 ۲۰ ۱۹۲۳۵ رده‌بندی دیوبی:
 شماره کتاب‌شناسی ملی:



استاد محترم و دانشجوی عزیز

خواهشمند است با ارائه نظرات خود ما را در رفع نواقص و ارتقای کتاب یاری بخشد.

به انتقادها و پیشنهادهای برتر هدایای ارزندهای تعلق خواهد گرفت.

شماره تلفن واحد ارزیابی علمی: ۰۲۵۱ - ۷۷۴۷۲۴۰

شماره تلفن واحد ارزیابی علمی: ۰۲۵۱ - ۷۷۴۹۹۱۹

نمبر: ۰۲۵۱ - ۷۷۱۵۵

پست الکترونیکی: arzyabi@maaref.ac.ir

صندوق پستی: ۶۱۷۳ - ۳۷۱۵۵

اخلاق اسلامی

مبانی و مفاهیم

مهدی علیزاده، محمد عالمزاده‌نوری،
حمیدرضا مظاہری‌سیف، مهدی احمدپور،
علی مهدوی‌فرید و محمدرضا فلاح

زیر نظر:

مهدی علیزاده

این اثر توسط پژوهشگران مرکز اخلاق و تربیت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
به سفارش معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی نگارش یافته است.



پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم

مؤلف: مهدی علیزاده، محمد عالمزاده‌نوری،
محمد رضا مظاہری سیف، مهدی احمدپور،
علی مهدوی‌فرید و محمدرضا فلاح
تدوین: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی
ناشر: دفتر نشر معارف
ویراستار: امیرعباس رجبی
بازبین نهایی: محمد تقی سلمانی
صفحه‌آرا، صالح زارع
نوبت چاپ: سیزدهم، بهار ۱۳۹۶ / ۵۰۰۰ نسخه
قیمت: ۸۵۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸ - ۵۳۱ - ۲۴۰ - ۹۶۴

کلیه حقوق محفوظ است

مراکز پخش:

- مدیریت پخش دفتر نشر معارف: قم، خیابان شهدا، کوچه ۳۲، شماره ۳، تلفن و نمبر: ۰۰۰۴۴۷۷۴۳۷
 - قم: ۳۷۷۳۵۴۵۱ ■ قم(شعبه دوم): ۳۲۹۰۴۴۴۰ ■ تهران: ۸۸۹۱۱۲۱۲ ■ شیراز: ۰۷۱۳۲۳۴۴۶۱۴
 - یاسوج: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۸۵ ■ بیرونی: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۷۹ ■ ایلام: ۰۵۶۳۲۲۲۴۱۷۹ ■ گرگان: ۰۱۷۲۲۲۳۷۸۸۰
 - اصفهان: ۰۳۱۳۳۴۴۲۰۵۰۵ ■ کرمانشاه: ۰۸۳۳۷۲۲۸۴۱۱ ■ کرمان: ۰۸۳۳۷۲۲۳۱۴۶۶ ■ رشت: ۰۳۴۳۲۲۲۳۱۴۶۷
 - اهواز: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۶۴ ■ زنجان: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۸۲ و ۰۲۴۳۲۳۶۴۲۵ ■ بندرود: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۸۴ و ۰۵۸۳۲۲۱۲۲۸۳
 - اردبیل: ۰۴۵۳۳۲۶۰۳۱۴ ■ بندرعباس: ۰۷۶۳۶۱۷۵۵۷ ■ بوشهر: ۰۹۱۷۶۶۷۱۵۵۴ ■ خرم‌آباد: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۷۴
 - تبریز: ۰۴۱۳۲۳۶۸۷۳۱ ■ کرج: ۰۲۶۲۴۴۸۶۲۵۷ ■ شهرکرد: ۰۳۸۳۲۲۴۳۲۲۲ ■ قزوین: ۰۳۸۳۲۲۴۳۲۸۰۶
 - ساری: ۰۵۱۳۲۲۵۳۰۲۰ ■ ارومیه: ۰۴۴۳۲۲۵۴۵۲۲ ■ اراک: ۰۸۶۳۲۲۹۰۰۳۸ ■ مشهد: ۰۵۱۳۲۲۰۱۱۹
- نشانی الکترونیکی: www.ketabroom.ir * پایگاه اینترنتی: info@ketabroom.ir

سخن آغازین

یکی از ساحت‌های وجودی انسان - اگر نگوییم مهم‌ترین آنها - ویژگی اخلاقی اوست که مانند سایر فطریات، دو بعد بینشی و گرایشی دارد. انسان براساس فطرت خدادادی، اصول کلی اخلاق را می‌داند - وَنَفْسٌ وَمَا سَوَّاهَا، فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - و علاوه بر آن میل به نیکی و خیر اخلاقی و تنفر از کثی‌ها نیز در او نهفته است. شاید به همین خاطر باشد که پیامبر اکرم ﷺ فلسفه بعثت خود را تتمیم مکارم اخلاقی - نه تأسیس و معرفی آنها - اعلام می‌فرماید.

در هر صورت مجموعه بینش‌ها و گرایش‌های اخلاقی، دستمایه ارزنده‌ای برای حرکت انسان به‌سوی کمال می‌باشد. توجه به اصول ارزش‌های اخلاقی و رعایت آنها در حوزه فردی و اجتماعی، بستر مناسبی را برای رشد و تعالی همه آحاد جامعه انسانی فراهم می‌آورد. گرچه این حکم کاملاً فraigیر است و همه عرصه‌های تاریخی و جغرافیایی را شامل می‌شود ولی توجه به آن در عصر کنونی که هجوم گسترده و همه‌جانبه‌ای به بنیادهای اخلاقی و ارزشی انسان با ابزارها و ترفندهای متنوع صورت می‌گیرد ضرورتی صدچندان دارد.

اهمیت این امر - عنايت به ارزش‌های اخلاقی و اهتمام به رعایت آنها - با توجه به موقعیت تاریخی و جغرافیایی ما که در دوره بازشکوفایی تمدن اسلامی و در جمهوری اسلامی ایران که پرچمدار این حرکت عظیم است زندگی می‌کنیم روشن‌تر می‌شود. اگر مهم‌ترین ویژگی انقلاب ما، فرهنگی بودن آن است و مهم‌ترین رکن فرهنگ، زندگی اخلاقی مردم است پس توجه به مکارم اخلاقی، برای رسیدن به قله‌های سعادت و کمال علاوه بر اهتمام فردی باید یک دغدغه جمعی و دارای یک برنامه همه جانبه در نظام اسلامی باشد تا

۶ □ اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم

علاوه بر حرکت فردی شاهد یک حرکت اجتماعی و به تبع آن ایجاد یک الگوی فرهنگی برای همه انسان‌ها و جوامع دیگر باشیم. قرار گرفتن درس اخلاق اسلامی به عنوان یکی از دروس عمومی برای دانشجویان عزیز و آینده‌سازان این مرز و بوم، در همین راستا امری پذیرفتی بلکه ضروری می‌باشد.

کتاب حاضر به عنوان متن درسی و متناسب با سرفصل‌های مصوب درس «اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم» توسط جمعی از کارشناسان محترم این حوزه زیر نظر فاضل ارجمند جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای علیزاده نگارش یافته است.

امیدواریم این اثر برای اساتید و دانشجویان سودمند باشد و فرهیختگان ارجمند با ارائه نقطه‌نظرات خود ما را در راستای تولید آثاری مطلوب‌تر یاری رسانند.

معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی

گروه اخلاق اسلامی

فهرست مطالب

۵	سخن آغازین.....
۱۳	مقدمه.....
کلیات	
	(۲۲ - ۱۹)
۲۰	جایگاه اخلاق در دین.....
۲۰	اخلاق.....
۲۱	نمودار ساختار یک گزاره اخلاقی.....
۲۱	گستره دانش اخلاق.....
۲۲	تربیت اخلاقی.....
فصل اول: انسان‌شناسی	
	(۳۶ - ۲۳)
۲۵	اهداف.....
۲۵	سرشت انسان.....
۲۷	ساختار چندساحتی وجود بشر.....
۲۷	ساحتها و قوای نفس.....
۲۹	حالات نفس.....
۲۹	ظرفیت‌ها و توانایی‌های انسان.....
۳۰	فواید ملکه.....
۳۰	اصول تحصیل ملکه.....
۳۴	نظام ارزش‌گذاری فطری و محیطی و نقش آن دو در شکل‌گیری فضیلت یا عادت.....

۳۶	پرسش
۳۶	برای تأمل و پژوهش

فصل دوم: مقصد رشد اخلاقی

(۳۷ - ۵۰)

۳۹	اهداف
۴۰	انسان دارای دو بعد فردی و اجتماعی
۴۱	۱. مقصد رشد و ارزش انسان در حیات فردی
۴۱	قرب به خدا
۴۵	۲. مقصد رشد و ارزش انسان در حیات اجتماعی
۵۰	پرسش
۵۰	برای تأمل و پژوهش

فصل سوم: موافع رشد

(۵۱ - ۶۲)

۵۳	اهداف
۵۵	الف) موافع درونی
۵۵	۱. هوای نفس
۵۷	۲. جهل
۵۷	۳. عجز
۵۸	۴. عادت‌های ناپسند
۵۸	ب) موافع بیرونی (محیطی)
۵۸	۱. دنیا
۵۹	۲. شیطان
۶۰	۳. طاغوت
۶۱	پرسش
۶۱	برای تأمل و پژوهش

فصل چهارم: امکانات رشد

(۶۳ - ۷۶)

۶۵	اهداف
۶۶	الف) علم
۶۶	علم و عمل
۷۰	ب) توان

فهرست مطالب □ ۹

۷۱.....	ج) توجه
۷۲.....	عوامل توجه و یادآوری
۷۳.....	پرسش
۷۴.....	برای تأمل و پژوهش
۷۵.....	

فصل پنجم: برخورداری‌های شخصیت کامل اخلاقی

(۷۷ - ۹۲)

۷۹.....	اهداف
۸۰.....	الف) آرامش
۸۱.....	ب) موفقیت
۸۲.....	ج) امیدواری و ایمنی از احساس پوچی
۸۳.....	د) شادمانی
۸۴.....	ه) زیبایی
۸۵.....	و) لذت
۸۶.....	ز) خلاقیت
۸۷.....	ح) محبوبیت
۸۸.....	ط) نیرومندی
۸۹.....	پرسش
۹۰.....	برای تأمل و پژوهش
۹۱.....	

فصل ششم: نقش اخلاق در شکلگیری جامعه مطلوب

(۹۳ - ۱۱۰)

۹۵.....	اهداف
۹۶.....	الف) امنیت اجتماعی
۹۷.....	۱. امنیت جانی
۹۸.....	۲. امنیت مالی
۹۹.....	۳. امنیت حیثیتی
۱۰۰.....	ب) فقرزادایی و گسترش رفاه عادلانه
۱۰۱.....	ج) توسعه دانایی و شکوفایی علمی
۱۰۲.....	موانع توسعه دانایی
۱۰۳.....	۱. ردایل فردی
۱۰۴.....	۲. ردایل اجتماعی
۱۰۵.....	پرسش
۱۰۶.....	برای تأمل و پژوهش

فصل هفتم: آسیب‌شناسی رابطه با خود

(۱۱۱ - ۱۲۵)

۱۱۳.....	اهداف
۱۱۲.....	الف) خودفراموشی و خودفریبی
۱۱۸.....	ب) وسوسه‌پذیری و ضعف اراده
۱۲۱.....	ج) زیاده‌خواهی
۱۲۵.....	پرسش
۱۲۵.....	برای تأمل و پژوهش

فصل هشتم: بهبود رابطه با خود (اخلاق فردی حداقلی)

(۱۲۷ - ۱۴۲)

۱۲۹.....	اهداف
۱۲۹.....	الف) خودآگاهی
۱۳۲.....	ب) انضباط روحی و مدیریت نفس
۱۳۸.....	ج) قناعت
۱۴۲.....	پرسش
۱۴۲.....	برای تأمل و پژوهش

فصل نهم: رابطه ایده‌آل با خود (اخلاق فردی حداکثری)

(۱۴۳ - ۱۵۶)

۱۴۵.....	اهداف
۱۴۵.....	الف) حکمت
۱۴۹.....	ب) کرامت و عزت نفس
۱۵۲.....	ج) عفت
۱۵۶.....	پرسش
۱۵۶.....	برای تأمل و پژوهش

فصل دهم: آسیب‌شناسی رابطه با خدا

(۱۵۷ - ۱۷۰)

۱۵۹.....	اهداف
۱۵۹.....	الف) غفلت و خدافراموشی
۱۶۳.....	ب) نامیدی از رحمت خدا و فریفتگی به رحمت او
۱۶۷.....	ج) کفران
۱۶۹.....	پرسش

برای تأمل و پژوهش.....	۱۷۰.....
فصل یازدهم: بهبود رابطه با خدا (اخلاق بندگی حداقلی)	
(۱۷۱ - ۱۸۳)	
اهداف.....	۱۷۳.....
الف) یقظه.....	۱۷۳.....
ب) خوف و رجا.....	۱۷۵.....
ج) شکر.....	۱۸۰.....
پرسش.....	۱۸۳.....
برای تأمل و پژوهش.....	۱۸۳.....
فصل دوازدهم: رابطه مطلوب با خدا (اخلاق بندگی حداکثری)	
(۱۸۵ - ۲۰۳)	
اهداف.....	۱۸۷.....
الف) توکل.....	۱۸۷.....
ب) محبت.....	۱۹۲.....
ج) رضا و تسلیم.....	۱۹۵.....
پرسش.....	۲۰۲.....
برای تأمل و پژوهش.....	۲۰۲.....
فصل سیزدهم: آسیب‌شناسی رابطه با دیگران	
(۲۰۵ - ۲۱۷)	
اهداف.....	۲۰۷.....
الف) ستم.....	۲۰۷.....
ب) تکبر.....	۲۱۱.....
ج) بی‌مبالاتی در آداب معاشرت.....	۲۱۴.....
پرسش.....	۲۱۶.....
برای تأمل و پژوهش.....	۲۱۷.....
فصل چهاردهم: بهبود رابطه با دیگران (اخلاق اجتماعی حداقلی)	
(۲۱۹ - ۲۳۲)	
اهداف.....	۲۲۱.....
الف) عدالت.....	۲۲۱.....
ب) تواضع.....	۲۲۷.....
ج) تأدیب به آداب اجتماعی.....	۲۳۰.....

۱۲ □ اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم

۲۳۱.....	پرسش.....
۲۳۱.....	برای تأمل و پژوهش.....

فصل پانزدهم: رابطه مطلوب با دیگران (اخلاق اجتماعی حداکثری)
(۲۳۳ - ۲۴۵)

۲۳۵.....	اهداف.....
۲۳۵.....	الف) برادری (مؤاخات).....
۲۴۰.....	ب) ایثار.....
۲۴۲.....	ج) استکبارستیزی.....
۲۴۵.....	پرسش.....
۲۴۵.....	برای تأمل و پژوهش.....

کتابنامه

(۲۴۷ - ۲۵۵)

مقدمه

تعالی روحی و نیل به فضایل و کمالات اخلاقی، مهم‌ترین هدف دین می‌باشد. از این‌رو یکی از ابعاد و کارکردهای هر دینی، بُعد اخلاقی آن است. برهمین اساس می‌توان گفت مقصود اصلی از همه اوامر و نواهی دینی تکامل اخلاقی انسان و درنهایت وصول به قرب ربوبی می‌باشد و به همین دلیل است که پیامبر اکرم ﷺ هدف اصلی بعثت خود و ابلاغ دین مبین اسلام را تتمیم مکارم اخلاقی معرفی می‌فرمایند.

انسان تقریباً تنها موجودی است که رتبه وجودی‌اش را خودش - براساس اعمال، رفتار، تصمیم‌ها و در نهایت فضایل و رذایلی که کسب می‌کند - تعیین می‌نماید. ارزش هر انسانی در دنیا و آخرت نیز بر همین مبنا و معیار تعریف می‌شود. از آنجا که انسان موجودی مختار است و رکن اساسی فعل اختیاری، آگاهی می‌باشد دست یافتن به قلل رفیع کمالات انسانی بدون شناخت دقیق فضایل اخلاقی و راه‌های کسب آنها و نیز آگاهی عمیق از رذایل اخلاقی و چگونگی اجتناب از آنها امکان‌پذیر نمی‌باشد، کتاب حاضر به همین منظور به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب که برای آشنایی با اخلاق و تربیت اسلامی و مطابق سرفصل مصوب درس «اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم» نگاشته شده، مشتمل بر کلیات و پانزده فصل است. فصل‌های اول تا چهارم به مباحث مقدماتی انسان‌شناختی، مقصد تربیت اخلاقی و موانع و امکانات رشد اختصاص دارد. در فصل‌های پنجم و ششم برخورداری‌ها و بهره‌مندی‌های دنیوی انسان و جامعه اخلاقی به تفصیل بیان شده و از فصل هفتم تا پایان کتاب فهرستی از

فضایل و رذایل در سه حوزه اخلاق فردی، اخلاق بندگی و اخلاق اجتماعی آمده است. در هریک از این حوزه‌ها ابتدا در یک فصل به آسیب‌شناسی (بیان رذایل) و سپس به بهبود (اخلاق حداقلی) و در فصلی دیگر به رابطه مطلوب (اخلاق حداکثری) پرداخته شده است.

از آنجا که غرض اصلی نگارش کتاب آن بوده که با حرکتی درونی و معنوی تحولی روحانی را پدید آورد، از رویکرد ذوقی و موعظه‌ای نیز در مواردی غفلت نشده است. ناگفته نماند استادان ارجمند می‌توانند هر رذیله‌ای را با فضیلت مقابل آن در یک جلسه بیان کنند، یا سیر مباحثت کتاب را به تشخیص خود تغییر دهند.

بر خود لازم می‌دانم پس از خداوند سبحان که توفیق چنین خدمت بزرگی را به بندۀ عطا فرمود از تمامی اخلاق‌پژوهان محترم پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی که در تدوین این اثر یاری‌رسان بندۀ بودند به ترتیب ذیل قدرانی و تشکر نمایم. از فاضل ارجمند جناب حجت‌الاسلام و المسلمين محمد عالمزاده‌نوری که نگارش فصل‌های دوم، سوم و چهارم را عهده‌دار بوده‌اند و در تأليف فصل دهم، یازدهم و دوازدهم نیز مشارکت داشته‌اند، باید تقدیر ویژه داشته باشم. ایشان علاوه بر تأليف فصول پیش‌گفته، با مطالعه سایر فصل‌ها نیز نکات سودمندی را یادآور شدند.

از حجج‌الاسلام آقایان محمدرضا فلاح - نویسنده فصل اول -، حمیدرضا مظاہری‌سیف - نویسنده فصل‌های پنجم، هفتم، هشتم و نهم -، علی مهدوی فرید - نویسنده فصل‌های دهم، یازدهم و دوازدهم و مهدی احمدپور - نویسنده فصل‌های سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم - و همچنین از حجج‌الاسلام آقایان دلیری و مرادی که در پاره‌ای از مأخذیابی‌ها همکاری کرده‌اند، سپاسگزارم.

اینجانب نیز تأليف فصل ششم را بر عهده داشتم و از آنجا که نگارش همه فصول با اشراف و نظارت اینجانب صورت گرفته نقایص این کار را بر عهده می‌گیرم و نقاط قوت اثر را از اندیشه و قلم همکاران ارجمند می‌دانم.

در پایان از مساعدت‌های بی‌دریغ ریاست محترم دانشگاه معارف اسلامی جناب حجت‌الاسلام و المسلمين آقای دکتر کلانتری و همکاران محترم ایشان در معاونت پژوهشی دانشگاه به‌ویژه جناب آقای دکتر گرامی و حجت‌الاسلام و المسلمين علی مختاری نیز باید

تشکر و قدردانی نمایم. بدون تشویق‌ها و پیگیری‌های این عزیزان تألیف و تکمیل کتاب حاضر ممکن نبود.

با توجه به اینکه هر اثری از ضعف و کاستی خالی نیست از تمامی استادان ارجمند و دانشجویان گرامی تقاضا دارم با ارائه نظرات و پیشنهادات خود، در رفع نواقص و بهبود محتوای کتاب ما را یاری رسانند.

مهری علیزاده

تابستان ۱۳۸۹

كليات

صورت زشت تنفرانگیز است و چهره زیبا نیز دل ربا. این اشتباق و نفرت، نوعی اعلام موضع درونی نسبت به آن زشتی و زیبایی است. کوشش انسان هماره در بند این کشش دو سویه است. به همین ترتیب ما درباره زشتی و زیبایی «اعمال» یا «احوال» آدمیان نیز قضاوتی روانی و موضعی درونی داریم؛ با این تفاوت که قضاوت درباره زشتی و زیبایی «ظاهر» به آسانی صورت می‌گیرد، اما در مورد زشتی یا زیبایی رفتار و احوال و شخصیت آدمیان، پدیدهای دیریاب است. دانش اخلاق بحث از زشتی و زیبایی روح و منش بشر است و به خواهش‌ها و اعمال انسان نیز تعمیم می‌یابد. این زشت و زیبا در اخلاق، بد و خوب نامیده شده است. دغدغه اخلاق رشد و تعالی بشر است. اخلاق و تربیت، بشر را در تمام ساحت‌های وجودی، زیبا و ستودنی می‌خواهد. زیبایی سیرت برخلاف زیبایی صورت اکتسابی است. برای نیک‌سیرتی و فرشته‌خوبی باید هم بخواهیم و هم بکوشیم و خودسازی همین «در صدف خویش گهر ساختن» است. بی‌تردید برای این منظور به آگاهی‌هایی همچون مقاصد، موانع، راه‌ها، روش‌ها و ابزارهای ایجاد تحول در خویش نیازمندیم. به واقع «اخلاق اسلامی» مشتمل بر مباحثی از این دست است.

اخلاق اسلامی در رویکرد عمومی دین، همان شکوفایی فطرت است که بر شناخت خاصی از انسان استوار می‌گردد. «انسان‌شناسی اخلاقی» انسان‌شناسی تحولی است؛ بدین معنا که انسان در حال حرکت و در حال شدن را موضوع بررسی خود قرار می‌دهد. اکنون پیش از پرداختن به مسائل علم اخلاق جایگاه اخلاق و تربیت اخلاقی و گستره آن را به اختصار می‌کاویم و سپس به مهم‌ترین مبانی اخلاق، یعنی مبنای انسان‌شناختی و مبنای غایت‌شناختی آن می‌پردازیم.

جایگاه اخلاق در دین

آموزه‌های آسمانی اسلام مشتمل بر سه بخش است:

عقاید: توصیف واقع‌نما و جامعی از دستگاه آفرینش با بیان مهم‌ترین و اثرگذارترین عناصر نقش آفرین آن است که آغاز و انجام هستی را در یک نظام منسجم تفسیر می‌کند. این گزاره‌ها عمدتاً با آگاهی و باورهای انسان ارتباط دارد. گفتنی است به‌دست آوردن و برخورداری از اعتقاد

صحیح یکی از اعمال یا صفات اختیاری انسان است که قضاؤت اخلاقی درباره آن رواست.

اخلاق: نظام ارزشی و هنجاری است که انسان می‌باید اعمال و منش خود را برای دستیابی به کمال و تعالی، براساس دستورها و توصیه‌های آن تنظیم کند. گزاره‌های اخلاقی از تأثیر صفات و منش انسان بر سعادت او حکایت می‌کند.

فقه: در یک بخش، از نظام باید و نبایدهای حقوقی بحث می‌کند که برای تنظیم حدود قانونی روابط اجتماعی شکل گرفته و در بخش دیگر نیز از شروط صحت عبادات از جنبه شکلی سخن می‌گوید و به تبیین قالب‌های آیینی و مناسکی اعمال دینی می‌پردازد.

اخلاق

انسان تنها موجودی است که به اذن خدا، اختیار معماری شخصیت خویش را به‌دست دارد و می‌تواند ابعاد وجودی و جایگاه خود را در میان سایر موجودات تعیین کند. سرنوشت انسان، معدلی از خصال خوب و بدی است که با آنها زندگی می‌کند، می‌اندیشد، قضاؤت می‌کند، تصمیم می‌گیرد و رفتار می‌کند. با همین ویژگی‌ها دفتر عمرش را پر می‌کند و می‌میرد و محشور می‌شود و در نهایت، خوشبختی یا بدبختی‌اش براساس همین صفات رقم می‌خورد.

اخلاق در لغت، جمع «خلق» به معنای سجیه یا صفت پایدار در نفس است و در اصطلاح، دانشی است که به بیان اوصاف ارزشی افعال و صفات اختیاری و راه کسب یا اجتناب از آنها می‌پردازد. هر گزاره اخلاقی از موضوع و محمولی^۱ تشکیل شده است. موضوع گزاره اخلاقی امری اختیاری است؛ زیرا ارزش اخلاقی مبتنی بر اختیار است و بدون فرض

۱. موضوع و محمول دو اصطلاح منطقی‌اند که به زبان ساده، همان «مبتدا یا نهاد» و «خبر یا گزاره» هستند.

اختیار، امکان داوری اخلاقی وجود ندارد.^۱

محمول گزاره اخلاقی نیز یکی از این چهار مفهوم ارزش‌گذار است: خوب و بد، درست و نادرست، باید و نباید، حق و وظیفه.^۲

اسناد	محمول	موضوع
نیست	خوب / بد، درست / نادرست، بایسته / نابایسته، حق / وظیفه	فعل اختیاری، صفت اختیاری
نیست	درست	دروغ گفتن
است	خوب	شجاعت مثال

نمودار ساختار یک گزاره اخلاقی

هرگاه فهرستی از افعال خوب و بد و نیز فضایل و رذایل فراهم آید، سیمای انسان مطلوب مشخص می‌شود. درواقع مجموعه گزاره‌های اخلاقی، نظام مطلوبیت‌ها و قله نهایی حرکت انسان را معین می‌کند.^۳

گستره دانش اخلاق

رابطه انسان بر حسب طرف رابطه، به چندگونه شکل می‌گیرد: رابطه با خالق و رابطه با مخلوق. رابطه با مخلوق نیز یا با خود است و یا با دیگری، و آن دیگری نیز یا انسان است و یا موجودی غیربشری. بر این اساس، علم اخلاق مشتمل بر چند حوزه خواهد بود: اخلاق بندگی، اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی و اخلاق زیست محیطی.

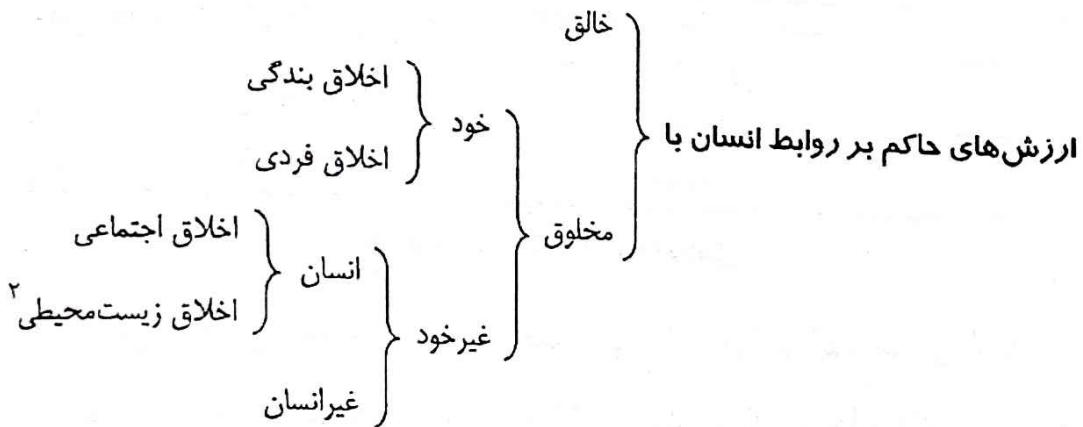
مراد از اخلاق بندگی، هنجارها و ناهنجارهایی مانند ایمان، خوف، توکل، کفر، سرکشی و بی‌اعتمادی به خداست که به رابطه انسان و خدا مربوط می‌شود. اخلاق فردی نیز ارزش‌های اخلاقی مربوط به حیات فردی انسان‌هاست که آدمی را فارغ از رابطه با غیر در نظر می‌گیرد؛ مانند فضیلت‌های صبر، حکمت و حزم و رذیلت‌های پرخوری، شتاب‌زدگی و سبک‌مغزی.

۱. گاه از این امور اختیاری به «هستی‌های مقدور» نیز یاد می‌شود.

۲. بنابر مبانی مختلف در مکاتب فلسفه اخلاق، ملاک این خوبی و بدی متفاوت است و براساس پیامد عمل، وظیفه، فضیلت یا قرارداد تعیین می‌شود.

۳. گفتنی است میان اخلاق و گروه دیگری از هنجارهای اجتماعی که به عنوان آداب شناخته می‌شوند، تفاوتی بنیادین وجود دارد. (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: فصل‌های ۱۳ و ۱۴)

همچنین مراد از اخلاق اجتماعی، ارزش‌ها و ضدارزش‌های حاکم بر رابطه فرد با سایر انسان‌هاست؛ همچون عدل و احسان یا حسد و تکبر.^۱ اخلاق زیستمحیطی نیز احکام ارزشی حاکم بر مناسبات انسان با طبیعت (گیاهان، حیوانات، مراتع، جنگل‌ها و آب‌ها) را بیان می‌کند. بنابراین حوزه‌های اصلی دانش اخلاق بدین قرار خواهد بود:



تربیت اخلاقی

تربیت اخلاقی، فرایند درونی‌سازی ارزش‌های اخلاقی و شکل‌گیری شخصیت انسان براساس ویژگی‌های انسان کامل است. این نوع تربیت، مسیر گذار از وضعیت موجود (دامنه‌ای که مبدأ حرکت انسان است) به سوی قله کمال را باز می‌نماید و آدمی را چنان راه می‌برد تا سیمای آرمانی انسان اخلاقی را در لوح وجود خویش نقش کند. تربیت اخلاقی تحقق عینی همه آموزه‌هایی است که دانش «اخلاق»، آدمی را بدان فرامی‌خواند. درواقع اخلاق مقصد و غایت حرکت انسان را می‌نمایاند؛ درحالی که «تربیت اخلاقی» قواعد حرکت انسان بدان سو را نشان می‌دهد. به تعبیری دیگر، اخلاق پرسش از ماهیت ارزش‌ها، و تربیت نیز پرسش از کیفیتِ دست‌یابی بدان را پاسخ می‌گوید.^۲

۱. در این کتاب دو واژه ارزش و هنجار در یک مفهوم به کار می‌رود، از این رو تفکیک مورد نظر در علوم اجتماعی میان *Value* و *Norm* مورد نظر نیست.

۲. باید دانست در اسلام اخلاق فردی - اجتماعی و زیستمحیطی نیز جملگی صبغه الاهی داشته و متأثر از رابطه محوری انسان با خدایند.

۳. در مباحث تربیتی، مصادیق خوب و بد مطرح نیست و به مباحث اخلاقی یا فلسفه اخلاقی وارد نمی‌شویم. در واقع ما خوب‌ها و بد‌ها و بایسته‌ها و نابایسته‌ها را از اخلاق (به صورت اصل موضوع و پیش‌فرض) دریافت می‌کنیم و هدفِ حرکت قرار می‌دهیم، پس از آن، علم تربیت از چگونگی دستیابی به آن اهداف بحث می‌کند.

فصل اول

انسان‌شناسی

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. درباره سرشت انسان و نیکوبی و بدی آن داوری کند.
۲. با ساحت‌های اصلی وجود انسان آشنا شود.
۳. معنای ملکه در اخلاق، فواید آن و مهم‌ترین اصول تحصیل آن را بداند.
۴. بتواند حقیقت تربیت انسانی و فطرت‌گرایی را در نظام تربیتی اسلام تبیین کند.

از آنجا که موضوع علم اخلاق و مباحث تربیت اخلاقی، صفات و منش‌ها و رفتارهای انسان است، می‌باید پیش از ورود به این مباحث، با ماهیت انسان و ساحت‌ها و قوای نفس او و نیز با سیمای انسان اخلاقی تا حدودی آشنا شویم؛ چراکه بدون آگاهی از ویژگی‌های انسان در مبدأ و مطلوبیت‌های انسان در مقصد (انسان اخلاقی) نمی‌توان برای حرکت به سوی تعالی برنامه‌ریزی کرد.

سرشت انسان

در فاصله میان سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ دو جنگ بزرگ جهانی روی داد که میلیون‌ها نفر را به کام مرگ کشاند. سرانجام انفجار دو بمب هسته‌ای - که خود حدود دویست هزار قربانی برجای نهاد - به ظاهر جهان پرآشوب را آرام کرد. در آن دوران، چهره خون‌ریز بشر به‌خوبی آشکار گشت و بهت و حیرت بسیار برانگیخت و بدین‌رو پرسش از سرشت انسان طراوتی تازه

یافته. در آن شرایط نظریه دیوسروشی و بذاتی بشر به سختی می‌توانست انکار شود.^۱

شاید بتوان «سرشت انسان» را مهم‌ترین مبحث انسان‌شناسی دانست. تعاریف مختلفی از طبیعت انسان به دست داده‌اند: برخی وجود سرشتی واحد را برای انسان انکار کرده^۲ و پاره‌ای نیز اساساً شناسایی ذات بشر را ناممکن شمرده‌اند.^۳ اما آنان که سرشت واحدی برای انسان قائل‌اند، این پرسش پیش‌روی آنهاست آیا انسان ذاتاً نیک‌سیرت است یا بدسیرت؟ پرسش مزبور برای «انسان‌شناسی اخلاقی» اهمیت ویژه دارد؛ چراکه اگر او را بدسیرت دانستیم، انگیزه تربیت وی از دست می‌رود، یا دست کم تربیت اخلاقی، نوعی درگیری با طبیعت بشر به شمار می‌آید.^۴

اما از نگاه اسلام، از یک سو نظریه فطرت - که از مهم‌ترین ارکان معارف انسان‌شناختی اسلامی است - بر سرشت واحد الاهی و تبدیل ناپذیر همه انسان‌ها تأکید داشته و از دیگر سو همان‌گونه که به جهان نگاهی مثبت دارد، نهاد بشر را نیز تحت تأثیر ظرفیت‌های شناختی و گرایش خیر می‌داند و درنتیجه آن را مثبت ارزیابی می‌کند. در قرآن کریم می‌خوانیم:

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم.» فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»^۵

۱. انسان پیش از حرکت اختیاری به سوی هدف خود، به صورت فطری دارای ویژگی‌ها، استعدادها، برخورداری‌ها، محدودیت‌ها و ضعف‌هایی است. بی‌گمان آگاهی از این ویژگی‌ها برای کسانی که عزم حرکت دارند و به دنبال تحول‌اند، امری ضروری است.

۲. قائلان به اصلت اجتماع چون مارکس و دورکهیم، و عموم اگزیستانسیالیست‌ها از این گروه‌اند. برخی نیز بشر را تاریخی و در نتیجه فاقد ذات ثابت می‌دانند و او را در هر مقطعی صاحب ذاتی خاص می‌شناسند. نماینده بر جسته این دیدگاه نیز نیچه، فیلسوف نیهیلیست است.

۳. پاسکال را در زمرة این افراد شمرده‌اند. در این باره بنگرید به: ارنست کاسیرر، رساله‌ای در باب انسان، ص ۳۴.

۴. زیگموند فروید (۱۹۳۹ - ۱۸۵۶ م) روان‌شناس مشهور، به سرشت انسان نگرش مثبتی نداشت. او انسان را از بنیاد پرخاشگر می‌دانست و بر ابعاد منفی وجود آدمی و بیماری‌های روانی او تأکید می‌کرد. وی تحقیق شخصیت سالم را ناممکن می‌دانست و هیچ الگویی برای سلامتی سراغ نداشت. در این میان، برخی نیز انسان را بذات دیدگاه‌های فروید، اسکندر و راجرز.

۵. «وَ إِذَا قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيلَةَ قَاتِلِهَا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَتَحْنَّ

در آن مجلس الاهی نیز سخن از سرشنست انسان بود. گویا فرشتگان در خمیره انسان تنها چهره خون‌ریز او را می‌دیدند و پروردگار انسان به ابعادی فراتر نظر داشت. سخن خدا در واقع این بود که «نهاد بشر» با نگاه سطحی شناخته نمی‌شود.

ساختار چندساختی وجود بشر

شاید هریک از ما بارها در زندگی، عهد و تصمیم خود را به‌خاطر سستی یا تنبی‌زیر پا نهاده باشیم. در این موارد تنها خود ما تصمیم گرفته و تصمیم خود را نقض نموده و یا پشیمان شده و خویشتن را سرزنش کرده‌ایم. توضیح این وضعیت متناقض جز در پرتو پذیرش نوعی دوگانگی در وجود آدمی میسر نیست.

ساحت‌ها و قوای نفس

روح انسان حقیقتی غیرمادی و ملکوتی است که برای آن تعابیری چون «جان»، «نفس» و «قلب» نیز به کار می‌رود.

نفس انسانی دارای چهار توانمندی و نیروی اصلی است: قوه عقلانی که آن را فرشته صفت می‌دانند؛ قوه غضب (دفع) که آن را درنده خو می‌شناسند؛ قوه شهوت (جذب) که آن را حیوان صفت می‌گویند و قوه وهم که آن را نیروی شیطانی می‌شمارند.^۱

نیروی واهمه یا قوه شیطنت درپی طرح راهکار عملی و چاره اندیشی و حیله برای رسیدن نفس به خواسته‌های قوه شهوت و غصب است. دروغ گویی و خدعاً توسط این نیرو برای بشر میسر می‌شود.

نیروی شهوت یا قوه شهویه مبدأ خواسته‌ها و امیال آدمی است و کار آن به‌دست آوردن منافع و امور لذت بخش است. فایده نیروی شهوت حفظ و ادامه حیات فردی و نوعی انسان است. از این سو نیروی خشم یا قوه غضبیه نیز مبدأ خشم و غصب است و کار آن دور کردن خطرها و مبارزه با عواملی است که حیات یا امور مورد علاقه فرد را تهدید می‌کند.

۱. سُبْحَ بِحِمْدِكَ وَ تَقَدُّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (بقره: ۲۰).

۱. بنگرید به: روح‌الله موسوی‌خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۵۱.

این دو قوه به سبب حرص و زیاده طلبی های مستمر خود، در صورتی که مهار نشوند، به ترتیب به دو منع مخرب شهوت پرستی و درنده خویی بدل می گردند. کار کرد نیروی عقلانی (قوه عاقله) آگاهی از حقایق و تشخیص خیر و شر است. قوه عاقله در پی آن است که هریک از قوا را از سرکشی و مرز شکنی بازدارد و میان آنها تعادل برقرار نماید؛ آن گونه که نیروی غصب را بر شهوت مسلط کند و حرص و زیاده خواهی آن را مهار نموده، مکر و اوهام شیطانی را با تدبیر خود از میان ببرد.

با رشد طبیعی انسان، این قوا در او کامل تر می گردد. حکماء مسلمان معتقدند همان گونه که در فرایند رشد طبیعی انسان قوه شهویه پیش از قوه غضبیه، و قوه غضبیه نیز پیش از قوه عاقله فعال می شود، در مقام تربیت نیز باید تربیت قوه شهویه را بر قوه غضبیه، و قوه غضبیه را نیز بر قوه عاقله مقدم داشت.^۱

حکما چهار فضیلت حکمت، شجاعت، عفت و عدالت را ریشه فضایل انسانی می دانند؛ چرا که اینها از تعديل هریک از قوای سه گانه عاقله، شهویه و غضبیه حاصل می شوند. حکمت، اعتدال قوه عاقله و تهذیب آن است و شجاعت، اعتدال و تهذیب قوه غصب، و عفت نیز عبارت است از اعتدال قوه شهوت و تهذیب آن. خروج هریک از قوا از اعتدال، میل آن به حالت افراط یا تفریط است. از این جهت، ما با هشت ردیلت روبه روییم: عفت در میانه افراط و تفریط شره و خمود قرار دارد؛ شجاعت حد اعتدال میان تهور و ترس است؛ حکمت حد وسط جُربُزه و بَلَه، و عدالت نیز میانه ظلم و اینظلام است.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است:

خدای متعال در فرشتگان عقل را بدون شهوت قرار داد و در حیوانات شهوت را بدون عقل، اما فرزندان آدم را از ترکیب عقل و شهوت آفرید. پس کسی که عقلش بر شهوتش غلبه یابد، از فرشتگان برتر است و کسی که شهوتش بر عقلش چیره شود، از بهایم بدتر است.^۲

۱. بنگرید به: احمد بن محمد بن مسکویه، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۱۵.

۲. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ وَرَكَبَ فِي الْبَهَائِمَ شَهْوَةً بِلَا عَقْلٍ وَرَكَبَ فِي بَنِي آدَمَ كَلِتَهَمَا بَأْبُو يَهْقَمَى، عَلَلِ الشَّرَائِعِ، ج ۱، ص ۴)

حالات نفس

در قرآن و روایات برای انسان براساس حالات اصلی و اخلاقی وی سه نفس مطرح شده است: نفس مطمئنه (آرام)، نفس لوامه (ملامتگر) و نفس امارة (فرمان‌دهنده به بدی و گناه). گویی هر انسان متشکل از چند نفس در درون خود است. البته این اوصاف سه‌گانه برحسب اختلاف احوال نفس نام گرفته‌اند؛ بدین معنا که اگر قوه عاقله بر سه قوه دیگر پیروز شد، به دلیل جاری شدن اراده عقلانی و اعتدال کامل وجود بشری، نفس انسانی به سکون و آرامشی می‌رسد که در این حال بدان «مطمئنه» می‌گویند. اما اگر قوه عاقله غلبه نیافت و هم چنان در مقام کشمکش و دفاع بود، هرگاه که عقل به سبب ارتکاب معاصی شکست خورد و درپی آن برای نفس ملامت و مغلوب شد «امارة بالسوء» نامیده می‌شود. و اگر قوه عاقله بدون دفاع تسلیم و مغلوب شد «لوامه» نامیده می‌شود، زیرا هنگامی که نیروی عقل را از دست داد و بدون دفاع مطبع قوای شیطانی شد چیزی جز اراده بی‌مهرار و کور و درندگی و شهوت‌پرستی برایش نمی‌ماند.

ظرفیت‌ها و توانایی‌های انسان

نفس انسان که در ابتدای تولد ضعیف، بسیط و بی‌رنگ است، به مرور زمان، توانایی‌های مختلفی کسب می‌کند و قادر توانمندی‌های مشخص و ثبت‌شده است. این توانمندی‌های ثابت نفس را «ملکه» نامیده‌اند. هر ملکه صفتی برای جان آدمی است، که به انجام رساندن دستهای از اعمال را برای او سرعت و سهولت می‌بخشد.

ملکات نفس انسان به چند گروه گسترده تقسیم می‌شود:

۱. پاره‌ای از ملکات، «جسمانی» است و بیشتر در اعضای بدن ظهر و بروز دارد. به دست آوردن این دسته از مهارت‌ها هدف «تربیت بدنی» است؛ مانند مهارت راه رفتن، شنا، سوارکاری و انواع ورزش‌های جسمی.

۲. برخی دیگر از ملکات، توانمندی‌های «ذهنی» هستند که به دست آوردن آنها هدف «تربیت ذهنی» است؛ همچون ملکه تمرکز، دقت، یادسپاری، یادآوری، سرعت انتقال، توانایی تجزیه و تحلیل و نقادی، تفکر، برنامه‌ریزی و انواع ورزش‌های فکری.

۳. دسته دیگری از ملکات، صفات «روحی» و «قلبی» انسان است که در کتب اخلاقی بدانها پرداخته شده است. ملکه‌های مثبت شجاعت، سخاوت، حلم، تواضع، خویشتن‌داری، صلابت و جدیت و یا ملکه‌های منفی حسد، دروغگویی، نفاق، مکر، ریا و قساوت از این دست‌اند.

فواید ملکه

هر ملکه به منزله ابزاری مفید و مؤثر در اختیار آدمی است که از به کارگیری آن با صرف توان کم، در زمانی اندک بهره‌ای وافر به دست می‌آید. خوشنویسی برای مبتدی برخلاف فرد خوشنویس نیازمند صرف توان و زمان بسیار است. همین‌گونه است ملکات اخلاقی مانند حضور قلب در نماز^۱ برای مردم عادی، در مقایسه با انسان‌های خودساخته که ملکه حضور یا خشوع را تحصیل کرده‌اند. بنابراین کاری که در ابتدا دشوار، پرزحمت و یا ناشدنی به نظر می‌رسد، با تحصیل ملکه نه تنها شدنی است، بلکه به مرور زمان نیز آسان می‌گردد. درواقع «سرعت عمل»، «آسانی عمل»، «بهبود سطح عمل» و «پایداری عمل» از دستاوردهای پرقدرت ملکه به شمار می‌روند.

اصول تحصیل ملکه

۱. امکان‌پذیری: تحصیل یا تغییر ملکات برای انسان در هر سن و سال و موقعیتی امکان‌پذیر است، گرچه در جوانی بسیار آسان‌تر و دست‌یافتنی‌تر است.

۲. تدریج و زمان‌بری: پیدایش ملکه نیازمند زمان است و هیچ صفتی به یکباره در وجود آدمی پدید نمی‌آید و از میان نمی‌رود. تولد و مرگ ملکات مانند همه حرکت‌ها و تحول‌های جهان مادی با گذشت زمان روی می‌دهد. اگر طلفی از ما دستوری بخواهد که با پیروی از آن بهناگهان بزرگ شود، به او چه می‌گوییم؟ آیا می‌توان او را به خوردن حجم فراوانی از غذا توصیه نمود؟ بنابراین چگونگی به دست آوردن سریع «حضور قلب» در نماز یا قدرت بر مهار خشم، امری تدریجی است. بی‌گمان نگاه نادرست ما به نقش ویژه «زمان»، به

۱. حضور ذهن در نماز، حفظ تمرکز ذهنی و توجه به معانی و مفاهیم الفاظ و حرکات نماز است، اما حضور قلب عبارت است از حفظ حالت روحی انکسار و ذلت و خضوع و کرنش، و توجه قلبی به عظمت خدا.

برنامه‌ریزی‌های شتاب‌زده‌ای می‌انجامد که جز شکست و نالمیدی ارمغانی ندارد.

۲. تکرار و استمرار: پیدایش ملکه بر اثر تکرار عمل است. برای به دست آوردن ملکه خوش‌نویسی باید بسیار نوشت و برای کسب ملکه رانندگی نیز باید رانندگی کرد. برای کسب یک صفت تنها آرزو یا دعا کردن کافی نیست، بلکه اقدام‌های عملی متعدد شرط ضروری تحصیل این توانمندی‌هاست.

امیر مؤمنان علیهم السلام می‌فرماید:

هر کس عمل کند، نیرویش افزایش می‌یابد و هر کس در عمل کوتاهی ورزد، سستی و ناتوانی اش بیشتر می‌شود.^۱

۴. تأثیر قطعی و نامحسوس عمل: گرچه هر عمل به نوعی در پیدایش ملکه نقش دارد، تأثیر آن معمولاً دیدنی و محسوس نیست. اگر برای پیدایش ملکه خوش‌نویسی نوشتن هزار صفحه لازم باشد، با نوشتن هر صفحه، به میزان یک هزار مسیر به ملکه نزدیک می‌شویم. با این همه، معمولاً حتی پس از نوشتن چندین صفحه، فرد در سطح مهارت خود تغییر درخوری نمی‌بیند.

این قاعده، ملکات فاسد را نیز دربرمی‌گیرد؛ بدین بیان که هر تخلف از وعده و پیمان‌شکنی گامی به سوی ناجوانمردی است، گرچه اثر آن محسوس نیست. پیامبر خدا علیهم السلام فرمود:

هرگاه مؤمن گناهی انجام دهد، نقطه سیاهی در قلبش پدید می‌آید. پس اگر توبه و استغفار کند و دست بردارد، قلبش از آن نقطه پاک می‌شود و اگر ادامه دهد، آن نقطه افزایش می‌یابد.^۲

یکی از شگردهای پیچیده شیطان برخورد دوگانه او با اعمال خوب و بد ماست. هرگاه

۱. مَنْ يَعْمَلْ يَزَدَّ قُوَّةً وَ مَنْ يَقْصُرْ فِي الْعَمَلِ يَزَدَّ فَتَرَةً. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۲۸۰۲ و ۳۰۰۸). تأثیر روزه در ایجاد ملکه تقوّا و تسلط بر نفس، نتیجه همین حقیقت است؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است: «كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقَوْنَ»؛ روزه بر شما مقرر شده است... باشد که پرهیزگاری کنید.» (بقره (۲): ۱۸۳)

۲. إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذَنَبَ كَانَتْ نُكَّةُ سَوْدَاءُ فِي قَلْبِهِ، فَإِنْ تَابَ وَ تَزَعَّ وَ اسْتَغْفَرَ حَسَّلَ مِنْهُ وَ إِنْ ازْدَادَ زَادَتْ. (عبدالعلی بن جمعه حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۳۲)

انسان عمل بدی انجام دهد، شیطان تأثیر آن عمل را در نفس انسان بسیار کوچک جلوه می‌دهد و به گونه‌ای وانمود می‌کند که گویا پس از عمل هیچ اتفاقی نیفتاده و هیچ تغییری در جان او پدید نیامده است. این وسوسه سبب می‌گردد آدمی به راحتی عمل زشت خود را بر خود ببخشاید و از تکرار آن نیز نپرهیزد.

از سوی دیگر، هر بار آدمی عمل شایسته‌ای انجام می‌دهد، شیطان تأثیر آن را در نفس او بسیار بزرگ می‌نمایاند و چنان وانمود می‌کند که پس از انجام عمل وضعیت انسان بسیار مطلوب شده است. این وسوسه موجب می‌شود انسان به عجب آید و احساس استغنا کند و از حرکت بازایستد. آنگاه اگر با قراین و شواهدی برای او معلوم شود که عمل کوچک او چنان اثر سترگی درپی نداشته، به جهت انتظار نادرستی که شیطان از آن عمل ایجاد کرده، مأیوس و سرخورده می‌شود و بدین‌رو از تکرار عمل دست می‌شوید و دیگر به تکامل یا اصلاح خود نمی‌اندیشد و یا مقامات بلند انسانی را در قیاس با همت خویش انکار می‌کند.

در حقیقت شیطان در مواجهه با کردار زشت انسان، گزاره سوم (تأثیر قطعی عمل) را کم‌فروغ و گزاره چهارم (نامحسوس بودن اثر هر عمل) را بسیار برجسته می‌کند. و از این سو در برابر عمل نیک، گزاره چهارم را انکار و گزاره سوم را تصدیق می‌نماید.

۵. دشواری تحصیل ملکه و لزوم استقامت: دوران پیدایش ملکه بر آدمی سخت می‌گذرد. کسی که واجد ملکه نیست، توان بسیاری به کار می‌گیرد و زمان زیادی معطل می‌شود، اما در اوایل محصول چندانی به چنگ نمی‌آورد و این کافی است تا انسان ضعیف را به ستوه آورد.^۱ خداوند بدین افراد چنین بشارت می‌دهد:

و به درستی که پس از هر سختی، آسانی است.^۲

۶. دقت در مراحل کسب ملکه: توجه و دقت بیشتر در مراحل ایجاد ملکه، در پیدایش آن

۱. تمرکز و نظم در عمل باید توأم با اعتماد به وعده‌های خداوند باشد؛ چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَتَهْدِيَنَّهُمْ سَلَّنَا»؛ هر کس در راه ما مجاهدت کند، او را در مسیرهای خود هدایت می‌کنیم. (عنکبوت(۲۹): ۶۹)

۲. «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُشْرَ يُسْرًا» (طلاق(۶۵): ۷؛ الشرح(۹۴): ۵ و ۶).

اثرگذارتر است. برای مثال صفحاتی که با نشاط و حوصله نوشته می‌شود، در ایجاد هنر خوشنویسی تأثیر افزون‌تری دارد. رسول خدا^{علیه السلام} فرمود:

۱. خدا بنده‌ای را دوست دارد که هرگاه کاری انجام می‌دهد، آن را استوار و محکم سازد.^۱

۲. هرگاه کسی از شما کاری می‌کند، باید آن را شایسته و متقن انجام دهد.^۲

۳. برنامه‌ریزی و بهره‌گیری از تجربه دیگران: تفکر و برنامه‌ریزی، مسیر تحصیل ملکه را تسهیل می‌بخشد. آگاهی از دقایق حاکم بر آن توانمندی، استفاده از تجربه دیگران و مشاوره و برخورداری از استاد، بی‌شک مدت زمان تحصیل ملکه را کوتاه می‌کند و افتخارها و اشتباهات را به کمترین مقدار کاهش می‌دهد.

۴. اعتدال و احتیاط: پیامبر خدا^{علیه السلام} فرمود:

آن مقدار از عمل که توان دارید، برگیرید.^۳

برنامه عملی برای کسب ملکه باید با توان فعلی فرد تناسب داشته باشد. از آنجا که توان انسان در ابتدای انجام کار بسیار کم است، تکلیف و تحملی به نفس (یا به دیگری) اگر بیش از حد طاقت باشد، یا به عمل نمی‌انجامد و یا استمرار نمی‌یابد و حتی در مواردی آسیب‌رسان است. توصیه به تدریج دارای دو سوست: یکی «بیان نهیی» که فرد بیش از توان خود در هر مرحله بر خود تکلیف نکند و دیگری «بیان امری» که هرگاه توانایی و قابلیت نفس افزایش یافت، تکلیف را بیفزاید، چراکه تکلیف، نباید کمتر از توانمندی باشد.

ترکیب این دو گزاره، توصیه به «اعتدال» در برنامه‌ریزی است. گزاره سلبی ناظر به پیامدهای سوئی است که بیان شد و گزاره ایجابی به لزوم «حرکت مداوم» و ارتقای ملکه و تقویت آن اشاره دارد.

در این میان نکته مهم، لزوم بهره‌برداری از ملکه پس از دست‌یابی است؛ بدین بیان که پس

۱. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلاً أَحَكَمَهُ . (محمد بن علی بن بابویه قمی، الامالی، ص ۳۸۵)

۲. إِذَا عَمِلَ أَحَدَكُمْ عَمَلاً فَلَيَتَّقَنْ . (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۶۳)

۳. تکلفوا من العمل ما تطیقون. (ابن ابی جمهور احسایی، عوالي اللآلی، ج ۱، ص ۶۹)

از تشکیل ملکه در وجود آدمی، به کارگیری آن و بهره‌مندی از آثار و فواید آن نیز به اختیار آدمی است. خوش‌نویسی برای هنرمندِ خطاط آسان است، اما ادامه دادن آن نیز توان و همت می‌طلبد؛ چراکه اگر از صرف همین توان اندک دریغ ورزد، ملکه خود را معطل و بی‌فایده گذارده است و اگر در نوشتن تابلوها بی‌دقی و کم‌حصولگی کند، بعید نیست که در گذر زمان و با تکرار عمل، بی‌دقی و شتاب‌زدگی در وجود او به صورت عادت درآید. به کارگیری مداوم توانمندی‌ها افزون بر بهره‌مندی از نتایج کار، ملکه پرکاری، سخت‌کوشی، فعالیت، استقامت و نشاط را در وجود آدمی پدید می‌آورد و سستی و تنبی و کسالت را از میان می‌برد.

نظام ارزش‌گذاری فطری و محیطی و نقش آن دو در شکل‌گیری فضیلت یا عادت کار خراط روی چوب «صنعت» است و کار با غبان روی شاخه نهال «تربیت» نام دارد. در صنعت سخن از ساختن چیزی است که دلخواه ماست، اما هدف با غبان همان غایت وجودی نهال است، یا به بیانی دیگر، با غبان رشد و شکوفایی نهال را می‌خواهد. این نهال نحیف استعدادهایی نهفته دارد که اگر مجالش دهنده و مددش رسانند، آنها را نشان خواهد داد. صنعت‌گر نیز چهره و وضعی دیگر برای ساخته خویش می‌پسندد و به کمک دستان ماهر خود آن چهره را بدان می‌بخشد، ولی با غبان از کانون سرشت نهال و از استعدادها و قابلیت‌هایش می‌آغازد و به سوی نقطه‌ای آرمانی که برپایه طبیعت نهال است، گام برمی‌دارد. در واقع صنعت‌گر هنر خویش را بر چهره چوب می‌ریزد، اما با غبان از هنر چوب پرده برمی‌دارد. حال کدام یک از این دو «ارزشمند» یا «ارزشمندتر» است؟

ارزش‌گذاری یعنی قیمت چیزی را مشخص کردن و پسندیده بودن یا ناپسندی آن را معلوم ساختن. از آنجا که سنجیدن ارزش هر چیز نیازمند معیار است، می‌توان از نظام ارزش‌گذاری سخن به میان آورد. می‌توان پرسید این معیارهای نظاممند را از کجا باید دریافت؟ پاسخ به این پرسش در گرو منظری است که برمی‌گزینیم، یا به بیانی بسته به آن است که در کدام نقطه بایستیم و براساس چه نظامی درباره کار خراط و با غبان به داوری بنشینیم.

اگر از بیرون بنگریم، نهال را چوب می‌بینیم و با استعدادهای آن کاری نداریم، ولی اگر از درون نگریستیم، این استعدادهای نهال اند که مسیر پرورش و درنتیجه معیار ارزشمندی را

معین می‌کنند. تفاوت این دو نگاه، بیانگر دو نظام ارزش‌گذاری است که می‌توان یکی را نظام ارزش‌گذاری محیطی (از بیرون) و دیگری را نظام ارزش‌گذاری فطری (از درون) نام نهاد. به همین سان، آدمی پس از اینکه چشم به جهان می‌گشاید، به تدریج با نظامی ارزشی که پیرامون اوست، آشنا می‌شود و آن را نیز می‌آموزد و برای تعامل با محیط به کار می‌گیرد. این نظام ارزشی محسول فرهنگ محیطی اوست.

انسان‌ها با تمام محدودیت ظرفیت‌های فکری - عاطفی خود، تشخیص‌ها، پسندها و خواهش‌های کوچک و گاه اشتباه خود را در قالب دسته‌ای مطلوبیت‌ها به نظم کشیده و به فرهنگ تبدیل کرده‌اند. اگر بر این بساط آشفته، از یک سو هوس‌های ثروتمندان و زورمندان و از سویی دیگر عادات و نیات و اوهام برخی از افراد بانفوذ را - که هریک پدیدآورنده خردۀ فرهنگ‌های مؤثرند - بیفزاییم، آن هنگام دشواری بیشتر می‌شود. بدین ترتیب از همان آغاز دو گرایش در تربیت انسان مطرح بوده است: یکی تربیت فطرت‌گرا و دیگری تربیت فرهنگ‌گرا.^۱

قرآن کریم و تعالیم پیامبر و ائمه اطهار^۲ جملگی بر تربیت فطرت‌گرا تأکید کرده‌اند. در حالی که منطق مشرکان دعوت به آبا و اجداد و نظام ارزش‌گذاری عرب جاهلی بود، دعوت پیامبر اسلام بر پایه وحی الاهی و «دین قیم» (به تعبیر قرآن) بنیان یافت که به صراحة در قرآن کریم با «فطرة الله» برابر دانسته شده است.^۳ از دیگر سو، امام علی^۴ تمام رسالت انبیا و فلسفه ارسال رسولان و فروفرستادن کتاب‌های آسمانی را استخراج و غبارزدایی از خردۀ ایمان ادمیان اعلام می‌دارد.^۵ تا این حجت‌های باطنی را برای رسیدن به سعادت به کار بندند. برپایه روایات، انسان در آفرینش مفطور بر توحید است؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: خداوند ایمان را محبوب شما ساخت و در دل شما بیاراست.^۶ بنابراین تمام فرآیندهای تربیت، زدودن

۱. به تعبیر روان‌شناسان موج سوم، اولی از نظام ارزش‌گذاری ارگانیزمی (مبتنی بر ساختار وجودی موجود زنده) پیروی می‌کند و دومی از نظام ارزش‌گذاری محیطی.

۲. روم(۳۰): ۳۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۴. حجرات(۵): ۷.

موانع از برابر شکوفایی فطرت است.

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس
خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

طبق فرمایش امام علی علیه السلام انبیا که بزرگ مریبان بشرند نیز برای رفع حجابها از برابر نور عقل ارسال شده‌اند. بدین ترتیب برای ایجاد ملکات مثبت یا همان فضایل اخلاقی در درون باید در گام نخست استعدادها و ظرفیت‌ها و ارزش‌های وجودی خود را به دقت کشف، و در گام دوم برای شکوفاسازی آنها برنامه‌ریزی کنیم و در گام سوم با قدرت و ثبات قدم آن برنامه را اجرا نماییم.

پرسش

۱. دلیل چند ساحتی بودن روح انسان چیست؟ ساحت‌های اصلی وجود انسان کدام‌اند؟
۲. ملکه در اخلاق به چه معناست؟ انواع ملکات انسانی را نام ببرید و به اختصار توضیح دهید.
۳. تفاوت صنعت و تربیت چیست؟
۴. چند اصل از اصول تحصیل ملکه را ذکر کنید.

برای تأمل و پژوهش

۱. حکیمان اسلامی در مقام شمارش قوای نفس نظریات گوناگونی داشته‌اند که آنچه در درس آمده، یکی از مهم‌ترین آنهاست. آیا می‌توانید برخی از نظریات دیگر را نیز بیابید؟
۲. فواید و زیان‌های قوه شهوت و غضب چیست؟ آیا در مجموع قوه شهوت قوه خوبی است یا بد؟
۳. آیا میان عادت و ملکه تفاوتی هست؟ اگر عملی اخلاقی به صورت عادت درآمد، آیا قادر ارزش است، یا می‌توان در این زمینه قائل به تفصیل شد؟
۴. به نظر شما آیا می‌توان نظریه فطرت در اسلام را همان طبیعت‌گرایی دانست، یا تفاوت‌هایی میان این دو وجود دارد؟
۵. در قرآن کریم برای حالات دیگری از نفس، اسمی دیگری ذکر شده، در مورد آنها تحقیق کنید.

فصل دوم

مقصد رشد اخلاقی

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. ضمن درک صحیح و روشن از هویت فردی و اجتماعی خویش، در تحقق و شکوفایی آنها بکوشد.
۲. به مقصد رشد و ارزش خود در هر دو عرصه فردی و اجتماعی وقوف یابد.
۳. درک روشنی از مفاهیم قرب، وابستگی و تکامل نفس انسانی به دست آورد.
۴. با توجه به مقصد رشد در حیات فردی - اجتماعی، توانمندی خود را در دو جهت ایمان و کارآمدی بالا ببرد.

یکی از پرسش‌های فراروی هر مکتب اخلاقی آن است که هدف از اخلاقی زیستن چیست؟ ارزش‌های اخلاقی را برای دستیابی به چه هدفی باید مراعات کنیم؟ گزینه‌های متعددی برای هدف‌گذاری اخلاقی پیشنهاد می‌شود؛ مانند برخورداری از آرامش و برخورداری از لذت و قدرت. در این فصل برآنیم تا هدف زندگی اخلاقی در منطق اسلام را بازگوییم.

ما انسان‌ها از آن روز که با خود آشنا شدیم، هماره برای دستیابی به «وضعیت بهتر» کوشیده‌ایم که گاه این تلاش‌ها با شکست مواجه شده و موجب ناخرسندي ما شده و گاه نیز به نتیجه رسیده و ما را رضایت‌مند ساخته است. اما همواره این‌گونه بوده که پس از رسیدن به وضعیت بهتر در پی «حالاتی از آن بهتر» بوده‌ایم. اگر وسیله‌ای تهیه کردیم، پس از گذشت مدتی که با آن انس گرفتیم، در رؤیای رسیدن به وسیله‌ای کامل‌تر به سر برده‌ایم و رنج محرومیت و درد ناکامی پیوسته با ما بوده است. طبیعی است پس از این تجربه‌ها از خود می‌پرسیم: بهترین

وضعیتی که می‌توانیم در آن قرار گیریم، چیست؟ بزرگترین آرزوی دست‌یافتنی و کمال نهایی ما انسان‌ها چیست؟ آدمی در انتهای حرکت خود سرانجام به کجا خواهد رسید؟ از آنجا که خداوند می‌شود.

معماری شخصیت انسان را به خودش واگذارده، بی‌شک اهمیت این پرسش‌ها بیشتر می‌شود. شاید اساسی‌ترین معماهی بشر در طول تاریخ، پرسش از نهایت حرکت و مقصد نهایی اوست. انسان هرگاه از روزمره بودن بیرون می‌آید و فرصتی می‌یابد تا به خود پردازد، ناخودآگاه و به یکباره از خود می‌پرسد به‌راستی چه هدفی شایسته آدمی است؟ با اندکی تأمل می‌توان ویژگی‌های هدف بالارزش برای زندگی را چنین برشمرد:

۱. کامل و بدون نقص بودن؛
 ۲. تبیین جایگاه انسان و حل این پرسش‌ها که از کجا آمدہ‌ام، چرا آمدہ‌ام و به کجا می‌روم؛
 ۳. اثر خارجی همگانی داشته باشد و روابط افراد جامعه را با یکدیگر تعیین نموده، موجبات مفید بودن فرد را برای جامعه انسانی فراهم آورد؛
 ۴. منطقی و معقول بودن؛
 ۵. دست‌یافتنی و دارای مراتب باشد تا هر انسانی به اندازه توانایی خویش بتواند به سطحی از آن دست یابد؛
 ۶. از میان رفتنهای نباشد تا بدین‌رو انگیزه‌های حیات و تلاش ادامه یابد.
- بی‌شک آگاهی کامل از مختصات این نقطه نهایی، تنها هنگامی ممکن است که انسان بدان دست یافته باشد. بنابراین هر توصیفی برای دیگران از دور دستی بر آتش داشتن است؛ به‌ویژه آنکه انسان به عروج رسیده، حقایق بین و ویژه‌ای را دریافت می‌کند که دیگران ابزار ادراک آن را ندارند. از این‌رو، توصیف آن برای دیگران تنها تصویری مبهم و خیال‌انگیز ایجاد می‌کند که دست‌مایه و انگیزه حرکت خواهد بود.

انسان دارای دو بعد فردی و اجتماعی

انسان دارای یک هویت یا خودِ فردی و یک هویت یا خودِ اجتماعی است،^۱ از این‌رو

۱. هویت هرکس اوصاف ویژه اوست که در افراد دیگر دیده نمی‌شود؛ یعنی اموری که موجب بازشناسی فرد از دیگران می‌شود.

همان‌گونه که موظف به خودشناسی، خودآگاهی و خودسازی فردی است، می‌باید به خودشناسی، خودآگاهی و خودسازی اجتماعی نیز پردازد. به سخنی دیگر، آدمی به همان‌سان که باید از ظرفیت‌ها، دارایی‌ها، فرصت‌ها، نیازها، استعدادها، بایسته‌ها، وظایف و کاستی‌های خود آگاهی داشته باشد، به عنوان یکی از اعضای پیکره اجتماع نیز می‌باید بر ارزش خود در حیات اجتماعی بیفزاید.

انسان به اقتضای انسانیت خود موظف است برای رسیدن به هدفی بلند مسیری را طی کند. این هدف بلند همان حیات طیبه است که بی‌شک تأمین‌کننده ارزش انسان در زندگی فردی است. از این سو نیز او موظف به «حضور اجتماعی» است و به مقتضای سرشت اجتماعی خویش، باید در اجتماع زندگی کند. به‌واقع کمال مطلوب انسان نیز در گروه‌های زندگی اجتماعی رقم می‌خورد و با حضور در میدان اجتماع دست‌یافتنی است. حال به تفصیل به این دو بعد می‌پردازیم.

۱. مقصد رشد و ارزش انسان در حیات فردی

پیامبران و اولیای الاهی که به مقصد عالی کمال رسیده‌اند، پس از بازگشت از این سفر معنوی می‌گویند انسان می‌تواند از مرتبه فرشتگان بالاتر رود و به خدا نزدیک‌تر شود و به «قرب» خدا برسد. در این فصل مفهوم «قرب» و «حیات طیبه» انسانی را برمی‌رسیم.

قرب به خدا

در قرآن و روایات آخرین مقصد حرکت انسان «قرب به خدا» معرفی شده است. درک بهتر مفهوم تقرب اهمیت بسیار دارد؛ زیرا هم بر شناخت ما از خود و جایگاه والايمان در نظام جهان می‌افزاید و هم به ما انگیزه بیشتری برای حرکت می‌بخشد.^۱

۱. شناخت ما از اشیا مراتب مختلفی دارد. ما با ابزارهای ادراکی متفاوت می‌توانیم پدیده‌ها را در سطوح مختلف بشناسیم. کسی که توصیف آتش را می‌شنود و با مفهوم آتش در آغاز آشنا می‌شود، اگر آتش را بینند، در سطح دیگری آتش را شناخته است و اگر در آتش قرار گیرد و بسوزد، برای او درک عمیق‌تری از آن حاصل می‌شود. البته ما ابزار درک برخی از حقایق را نیز نداریم. مثلاً وقتی از فرشتگان مقرب خدا سخن می‌رود، موجودی لطیف و زیباروی با بال و پری سفید را تصور می‌کنیم که برای اوردن وحی، کتابچه‌ای را از آسمان به زمین می‌آورد و بر سینه پیامبر خدا^{علیه السلام} رها می‌سازد. این تلقی نادرست به جهت انس ما با موجودات مادی و فاصله فراوان ما از

قرب به خدا به معنای کم شدن فاصله مکانی یا زمانی میان ما و خدا نیست؛ چه آنکه خداوند فراتر از زمان و مکان است. نسبت خدا به همه موجودات مادی در هر زمان و مکان مساوی است و از این جهت دور و نزدیک برای او فرض شدنی نیست. از دیگر سو، قرب به خدا به معنای نزدیکی اعتباری و قراردادی نیست. برای مثال، نزدیکان حاکم کسانی‌اند که حاکم نسبت به آنها توجه بیشتری دارد، هرچند از حیث مکانی از او دور باشند. این نزدیکی حاکم صرفاً قراردادی جایگزین‌پذیر است؛ بدین معنا که می‌توان با تغییر قرارداد، فرد دیگری را به عنوان وزیر و وکیل معرفی کرد.

در حقیقت قرب به خدا واقعیتی وجودی است. از آنجا که خداوند کمال مطلق است، قرب به کمال مطلق به معنای کامل‌تر شدن است. وقتی می‌گوییم دانشجویی کوشای استاد نزدیک‌تر است تا دانش‌آموز دوم ابتدایی، هرگز فاصله زمانی و مکانی و قراردادی را در نظر نگرفته‌ایم، بلکه مردمان این است که از جهت علمی و کمالات وجودی، میان دانشجو و استاد فاصله کمتری است و این دو مشابهت بیشتری دارند. قرب به خدا نیز این چنین است؛ بدین بیان که خداوند به همه مخلوقات از آن جهت که موجودند، نزدیک است، اما با در نظر گرفتن ویژگی‌ها و کمالات وجود، فاصله هریک با خدا متفاوت است؛ فاصله جمادات با خدا بیش از فاصله حیوانات با خداست؛ زیرا حیوان آگاهی و حرکت دارد، ولی جماد از این دو برخوردار نیست. همچنین فاصله حیوان با خدا بسیار بیش از فاصله فرشته با خداست، چراکه آگاهی و قدرت فرشتگان با حیوانات قیاس‌پذیر نیست. در این میان، آدمیان چنان آفریده شده‌اند که می‌توانند با کسب کمالات بیشتر به سوی خدا حرکت کنند و بدین‌رو مشابهت خود را با خدا افزایش دهند و از فاصله خود با خدا بکاهند. دمیده شدن روح الاهی در وجود انسان^۱ و به رنگ الاهی^۲ درآمدن که در آیات قرآن بدان اشاره شده، بیانگر همین مدعاست.

حقایق فرامادی است. از همین رو، همه آن مفاهیم را به تجربیات مادی خود بازمی‌گردانیم. اکنون اگر علم به حقایق پنهان عالم و درک مفاهیم فراطبیعی را ضروری می‌دانیم، برای رسیدن به آن باید ابزارهای ادراکی خود را گسترش دهیم و با رشد وجودی خود، از مرحله حس به مرحله عقل و از مرحله عقل به مرحله شهود منتقل شویم.
 ۱. «وَتَفَحَّثَ فِيهِ مِنْ رُّوحِي؛ وَ از روح خویش در آن دمیدم.» (ص(۳۸): ۷۲)
 ۲. «صَبْغَةُ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ صَبْغَةً وَتَعْنَّ لَهُ عَابِدُونَ؛ این است نگارگری الاهی و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستیدگانیم.» (بقره(۲): ۱۳۸)

از آنجا که غیر خدا از خود چیزی ندارد و هر کمالی که آفریدگان خدا دارند، اصالتاً از آن خدا و متعلق به اوست، می‌توان دریافت که انسان هرچه کامل‌تر و داراتر باشد، به خدا نیازمندتر و وابسته‌تر است؛ مانند دو کوره آتش که یکی کوچک و دیگری بسیار بزرگ است و هر دو به یک مخزن عظیم سوخت وابسته‌اند و با انتقال مقداری از سوخت آن منبع و جریان یافتن در این دو کوره، دو آتش کوچک و بزرگ روشن می‌شود. بی‌تردید آتش پر حرارت‌تر و روشن‌تر به مراتب نیاز بیشتری به منبع اصلی سوخت دارد تا آتش کوچک‌تر. به تعبیری دیگر، انسان در یک صفت هرگز به خدا نزدیک نمی‌شود و آن صفت غنا و استقلال است.

هرچه انسان بیشتر بتواند خدا را بنمایاند و مظهریت بیشتری برای پروردگار داشته باشد، به خدا مقرب‌تر است تا جایی که انسان آینه تمام‌نمای او می‌گردد؛ آن‌گونه که هرکس بدو نظر کند، خدا را دیده است. از آینه تمام‌نمای الاهی با این عناوین یاد شده است: خلیفه الله، المثل الاعلی (= نمونه برتر)، اسم اعظم، مظہر تام، جلوه کامل، وجه تام و آیه کبری.^۱

در دو حدیث قدسی از قول خداوند آمده است:

بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود گردانم. من به هرچه می‌گوییم بشو، می‌شود.

^۲ تو هم مانند من به هرچه بگویی بشو، می‌شود.

فرزند آدم! من بی‌نیازی هستم که هرگز محتاج نمی‌گردم. اوامر مرا اطاعت کن تا تو را نیز بی‌نیازی دهم. من زنده‌ای هستم که مرگ ندارد. اوامر مرا اطاعت کن تا تو را نیز این‌گونه گردانم. فرزند آدم! من به هرچه می‌گوییم باش، می‌شود. اوامر مرا اطاعت کن تا تو را نیز این‌گونه گردانم.^۳

حال پرسیدنی است انسان باید چه چیزی کسب کند تا به خدا شبیه‌تر گردد؟ مثلاً آیا

۱. لا فرق بينك و بينها الا انهم عبادك و خلقك. (علی بن موسی بن طاووس، اقبال الاعمال، زیارت ماه رجب، ص ۶۴۶).

۲. عبدي، أطعني حتى أجعلك مثلي، أنا أقول للشيء كن فيكون، أجعلك تقول للشيء كن فيكون. (ملامحسن فيض کاشانی، علم اليقين فی اصول الدين، ج ۲، ص ۶۱۰)

۳. يابن آدم! أنا غني لا افتقر، أطعني في ما أمرتك أجعلك غنياً لا تفتقر. يابن آدم! أنا حي لا أموت، أطعني في ما أمرتك، أجعلك حياً لا تموت. يابن آدم! أنا أقول للشيء كن فيكون، أطعني في ما أمرتك أجعلك تقول للشيء كن فيكون. (ابن فهد حلی، عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۳۱۰)

□ اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم
کند، یا دانش و قدرت؟

تحصیل ثروت و شهرت انسان را به خدا نزدیک‌تر می‌کند، بی‌گمان ثروت و شهرت حقایقی خارج از وجود انسان‌اند، از این‌رو فزونی آنها هرگز به معنای رشد حقیقت وجودی او نیست؛ همان‌گونه که شهرت و محبوبیت و جلب‌نظر دیگران نیز به کوچکی و بزرگی و منزلت واقعی او ارتباطی ندارد. اما در این میان بی‌تردید علم و آگاهی از نوعی دیگر است؛ چنانکه با جان آدمی درمی‌آمیزد و هویت و شخصیت او را دیگر‌گون می‌سازد. از همین‌رو، افزایش علم و آگاهی برای انسان کمال واقعی به‌شمار می‌رود. بنابراین بزرگی وجود ما به میزان علم و درک و معرفت ماست. به بیان امام علی^{الثالث}:

اندازه وجود هر کسی همان است که می‌داند.^۱

ما با افزایش آگاهی و معرفت خود می‌توانیم به جهانی دیگر درآییم. گوهر وجود ما از همین یافته‌ها و آگاهی‌ها شکل گرفته است. به‌واقع معرفت، دایره هستی ما را توسعه می‌بخشد و ابعاد وجود ما را بزرگ‌تر می‌کند.^۲ انسان آفریده شده تا با افزایش شعور خود و درک بیشتر حقایق جهان، وجود خویش را کامل‌تر کند و جهان خود را بزرگ‌تر سازد. راز عظمت انسان و سر برتری او بر فرشتگان نیز در همین علم است.^۳

دانستیم کمال انسان در به‌دست آوردن معرفت بیشتر است، این نیز ناگفته نماند که تلاش معرفتی انسان باید متناسب با ارزش حقایق باشد. آمدن انسان به این دنیا برای کسب معرفت و شناسایی مجموعه جهان هستی است. بنابراین شناسایی عالم طبیعت - به عنوان جزء کوچکی از مجموعه هستی - تنها به اندازه‌ای مقبول و ارزشمند است که حیات موقت انسان بدان نیاز دارد. زمانی آگاهی از عالم ماده، آگاهی کامل و مفیدی است که نسبت میان ظاهر هستی و باطن آن کشف شده و تأثیر متقابل میان ماده و معنا به‌دست آمده باشد. اگر آدمی در این

۱. قدر کل امری ما بخشن. (محمد بن حسن طوسی، الامالی، ص ۴۹۴)

۲. در فلسفه اسلامی از این حقیقت با عنوان «اتحاد علم و عالم و معلوم» یاد شده که بحث بسیار دقیقی است.

۳. «وَعَلِمَ آدَمُ الْأَنْسَاءَ كَلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَبْيُونِي بِاسْمَاءَ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » قَالُوا سَيْحَانَكَ فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسمای اینها به من خبر دهید. گفتند: منزه‌ی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست؛ تویی دانای حکیم.» (بقره(۲): ۳۱ و ۳۲)

جهان، سیمه و زر و نعمت و شهوت پیرامون خود را ببیند، ولی از قدرت پروردگار و پشتپرده هستی غافل باشد، بی‌گمان از حیاتی پست و ناچیز برخوردار است، هرچند خود بدان ببالد.

۲. مقصد رشد و ارزش انسان در حیات اجتماعی

در حیات اجتماعی ارزش انسان به خدمات اوست؛ آن‌گونه که هرچه این خدمات ارزنده‌تر و گسترده‌تر باشد، تأثیر وجود فرد در جامعه فزون‌تر است و به همین رو می‌توان او را در بعد اجتماعی موفق‌تر دانست. بر این بنیاد می‌باید هر فرد در فرایند انتخاب خود دقت کافی کند تا متناسب با توان و استعداد خود در صنفی قرار گیرد که بهره بیشتری برساند. پس از انتخاب نیز باید توان خود را برای ارتقای سطح خدمات خویش بالاتر برد.^۱

ایمان و معرفت ارزش بُعد فردی وجود انسان است و خدمتگزاری، ارزش بُعد اجتماعی او. درواقع «مؤمن خدوم»، خود را به افق کمال نزدیک می‌گرداند و با صفت خدمت، جامعه را به سوی کمال گسیل می‌دارد. نتیجه رشد اخلاقی در بعد فردی تربیت «انسان پاک» و حاصل رشد اخلاقی در بعد اجتماعی نیز تشکیل «جامعه پاک» است^۲ و البته بدیهی است که هدف دوم در طول هدف نخست و وسیله‌ای برای تحقق آن است.

توصیه به برآوردن نیازمندی‌های مؤمنان در معنای گسترده خود، توجه به همین خدمت اجتماعی است. رسول اکرم ﷺ فرمود:

کسی که به امور جامعه اسلامی اهتمام نداشته باشد، مسلمان نیست.^۳

امام علیؑ نیز می‌فرماید:

برترین مردم کسی است که فایده بیشتری برای دیگران داشته باشد.^۴

۱. «إِنَّ خَيْرَ مَنْ أَسْتَأْجَرَتِ الْقَوْيُ الْأَمِينُ». (قصص(٢٨): ٢٦)

۲. محمدحسین طباطبائی ذیل آیه پایانی سوره آل عمران، اهمیت بعد اجتماعی حیات بشری و توجه اسلام به اجتماع را به نقش مهم آن در تربیت افراد مذهب مربوط دانسته است. (بنگرید به: محمدحسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ٤، ص ١٥٤ - ١٤٨)

۳. مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُ بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيَسْ بُشِّرًا. (محمد بن یعقوب کلینی، *الكافی*، ج ٢، ص ١٦٣)

۴. أَفْضَلُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، *غیر العُلُم و درر الْكَلْم*، ح ١٠٣٠٠)

در میان کارگزاران دولت علوی با سه شخصیت متفاوت روبروییم: یکی مالک اشتر نخعی که از سویی توان مدیریت بسیار بالا و قدرت جسمی و فکری و روحی عظیمی دارد و از سوی دیگر در مراتب بالای ایمان و ولایت و معنویت جای گرفته است. بدین جهت، او هم در حیات فردی و هم در حیات اجتماعی مورد رضایت کامل امام علی^{علیه السلام} است؛ آن‌گونه که حضرت از داشتن چنین نیرویی بهشدت راضی است و در واگذاری امور حکومت به او دل‌آرام و آسوده‌خاطر است.^۱

دومین فرد کمیل بن زیاد، یار تنها‌یی امیر مومنان^{علیهم السلام} و ظرف معارف سنگین علوی است. وی از ایمان و فضایل انسانی اندوخته‌ای بس عظیم دارد و همراز و انیس حجت حق است.^۲

۱. فَإِنَّمَا مِنْ لَا يَخافُ وَهُنَّ وَلَا سَقَطَتْهُ وَلَا بَطْوَةُ عَمَّا اسْرَاعَ إِلَيْهِ أَحْرَامٌ وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلٌ؛ مَالِكٌ رَأَنَهُ سُسْتَيْ اسْتَ وَنَهُ لَغْشٌ. [او] نَهُ كَنْدَيْ [كند] أَنْجَا كَهْ شَتَابْ بَايْدَ وَنَهُ شَتَابْ بَيْگِيرْدَ، أَنْجَا كَهْ كَنْدَيْ شَايْدَ. (نهج‌البلاغه، نامه ۱۳)

عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا يَنَمُّ أَيَامَ الْمَخَوْفُ وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتَ الرَّوْعِ. أَشَدُّ عَلَى الْفُجَارِ مِنْ حَرَيقِ التَّارِ وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ... فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ لَا كَلِيلُ الظَّبَّةِ وَلَا نَابِيُّ الضَّرَبَةِ... فَإِنَّهُ لَا يَقْدِمُ وَلَا يَحْجُمُ وَلَا يَوْهَرُ وَلَا يَقْدِمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِيْ وَقَدْ آتَرْتُكُمْ بِهِ عَلَى نَفْسِي لِنَصِيْحَتِهِ لَكُمْ وَشِدَّةُ شَكِيمَتِهِ عَلَى عَدُوكُمْ؛ بَنْدَهَايِ اسْتَ از بَنْدَگَانَ خَداَ کَهْ در روزهای بیم نخوابید و در ساعت‌های ترس از دشمن روی برنتابد؛ بر بدکاران از آتش سوزان تندتر است. او مالک پسر حارث مذحجی است... او شمشیری از شمشیرهای خدادست که نه تیزی آن کند شود و نه ضربت آن بی‌اثر بَوَد... نه بر کاری دلیری کند و نه بازایستد و نه پس آید و نه پیش رود، جز زمانی که من او را امر نمایم. در فرستادن او من شما را بِرْ خود ترجیح دادم؛ چه او را خیرخواه شما دیدم و سرسختی او را برابر دشمنانتان پسندیدم. (همان.)

مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ! لَوْ كَانَ جَبَلاً لَكَانَ فَنَدًا وَلَوْ كَانَ حَجَرًا لَكَانَ صَلَدًا، لَا يَرْتَقِيَ الْحَافِرُ وَلَا يَوْفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ؛ مَالِكٌ! مَالِكٌ چه بود؟ به خدا اگر کوه بود، کوهی بود از دیگر کوههای جداافتاده و اگر سنگ بود، سنگی بود خارا که سُمْ هیچ ستور به ستیغ آن نرسد و هیچ پرنده بر فراز آن نپردا! (همان، حکمت ۴۴۳)

هنگامی که خبر رحلت مالک به حضرت رسید، اندوهناک و متاثر گشت و فرمود: «عَلَيَّ مِثْلُ مَالِكٍ فَلَئِنْكَ الْبَوَاكِي وَهَلْ مَرْجُوُ كَنَدَلِكِ؟ وَهَلْ مَوْجُودُ كَنَدَلِكِ؟ گَرِيْه کنندگان بر مانند مالک باید گریه کند و آیا امیدبخشی مانند و نیز فرمود: «هَلْ قَاتَ السَّاءُ عَنْ مِثْلِ مَالِكٍ؟... لَا أَرَى بَعْدَهُ أَبْدًا؛ آیا زنان مانند او خواهند آورد؟... یس از او مانند او را نخواهم دید.» (محمد بن محمد مفید، الاختصاص، ص ۷۷).

۲. عَلَيْهِ شَيْءٌ او را به صحراء می‌برد و با او راز می‌گوید: «هَا إِنَّ هَا هُنَا لِعِلَّمًا جَمَّا لَوْ أَعْبَثْتُ لَهُ حَمَلَةً؛ بَدَانَ کَهْ در سینه من دانشی است انباشته. کاش حاملانی برای آن می‌یافتم!» (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷).

همین کمیل آنگاه که از جانب امام به کارگزاری شهرکی به نام هیت گمارده می‌شود، در دفع سپاهیان دشمن - که از حوزه مأموریت او گذشتند و به تاراج مسلمانان پرداختند - ناکام می‌ماند و مورد اعتراض و گلایه امام ع قرار می‌گیرد.^۱

در میان کارگزاران علی ع زیاد بن سمية نیز حضور دارد. زیاد چون پدری شناخته شده نداشت و حرامزاده مسلم بود، زیاد بن ابیه (فرزنده پدرش) یا ابن سمية^۲ خوانده می‌شد، تا آنکه معاویه در حکومت خود او را برادر خویش و زیاد بن ابی سفیان خواند.^۳ او گرچه در اداره امور مملکت بسیار کارآمد و توانا بود، بهجهت خیانت‌های بسیار هرگز مورد اعتماد امام ع قرار نگرفت و بارها از سوی حضرت توبیخ و ملامت شد.^۴

۱. أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ تَضيِّعَ الْمَرءُ مَا وَلَيْ وَتَكْلُفُهُ مَا كَفِي لَعَجَزٌ حاضِرٌ وَ رَأَى مُتَبَرٌ... فَقَدْ صِرَتْ جَسِرًا لِمَنْ أَرَادَ الغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أُولَيَائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ وَ لَا مُهِبِّ الْجَانِبِ، وَ لَا سَادِ ثَغَرَةً وَ لَا كَاسِرٌ لِعَدُوٍّ شَوَّكَةً وَ لَا مَعْنَى عَنْ أَهْلِ مِصْرِ وَ لَا مُجْزٌ عَنْ أَمِيرِهِ؛ اما بعد، واگذاردن آدمی آنچه بر عهده دارد و عهدهدار شدن او کاری را که بر دوش دیگری است، ناتوانی ای است آشکار و اندیشه‌ای است تباہ... تو پلی شده‌ای تا از دشمنات هر که خواهد، از آن بگذرد و بر دوستان غارت برد. نه قدرتی داری که با تو بستیزند و نه از تو ترسند و از پیشتر گریزند و نه مرزی را توانی بست و نه شوکت دشمن را توانی شکست و نه نیاز مردم شهر را برآوردن توانی و نه توانی امیر خود را راضی گردانی. (همان، نامه ۶۱).

۲. سمية کنیز حارت بن کلدہ ثقی، پژوهش عرب بود.

۳. در تاریخ آمده است که عمر در زمان حکمرانی خود، زیاد را برای اصلاح کار یمن فرستاد. او چون بازگشت، در مجلس وی خطابه‌ای بسیار زیبا ایراد کرد. امام علی ع، ابوسفیان و عمرو عاص نیز در آن مجلس بودند. عمرو عاص گفت: آفرین بر این جوان! اگر از قریش بود، عرب را اداره می‌کرد. ابوسفیان گفت: قریشی است و من میدانم از کیست. علی ع پرسید: از که؟ گفت: از من. من در جاهلیت با مادرش زنا کرده و او را در رحم مادرش نهاده‌ام. (درباره زیاد بن سمية بنگرید به: همان، نامه ۲۰، ۲۱ و ۴۴ و حکمت ۴۷۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، نامه ۴۴).

۴. وَ إِنِّي أَقْسُمُ بِاللهِ قَسْمًا صَادِقًا لِئَنِّي لَغَنَى أَنِّكَ خُنْتَ مِنْ فِي الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا، لَأَشْدَدَنَّ عَلَيْكَ شِدَّةَ تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَقْرَ، تَقْلِيلَ الظَّهَرِ، تَشَيْلَ الْأَمْرِ؛ بَهْ خَدَا سُوْكَنْدَ مِنْ خُورَمِ! سُوْكَنْدَ رَاسْتِينَ که اگر مرا خبر رسد که در اموال مسلمانان کم یا زیاد خیانت کرده‌ای، چنان بر تو سخت گیرم که اندک مال مانی و درمانده به هزینه عیال، و خوار و پریشان احوال. (نهج البلاغه، نامه ۲۰).

استعمل العدل و احذر العسف والحييف. فان العسف يعود بالجلاء والحييف يدعوك الى السيف؛ به عدالت عمل کن و از ظلم و ستم پرهیز که ستم مردم را به آوارگی و ادارد و بیدادگری شمشیر را در میان آورد. (همان، حکمت ۴۷۶)

بررسی این شخصیت‌ها نشان می‌دهد برخی در ابعاد فردی، ایمان، تقوا، اخلاص، اخلاق و معنویت دارند، اما نمی‌توانند به امور اجتماعی بپردازند. در مقابل، گروهی قدرت لازم برای انجام خدمات اجتماعی را دارند، ولی تعهد و تقوای لازم را ندارند. هیچ‌یک از این دو گروه بازوی درخور اعتمادی برای امام امت (مسئول هدایت اجتماع و اصلاح امور) نیستند. امروزه همه کسانی که اندکی با مفاهیم اولیه مدیریت آشنایند، به خوبی می‌دانند که مهم‌ترین عنصر پیش‌برنده یک سازمان، «منابع انسانی» است؛ یعنی نیروهایی که واجد این دو ویژگی‌اند: تخصص و تعهد. بی‌گمان نداشتن هریک از این دو هرگز ما را به هدف نمی‌رساند.

بنابراین کسانی که اخلاق و اخلاص و سلامت نفس را در حد مطلوب دارایند، ولی نمی‌توانند حرکت اجتماعی را رهبری کنند، نیروهای شایسته‌ای برای پیشبرد اهداف اسلام نیستند. از این سو، کسانی که همتی بزرگ دارند و با سخت‌کوشی دانش و مهارت و کارآیی خود را بالا برده و شایستگی پذیرفتن مسئولیت‌های سنگین اجتماعی را به دست آورده‌اند، اما در چنگ هواها و هوس‌های پست حیوانی گرفتارند، هرگز رضایت امام عصر^{علیهم السلام} را تأمین نمی‌کنند، گرچه در مواردی می‌توان - با نظارت شدید - آنان را برای دین به خدمت گرفت. به یقین مقایسه این دو گروه و کنار هم نهادن آنان اشتباهی بزرگ است و این هم عرضی، نباید موجب توهمندی برابری میان آنها شود. درواقع منظور از این بیان، هم‌طراز بودن «انسانیت» و ارزش «کارآمدی» نیست. ایمان و انسانیت بدون توانمندی و کارآیی نیز ارزشمند است و سعادت آدمی را تأمین می‌کند، اما آن توانمندی که از ایمان تهی است، بر لوح سعادت او نقشی نمی‌زند. بهره ایمان و بندگی از ابتدا به خود شخص بازمی‌گردد؛ درحالی که بهره کارآیی و توانمندی ناظر به نیاز دیگران است. بنابراین جایی که تنها انتخاب یکی از این دو گزینه امکان‌پذیر باشد، بی‌تردید باید ارزش‌های والای فردی را برگزید و از هیچ ملامتی نهراسید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خودتان بپردازید. هرگاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است، به شما زیانی نمی‌رساند.^۱

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِنْ خَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائده(۵): ۱۰۵)

امام علی علیه السلام نیز فرمود:

من نیک می‌دانم که چگونه می‌توان شما را اصلاح کرد و از کجی به راستی آورد، اما هرگز اصلاح شما را با تباہ کردن خود [روا] نمی‌بینم.^۱

توجه به مسئولیت اجتماعی و پرداختن بدان به قدری مهم است که عبادات فردی نیز جایگزین آن نمی‌شود و نمی‌توان به بهانه عبادت پروردگار از آن سر باززد. امام کاظم علیه السلام آن هنگام که در زندان هارون بود، چنین مناجات می‌کرد:

پروردگار!! از تو درخواست کرده بودم که مرا برای عبادت خود فارغ گردانی. تو را شکر می‌گوییم که چنین نعمتی نصیبم کردي.^۲

از این بیان آشکار می‌گردد که انسان در میانه اجتماع، حق ندارد تنها به امور عبادی پردازد، بلکه تا وقتی در جامعه اثرگذار است، در این خصوص وظیفه‌ای مهم بر دوش دارد.^۳ انسان مؤمن همان‌گونه که در پی تحقق «انسان آرمانی» است، به «جامعه آرمانی» نیز می‌اندیشد و برای این منظور در پی آن است که مهارت‌ها و توانایی‌های لازم را به دست آورد. شیعه علی علیه السلام می‌کوشد در فرایند انتظار فرج - که افضل اعمال است - خود را برای کارگزاری دولت مهدوی علیه السلام آمده سازد تا در روزگار حضور معصوم، سکان‌داری شایسته و بازویی توانا برای اجرای عدالت و بسط توحید باشد. چنین کسی متناسب با ابعاد تأثیر اجتماعی و میزان خدمتی که انجام می‌دهد، مورد توجه ویژه امام عصر علیه السلام است.

۱. وَ إِنِّي لِعَالَمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَ يُقْيِيمُ أَوْدَكُمْ وَ لَكُنَّيْ لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِنَفْسِي. (نهج البالغة، خطبه ۶۹.)

۲. اللَّهُمَّ أَنِّي تَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تَفْرِغَنِي لِعِبَادَتِكَ، اللَّهُمَّ وَقَدْ فَعَلْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ. (محمد بن محمد مفید،

الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۰)

۳. نباید میان رشد فردی و تکالیف اجتماعی تزاحمی تصور شود؛ زیرا رشد فردی انسان به بندگی است و بندگی خدا در گرو انجام وظیفه تحقق می‌یابد. اگر انسان دو وظیفه فردی و اجتماعی را به موازات یکدیگر داشته باشد، رشد او در انجام وظیفه در هر دو حوزه است و نباید یکی از آنها مانع انجام دیگری شود. «إِنَّمَا سَنَّلَقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاهِيَةَ اللَّلَيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْنًا وَأَقْوَمُ قِيلًا * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا؛ در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می‌کنیم. قطعاً برخاستن شب، رنجش بیشتر و گفتار [در آن هنگام] راستین‌تر است [او] تو را در روز، آمدوشدی دراز است.» (مزمل (۷۳): ۵ - ۷)

حضرت فاطمه زهرا^{علیها السلام} می‌فرماید:

از پدرم پیامبر خدا^{صلوات الله علیه و آله و سلم} شنیدم که فرمود: عالمان شیعه ما افرادی قیامتاً مشهور
می‌شوند، در حالی که بهقدر فراوانی دانش و به میزان تلاششان در ارشاد بندگان خدا،
از خلعت‌های کرامت بر آنها پوشانده می‌شود.^۱

در مثالی ملموس‌تر می‌توان روزهای نخستین پیروزی انقلاب اسلامی را به یاد آورد که در آن
دوران امام خمینی^{رحمه الله عليه} از آحاد ملت ایران خشنود بود و به داشتن چنین ملتی بر جهانیان مبهات
می‌کرد. اما بی‌گمان رضایت امام از کسی مانند بهشتی و مطهری با رضایت او از توده عوام قابل
قياس نیست؛ چنانکه شهادت آنان برای او همسنگ فقدان یک امت، غمبار و جان‌فرسا بود.^۲

پرسش

۱. ویژگی‌های هدف موجه را بیان کنید.
۲. مفهوم قرب به خدا چیست و در ک ر صحیح آن چه اهمیتی دارد؟
۳. حیات طیب و آثار آن را توضیح دهید.
۴. چه رابطه‌ای میان نفس انسان و در ک ر وابستگی به خدا وجود دارد؟ توضیح دهید.
۵. مظہریت مخلوقات برای خدا به چه معناست؟
۶. ارزش اجتماعی انسان چیست و چه نسبتی با ارزش فردی او دارد؟

برای تأمل و پژوهش

۱. تحقیق کنید آیا میان تأمین ارزش فردی و ارزش اجتماعی تزاحمی وجود دارد؟ آیا پرداختن به امور اجتماعی مانع خودسازی فردی انسان نیست؟ چرا پاره‌ای از بزرگان معنوی از حضور اجتماعی پرهیز دارند؟
۲. اگر بخواهیم شخصیت جامعی داشته باشیم، در چه ابعادی باید رشد کنیم؟ ابعاد رشد انسان را براساس ساحت‌های مختلف حیات بیان نمایید.

۱. سمعتْ عَنْ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِنَّ عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا يَخْشَوْنَ فَيَخْلُعُ عَلَيْهِمْ مِنْ خَلْعِ الْكَرَامَاتِ عَلَى قَدْرِ كثرةِ عُلُومِهِمْ وَجَدَهُمْ فِي إِرشادِ عِبَادِ اللَّهِ۔ (امام عسکری^{علیه السلام}، تفسیر امام عسکری^{علیه السلام}، ص ۳۴۰)

۲. این نکته نیز گفتنی است که در نظام ارزشی اسلام، «شهادت» هرگز به معنای نفله شدن و از بین رفتن نیست و خود بزرگترین خدمت اجتماعی به شمار می‌رود.

فصل سوم

موانع وشد

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. با موانع حرکت به سوی خدا و اقسام و چگونگی آنها آشنا شود.
۲. ضمن درکی روشن از چیستی هوای نفس، راههای مقابله با آن را بیاموزد.
۳. چگونگی تأثیر محیط بر انسان را دریابد.
۴. با راههای فریب شیطان آشنا گردد.
۵. به درک مفهوم روشنی از طاغوت نایل آید.

در فصل گذشته بیان شد که انسان باید به سوی خدا حرکت کند تا به مقام قرب او برسد. مسافت میان انسان و خدا که از آن به صراط مستقیم تعبیر شده، مسافت درازی نیست. اما به رغم کوتاهی^۱ این مسیر و برخلاف انتظار، تشخیص^۲ و پیمودن آن با دشواری‌ها و موانعی روبه‌روست. امام صادق علیه السلام فرمود: صراط مستقیم از مو باریک‌تر و از شمشیر تیز‌تر است.^۳ در این فصل برآئیم تا بدانیم حرکت انسان به سوی خدا به چه چیزهایی نیاز دارد و در چه صورت ناممکن می‌گردد. دشواری‌های این حرکت چیست و عوامل سقوط اخلاقی انسان

۱. ان الرحيل اليك قریب المسافة. (علی بن موسی بن طاووس، اقبال الاعمال، دعای ابوحمزه ثمالی، ص ۶۷.)

۲. البته بانایه به درگاه خدا این راه روشن و تشخیص آن آسان می‌گردد، «یا من سبیله واضح للمنبیین.» (ابراهیم بن علی عاملی کفعی، المصباح، دعای جوشن کبیر، ص ۲۵۷)

۳. الصراط أدق من الشعر و أحد من السيف. (محمد بن علی بن بابویه قمی، الاماکن، ص ۱۷۷؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲)

و موانع تکامل او کدام است؟

«مانع» همواره پیش روی «حرکت» قرار می‌گیرد. کسی که بنای حرکت ندارد، هیچ‌گاه احساس تنگنا نمی‌کند و در مقابل خود مانع نمی‌یابد. اما انسان هدفمندی که دغدغه رسیدن دارد و قرار است پیش رود و اوج بگیرد، احساس می‌کند کسانی یا چیزهایی مانع، مزاحم و دشمن اویند و از رفتن و رسیدن او جلوگیری می‌کنند، یا زمان رسیدن او را طولانی می‌گردانند. برای این حرکت، هم باید راه را شناخت، هم باید انگیزه رفتن داشت و هم باید از همه توان برای طی آن استفاده کرد. بنابراین جسم و ذهن و دل باید به کار گرفته شود تا انسان به مقصود خود برسد. موانع و دشواری‌های این راه بر سه‌گونه است: یا توان حرکت را سلب می‌کند، یا مانع شناخت درست هدف، راه یا ضرورت حرکت می‌شود که در این صورت گمراهی پدید می‌آید و یا انگیزه و شور حرکت را می‌ستاند. این موانع را می‌توان چنین نیز برشمرد: مانع شناختی، مانع انگیزشی و مانع رفتاری.

همچنین پاره‌ای از موانع حرکت معنوی انسان غیراکتسابی و غیرارادی است. از آنجا که آفرینش، بدون تفاوت امکان‌پذیر نیست،^۱ انسان به اقتضای آفرینش ویژه خود و به دلیل شرایط خاص جسمی و روحی با محدودیت‌هایی روبروست که بی‌شک از حوزه اختیار او بیرون است. از سویی دیگر، موجودات عالم از جمله انسان‌ها متفاوت آفریده شده‌اند و به همین‌رو برخی از آنها محدودیت‌های کمتری دارند و برخی با موانع بیشتری روبرویند. به‌واقع در طبیعت انسان پاره‌ای از موانع طبیعی و غیراکتسابی در راه رشد او قرار داده شده است.

شرایط تاریخی، اجتماعی، جسمانی، ذهنی و روحیات و راثتی، هریک اندکی جبرآفرین‌اند. مثلاً در شرایط تاریخی امروز که ارتباط بیشتری فراهم است، امکان دستیابی به حقیقت و

۱. تفاوت لازمه خلقت است. اگر یک نقاش هنرمند بخواهد تساوی را میان نقاط سفید روی بوم خود رعایت کند، هرگز تابلوی زیبایی پدید نخواهد آورد. آفرینش یک تابلوی زیبای هنری در گرو تفاوت رنگ در نقاط مختلف بوم است. در این تابلو اعتراض نقاط سیاه که گمان می‌کنند به آنها ستمی رفته است، پذیرفته نیست و حسرت آنها که ای کاش سفید بودیم، سودی ندارد. زیبایی این تابلو از چشم‌اندازی کامل در گرو آن است که این نقاط سیاه بر جای خود قرار داشته باشند و همین‌گونه باشند که هستند، اما درک این زیبایی برای نقطه‌های سیاه ممکن است دشوار باشد؛ زیرا نمی‌توانند تابلو را کاملاً مشاهده و ارزیابی کنند.

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

رشد اخلاقی افزایش یافته و مسئولیت انسان‌ها نیز افزون گشته است. دست کم می‌توان سه‌گونه مانع وراثتی را برشمرد: کم‌بهرگی هوشی، روحیات مزاحم و شرایط جسمانی محدود کننده. البته این موانع را می‌توان در پرتو قدرت اراده مرتفع کرد.

از نگاهی دیگر می‌توان موانع رشد اخلاقی را بدین‌سان نیز تقسیم کرد: موانع درونی که در جان انسان وجود دارد و موانع بیرونی که از محیط بیرون تحمیل می‌شود. حال بدین‌ها می‌پردازیم.

الف) موانع درونی

۱. هوای نفس

عمده‌ترین مانع سعادت انسان و عامل سقوط او را باید در درون جان او جست: «اعدى عدوک نفسك التي بين جنبيك.»^۱ در آفرینش انسان این نکته در خور توجه است که آدمی، هم ظرفیت رشد و کمال را در درون خود دارد و هم عامل سقوط و پستی و شقاوت را که از آن به هوای نفس یاد کرده‌اند. اکنون به تبیین این موضوع می‌پردازیم.

در وجود انسان، هم میل به کمال و گرایش به سعادت وجود دارد و هم میل به بھرمندی بی‌کران از لذایذ و بھره‌های مادی، اما با این تفاوت که میل‌های مادی و غریزی - مانند خوردن و خوابیدن - معمولاً فعلیت دارند و خود به خود شکوفا می‌شوند، ولی تمایلات دیگر بالقوه‌اند و در شرایط و محیط‌های خاصی به فعلیت می‌رسند.

بی‌شک خواسته‌های انسان بسیار متنوع و متفاوت است و او در این دنیا نمی‌تواند به همه آرزوهای خود دست یابد؛ چراکه این گرایش‌ها اغلب با هم در تضادند. «خوردن و خوابیدن و خوش بودن» و همچنین «به دست آوردن علم»، خواسته همه انسان‌هاست، اما این دو با هم در تقابل‌اند؛ بدین بیان که پیگیری خواسته اول مانع از خواهش دوم و پیگیری خواسته دوم مانع از رسیدن به آرزوی اول است. روشن است که با تن‌آسایی و خوش‌گذرانی و لذت‌جویی نه می‌توان به موفقیت بالای علمی رسید و نه به هیچ موفقیت دیگری. از این جهت، ناگزیر باید از برخی هواها و خواهش‌ها چشم پوشید.

۱. از رسول اکرم ﷺ نقل شده که بدترین دشمن تو نفس توست که در میان دو پهلوی تو قرار دارد. (ابن‌فهد حلی، عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۳۱۴)

در چنین تراحمی حکم قاطع عقلی، محدود ساختن لذایذ مادی و تلاش برای رسیدن به کمال و لذت معنوی است. آنان که دوراندیش و عاقلاند، از میان این دو دومی را برمی‌گزینند، اما کسانی که اسیر خواهش‌های زودگذر خود هستند، نمی‌توانند از این لذایذ ناپایدار بگذرند بدین‌سان از لذایذ معنوی محروم می‌مانند. بنابراین برای رسیدن به مقصد باید با نیروهای درونی مزاحم که ما را به امور کم‌اهمیت سرگرم می‌دارد، درافتاد.

هوای نفس همان‌گونه که مانع رسیدن به موفقیت مادی و اجتماعی است، مانع رسیدن به مقامات معنوی و روحانی نیز می‌شود. بی‌تردید برای رسیدن به کمالات معنوی و اخلاقی باید رنج کشید و بر دسته‌ای از تمایلات غریزی و خواسته‌های لذت‌بخش دنیوی پا نهاد. در احادیث از این اقدام به جهاد اکبر یاد شده که بسیار سهمگین‌تر از قرار گرفتن در صحنه نبرد ظاهری است. نقطه مقابل پیروی از هواهای نفسانی، قدرت کنترل خویش، مهار آرزوهای طبیعی و تسلط بر امیال و گرایش‌های مادی است. انسان اخلاقی کسی است که احساسات و هیجانات خود را کنترل می‌کند و بدون اراده و دست‌بسته تحت تأثیر درخواست‌های خواهایند درونی قرار نمی‌گیرد و هرگز نسبت به خود احساس ضعف و زبونی نمی‌کند. در وجود چنین کسی «عقل»^۱ بی‌گمان امیر بر هوی است، نه اسیر آن.^۲

مهم‌ترین مصدق پیروی از هوای نفس، ارتکاب گناه است. نافرمانی خدا بزرگ‌ترین عامل سقوط معنوی انسان به‌شمار می‌رود. خداوند از باب لطف و کرم خود آنچه برای کمال انسان ضروری بوده، واجب و آنچه مانع جدی این حرکت بوده، حرام شمرده است. بر همین بنیاد، همه مریان بزرگ، آغاز حرکت معنوی آدمی را طاعت خدا در انجام واجبات و ترک امور حرام می‌دانند و به عنوان اولین و مهم‌ترین دستورالعمل معنوی بر آن تأکید دارند.^۳

۱. این عقل، عقل عملی است، نه عقل نظری. عقل عملی به معنای به کار گرفتن قوه تمیز خوب و بد و پایندی به تشخیص‌ها و دستورها در مقام عمل است. در نقطه مقابل آن نیز جهل یا بی‌خردی و سبک‌سری قرار دارد. جهل گاه به معنای ناآگاهی است (در مقابل علم) و گاه نیز معادل تبعیت از هوای نفس (در مقابل عقل). عقل نظری نیز به معنای قوه تشخیص حقایق عالم وجود است.

۲. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «کم من عقل اسیر تحت هوی امیر». (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۱)

۳. کوچک و بزرگ باید بدانیم راه یگانه برای سعادت دنیا و آخرت، بندگی خدای بزرگ است و بندگی، در ترک معصیت است در اعتقادیات و عمل. (محمد تقی بهجهت، به سوی محبوب، ص ۲۳)

۲. جهل

کسی که از هدف یا قاعده رفتن آگاهی ندارد، یا ضرورت رفتن را نمی‌داند، هرگز به مقصد خواهد رسید. کسی که راه حق را تشخیص نداده و تلاشی برای راهیابی نکرده است، هرچه پایدارتر و استوارتر باشد و بیشتر بکوشد، در مسیر باطل پیش رفته و دورتر شده است.

کسی که بدون بصیرت عمل کند مانند کسی است که در بیراهه حرکت می‌کند.
سرعت حرکت، وی را دورتر می‌کند.^۱

نمونه تاریخی این گروه خوارج‌اند که در مسیر باطل خود بس پایدار بودند. به نظر می‌رسید این گروه تحت تأثیر کشش‌های مادی و خواسته‌های غریزی نبوده و بر آن بوده‌اند تا برپایه عقل خود عمل کنند، اما چون راه درست را تشخیص نداده بودند، از این مجاهدت بهره‌ای جز ضلالت نیافتدند.

جهل و هوی دو مانع عمدۀ درونی برای حرکت معنوی است که در مقابل علم و عمل (بیداری و پایداری) قرار می‌گیرد. برای تأمین این دو نیاز و از سویی برای رهایی از آن دو مانع بزرگ، آدمی همواره نیازمند توصیه است:

و [کسانی که] همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند.^۲

۳. عجز

مانع دیگر برای حرکت به سوی سعادت، ناتوانی است. کسی که برای سیر و سلوک ظرفیت روحی و صلابت شخصیتی کافی ندارد، از برخی برکات محروم می‌گردد. بنابراین بهره‌های عبادات و مجاهدات‌های خاص به هیچ‌رو نصیب انسان‌های ناتوانی نمی‌گردد که قدرت جسمی یا فکری و یا روحی ندارند.

هیچ ذکری بالاتر از ذکر عملی نیست؛ هیچ ذکر عملی بالاتر از ترک معصیت در اعتقادیات و عملیات نیست و ظاهر این است که ترک معصیت به قول مطلق، بدون مراقبه دائمیه صورت نمی‌گیرد. (همان، ص ۳۴)

چنانچه طالب حادق باشد، ترک معصیت کافی و وافی است برای تمام عمر، اگرچه هزار سال باشد. (همان، ص ۵۸)

۱. *الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةِ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا يُغَدِّا.* (محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۴۳)

۲. «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ.» (عصر(۳): ۱۰۳)

۴. عادت‌های ناپسند
 بسیارند کسانی که از بدی و نادرستی عملی کاملاً آگاه‌اند اما باز هم بدان دست می‌آینند؛ مانند پژوهشکاری که به لحاظ علمی با تمام مضرات استعمال دخانیات آشنا شده و حتی آن را برای دیگران به خوبی تبیین می‌کنند، ولی خود بدان مبتلا شده‌اند. این افراد نه مانع شناختی دارند و نه مانع انگیزشی، بلکه مشکل آنها پدیده‌ای رفتاری به نام «عادت» است که پایی حرکت ایشان را سست می‌کند. از این‌رو، مربیان بزرگ و معلمان اخلاق هماره تأکید کرده‌اند که مبادا بر اثر غفلت و کوتاهی در کنترل اعمال نادرست، این اعمال به عادت رفتاری بدل گردد که آنگاه زدودن آن بس دشوار خواهد بود.

ب) موانع بیرونی (محیطی)

مانع بیرونی آن است که از خارج وجود آدمی بر شناخت، انگیزه‌ها یا اراده و رفتار او اثری منفی می‌گذارد؛ آن‌گونه که از احتمال رسیدن وی به سعادت می‌کاهد، یا انگیزه و توجه او را از بین می‌برد، یا مسیر را بر او مشتبه می‌سازد و یا محدودیت خارجی برای حرکت او ایجاد می‌کند. حال به مهم‌ترین موانع خارجی می‌پردازیم.

۱. دنیا

دنیا به همه مظاهر دلربا و فریبای مادی که برای آدمی جذابیت دارد و او را به سوی خود فرامی‌خواند، اطلاق می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

دنیادوستی جانمایه هر اشتباہی است.^۱

قرآن کریم نیز می‌فرماید:

اعْلَمُوا أَنَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ...^۲

بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر است...

۱. حب الدنيا رأس كل خطينه. (محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ج ۲، ص ۱۳۰).
 ۲. حديد(۵۷): ۲۰.

تأثیر دنیا بر انسان از طریق تحریک موانع درونی است. اگر انسان در درون قدرتمند باشد و از عوامل درونی متأثر نگردد، هیچ‌گاه عناصر بیرونی مانع حرکت او نخواهد شد. مظاهر دنیا این‌گونه آدمی را می‌فریبد که با تحریک پیاپی امیال انسان، مقاومت او را درهم می‌شکند و فکرش را از حرکت به سمت کمال باز می‌دارد و به دنیاجویی مشغول می‌کند.

امام سجاد^{علیه السلام} در صحیفه سجادیه چنین می‌فرماید:

خدایا! مرا با نعمت فراوان دنیوی از یاد خود مشغول مدار که شگفتی و سرورش مرا سرگرم کند و زیبایی آن مرا بفریبد و نیز با فقر و تنگدستی که زحمت آن به عمل من آسیب رساند و غصه‌اش قلبم را پر کند.^۱

از بیان امام^{علیه السلام} بر می‌آید که ثروت و فقر از موانع بیرونی‌اند که موجب دل‌مشغولی و فراموش کردن هدف (قرب حق) می‌گردند. تأثیر تدریجی این عوامل مخرب به‌گونه‌ای است که حتی امام معصوم از آنها به خدا پناه می‌برد. شاید نغزترین و کوتاه‌ترین وصف دنیا این تعبیر زیبای امیر مؤمنان^{علیه السلام} باشد:

تغر و تضر و تمر؛ فریب می‌دهد، آسیب می‌رساند و می‌گذرد.^۲

۲. شیطان

شیطان دشمن اوج گرفتن آدمی و مانع راه کمال اوست. چگونگی تأثیر او بر انسان مانند سایر عوامل محیطی به صورت تحریک و اقتضاست، نه آنکه آدمی را به گناه مجبور کند. کار شیطان تزیین و وسوسه است. بدین معنا که دنیا را در نظر انسان زیبا و حسرت‌برانگیز جلوه می‌دهد و بدین‌سان اندیشه حرکت به سوی خدا را از ذهن و دل او می‌زداید؛ چنانکه

خود می‌گوید:

در حقیقت خدا به شما وعده داد؛ و عده راست، و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید.

۱. وَ لَا تَشْغُلْنِي عَنْ ذِكْرِ يٰا كَنَارِ مِنَ الدُّنْيَا ثُلْهِيَ عَجَابُ بَهْجَتِهَا وَ تَفْتَنُّ زَهْرَاتُ زَيْنَهَا وَ لَا يَأْقُلَالِ يَضْرُبُنِي بَعْلَى كَدَّهُ وَ يَمْلأُ حَدَّرِي هَمَّهُ.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۵

۶. □ اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم
پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شما هم
فریادرس من نیستید.^۱

^۲

شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است.

واژه شیطان در معنایی عام به همه اسباب شر نیز اطلاق می‌گردد، از این‌رو آدمیانی که
چنین نقشی ایفا می‌کنند نیز شیطان وسوسه‌گرند:
آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند، چه از جن و [چه از] انس.^۳

نسبت نفس و شیطان با انسان چنین است که نفس مسئول مطالبات است و شیطان نیز
عهددار گفتگو. نفس خواهش باطل را در دل می‌کارد و شیطان بر آن لباسی فاخر می‌پوشاند.^۴
در بسیاری از موارد نیز شیطان حقیقتی را دیگرگون می‌نمایاند تا موافقت انسان را جلب کند.^۵
از ترفندهای شیطان می‌توان بدین موارد نیز اشاره کرد: بی‌فایده و نیز دشوار نشان دادن
کارهای خوب، ایجاد اعتقاد به نفس کاذب و خودپسندی، تحریک سوءظن و نیز ایجاد حسادت
و کینه‌توزی و بدخواهی نسبت به دیگران.

۳. طاغوت

طاغوت به هر عامل بیرونی گفته می‌شود که با استفاده از قدرت خود، حیطه اختیار دیگران را
در رشد و تعالی محدود می‌سازد و آنان را از مسیر هدایت بازمی‌دارد. این واژه را چنانکه از
نامش پیداست، به کسی می‌گویند که بر خداوند طغیان کرده و از تحت ولايت و سرپرستی او
خارج شده و دیگران را به خود می‌خواند. وظیفه انسان‌ها در برابر طاغوت کفر ورزیدن بدان
است؛ بدین بیان که از حوزه نفوذ و سرپرستی او خارج شوند و به خواسته‌های او تن ندهند.^۶

۱. «وَقَالَ السَّيْطَانُ لَهَا قُنْيَى الْأَمْرِ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ سِنْ سُلْطَانٌ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلَوْمُوا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بُصْرِخُكُمْ وَمَا أَئْتُمْ بُصْرَخِيَّ» (ابراهیم: ۱۴)؛ (سلطان: ۲۲).

۲. «إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ» (مجادله: ۵۸)؛ (ابراهیم: ۱۴).

۳. «الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجُنَاحِ وَالثَّالِثِ» (ناس: ۱۱۴)؛ (الجنة: ۵ و ۶).

۴. بنگرید به: محمدحسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۶ ص ۱۱۴.

۵. «فَمَنْ يَكْفُرُ بالطَّاغُوتَ وَيَوْمَنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَنْسَكَ بِالْغَرْوَةِ الْوُنْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْهِ»؛ پس هر کس به

شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است.

اطاعت از طاغوت و تسلیم بی‌چون و چرا در برابر او در بیان قرآن کریم «عبدیت طاغوت» نامیده شده است.^۱ عبادت در مفهوم قرآنی، تسلیم و اطاعت مطلق در برابر قدرت واقعی یا پنداری است، خواه از روی رغبت باشد یا از سر اجبار و خواه همراه با حس تقدیس معنوی باشد، یا بدون آن.

نکته آخر اینکه طاغوت در روزگار ما چهره‌ای متفاوت یافته است. به بیانی طاغوت در اعصار پیشین در فردی سرکش و مقتدر مانند فرعون و نمرود تجلی می‌یافتد، اما امروزه به یک نظام پیچیده و گستردۀ بدل شده است؛ نظامی که در ابعاد آموزشی و اقتصادی و نظامی، از امکانات بسیار و برنامه‌ریزی دقیق برای سلطه بر ملت‌ها بهره می‌برد.

پرسش

۱. عمدۀ‌ترین مانع رشد اخلاقی انسان چیست؟ چرا؟
۲. موانع درونی و بیرونی رشد را نام ببرید؟
۳. مهم‌ترین پیامد عجز چیست؟
۴. تأثیر محیط فاسد بر انسان چگونه است؟
۵. طاغوت را تعریف کنید.

برای تأمل و پژوهش

۱. در منابع روایی و ادعیه شیعه، هوای نفس در برابر عقل معرفی شده است. درباره مفهوم عقل و انواع کاربردهای آن تحقیق کنید.
۲. مبحث هوش هیجانی (EQ) در کتاب‌های روان‌شناسی را بکاوید و نسبت قدرت مدیریت هیجانات را با مفهوم تقوا و مبارزه با نفس بررسی کنید. چگونه می‌توان از ظرفیت‌های این بحث در غنی‌سازی مباحث اخلاقی بهره گرفت؟

طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار - که آن را گسستن نیست - چنگ زده است و خداوند شنواز دناست.» (بقره(۲): ۲۵۶)

۱. «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرُ عِبَادِي: وَأَنَانَ که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند، آنان را مزده باد. پس بشارت ده به آن بندگان من.» (زمزم(۳۹): ۱۷)

۶۲ □ اخلاق اسلامی؛ مبانی و مفاهیم

۳. آیا بهره‌گیری از دنیا با اهداف اخلاقی منافات دارد و مانع از حرکت به سوی خدا می‌شود؟ درباره حدود بهره‌مندی از دنیا تحقیق کنید.

فصل چهارم

امکانات رشد

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. با عوامل اصلی رشد انسان آشنا گردد و بتواند نقش آن را در عمل به وظایف اخلاقی تبیین کند.
۲. با حداقل‌های لازم برای حرکت به سوی اخلاقی شدن آشنا شود.
۳. بتواند تأثیرات علم و عمل را بـر یکدیگر تحلیل کند.
۴. با عنایت به رابطه توجه و اراده بتواند عوامل توجه را بر شمرده، نقش آنها را تحلیل کند.
۵. با «ایمان» و «تقوا» و نقش آنها در عمل به وظایف آشنا گردد.

شرایط محیطی خوب یا بد در واقع عامل و یا مانع کمال اخلاقی و معنوی انسان به شمار می‌رود. محیط هرگز الزام و جبر نمی‌آفریند و قدرت اراده انسان را برای رشد معنوی و روحانی سلب نمی‌کند. انسان چنان بزرگ آفریده شده که در سخت‌ترین بندها نیز آزادی اصیل و گوهرين خود را از دست نمی‌دهد و هماره از توان لازم برای ادامه حرکت معنوی خود بـرخوردار است. بنابراین هیچ مانعی نیست که برای رشد معنوی نتوان از آن عبور کرد. از سویی دیگر به حکم همان اختیار، آدمی همواره مکلف است، هرچند محدودیت‌های فراوان او را احاطه کند.

«علم»، «توان» و «توجه» سه شرط عمدۀ تکلیف و سه عامل مهم رشد است. در واقع کسی که نمی‌داند، یا نمی‌تواند و یا توجه ندارد، او را تکلیفی نیست.^۱ اما خدا ساختار وجودی

۱. رسول الله ﷺ فرمود: «وُضِعَ عَنْ أَمْتَيٍ... الْخَطَاءُ وَالْسُّيَانُ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يَطِيقُونَ وَمَا اخْتَرُوا إِلَيْهِ وَمَا

انسان را چنان قرار داده که پیوسته امکانات رشد برای او فراهم باشد، بی‌آنکه برای فرار از تکلیف بهانه‌ای داشته باشد.

الف) علم

انسان در مسیر زندگی هیچ‌گاه از حداقل آگاهی‌های لازم تهی نیست. ما گاه به غلط می‌پنداریم که مشکل عمدۀ ما در پیمودن مسیر کمال، «جهل» است و به همین‌رو معتقدیم باید این ناآگاهی‌ها و سرگردانی‌ها بر طرف شود تا مسیر حرکت ما هموار گردد. گزاره‌های یقینی ما برای آغاز راه کافی است، از این‌رو بهانه کمبود علم از ما پذیرفته نمی‌شود. انسان در هر شرایطی به وظایف نخستین خود آگاه است؛ چه آنکه خداوند به جان انسان شر و خیر او را الهام کرده^۱ و راه هدایت و گمراهی را روشن نموده^۲ و از سویی تعهد کرده است که هر کس به علم خود عمل کند، دایره آگاهی‌اش را گسترده‌تر سازد. بدین ترتیب چه دستاویزی برای ترک عمل باقی می‌ماند؟ امام علی علیه السلام می‌فرماید:

علم [همواره] برای شما هست. پس با علم خود هدایت جویید.^۳

علم و عمل

هر کس که مقام ارجمند انسانی را دریابد و افق حرکت خود را به خوبی بنگرد، مشتاقانه خواهان دستورالعمل حرکت به سوی مقصد است. بنابراین دانستن مقدمه انجام دادن است و عمل نیز نتیجه علم. امام علی علیه السلام می‌فرمود:

میوه داش، به کاربستان آن است.^۱

استکر هو عَلَيْهِ...: [تکلیف در این موارد] از امت من برداشته شده است: اشتباه و فراموشی و آنچه ندانند و آنچه توانش را ندارند و آنچه بدان ناچارند و آنچه بدان مجبور شوند.... .» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۶۳). در این حدیث، عنوان اول و دوم به «توجه» اشاره دارد و عنوان سوم به «علم» و عنوانین بعد نیز به «توان».

۱. «فَالْهُمَّا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ سَبِيسْ بَلِيدَكَارِي وَ پَرْهِيزَكَارِي اش را به آن الهام کرد.» (شمس(۹۱):۰.۸)
۲. «قَدْ تَبَيَّنَ الرَّشْدُ مِنَ الْغَيِّ؛ وَ راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است.» (بقره(۲):۰۲۵۶)
۳. «إِنَّ لَكُمْ عِلْمًا فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶).

البته نباید پنداشت که «علم» به تنها یی کافی است. به بیانی دیگر، به دست آوردن علم و شناخت نقشه مسیر، آغاز راه است نه پایان راه. بنابراین هر کس باید تصمیم بگیرد که آنچه فرامی‌گیرد، انجام دهد و بر این تصمیم، صادق و استوار باشد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

بر عالم است که آنچه می‌داند به کار بندد، سپس به دنبال دانشی رود که نمی‌داند.^۲

هر کس برای آینده تصمیم گرفته که آنچه یاد می‌گیرد انجام دهد، به گذشته بازگردد که تا کنون چه یاد گرفته، اکنون به همان عمل کند. از این‌رو، هر کس اعتراف دارد که علم مقدمه عمل است و عمل نیز نتیجه علم، باید انبوه مقدمات بی‌نتیجه‌ای را که فراهم آورده است، به نتیجه برساند.

همچنین بزرگان علم و عمل توصیه کرده‌اند که آدمیان برای حرکت خود می‌باید مسیری مطمئن را برگزینند و همه عمل خود را بر مدار «علم و یقین» تنظیم کنند؛ یعنی تا هنگامی که از «صحت» و «فایده یا ضرورت» کاری اطمینان نیافته‌اند، بدان اقدام نکنند تا به ورطه تزلزل و تردید در نغلتنند.

رسول اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم نیز می‌فرماید:

کسی که بدون علم، عمل کند، آنچه خراب می‌کند، بیش از آن است که درست می‌کند.^۳

امام صادق علیه السلام در بیانی فرمود:

کسی که بدون بینش عمل کند، همچون کسی است که در بیراهم رود. چنین کسی هرچه تند رود، از راه دورتر می‌افتد.^۴

۱. شَرَّةُ الْعِلْمُ أَعْمَلُ بِهِ. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ج ٤٦٢٤)

۲. عَلَى الْعَالَمِ أَنْ يَعْمَلْ بِمَا عَلِمَ ثُمَّ يَطْلَبُ تَعْلِمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. (همان، ج ٦٢)

۳. مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ، كَانَ مَا يَفْسُدُ أَكْثَرَ مِمَّا يَصْلِحُ. (احمد بن محمد برقی، المحسن، ص ٣١٤)

۴. الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةِ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ، فَلَا يَزِيدُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بَعْدًا. (محمد بن علی بن بابویه قمی، الامالی، ص ٤٢١)

در «عمل به آنچه می‌دانیم»، سبب می‌گردد که مجھولات و مشتبهات ما آشکار شود. آیات و روایات به صراحة بر این مهم تأکید رفته است که عمل، نور دانشی جدید فرا راه انسان می‌تاباند و مسیر حرکت او را روشن می‌کند. در قرآن کریم آمده است:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از خدا پروا دارید، [او] برای شما [نیروی] تشخیص حق از باطل [قرار می‌دهد].^۱

و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نمایانیم.^۲

اگر اطاعت کنید، راه خواهید یافت.^۳

در برخی روایات نیز می‌خوانیم:

علم و عمل به هم بسته شده‌اند: هر که بداند، عمل کند و هر که عمل کند، بداند.^۴

هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، خدا آنچه را ندانسته، به او می‌آموزد.^۵

برای درک بهتر این واقعیت شگرف، راننده‌ای را در نظر بگیریم که قصد دارد در تاریکی شب به مسافرت رود. لامپ‌های اتومبیل تنها مسافت بیست متری پیش روی او را روشن می‌کند و راننده فراتر از این مسافت را نمی‌بیند اگر این شخص به بهانه اینکه تمام مسیر جاده در معرض دید او نیست، از حرکت بازایستد، آیا در نظر خردمندان محکوم نمی‌گردد؟ بنابراین روش عاقلانه این است که با استفاده از همین روشنایی پیش رود تا بیست متر بعدی برای او معلوم شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «عمل، ظرف [و زمینه‌ساز] فهم است.»^۶

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا.» (الفاطح: ۲۹)

۲. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِيمَا لَنَهَا شَهْمٌ سَبَلَنَا.» (عنکبوت: ۲۹): ۶۹

۳. «وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا.» (نور: ۲۴): ۵۴

۴. العِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ. فَمَنْ عَلِمَ عَمِيلًا، وَمَنْ عَمِيلَ عَلِيمًا. (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴)

۵. مَنْ عَمِيلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَءَتْهُ [عَلَمَهُ] اللَّهُ عِلْمًا مَا لَمْ يَعْلَمْ. (محمد بن محمد مفید، الفصول المختاره، ص ۱۰۷)

عَرَفَ الْعَمَلُ وَعَاءَ النَّهَمِ. (حسن بن محمد دیلمی، اعلام الدین فی صفات المؤمنین، ۹۶)

(۹۶)

کسی که عمل نمی‌کند، افزون بر آنکه از بهدست آوردن علم محروم می‌شود، یافته‌های او نیز از دست می‌رود. درواقع همان‌گونه که با عمل به یقینیات امور مشتبه یقینی می‌شود، با عمل به مشتبهات نیز امور یقینی مشتبه می‌گردد. آن کس که عمل نمی‌کند، در وجود خود ابهام و ظلمت می‌آفریند؛ بدین معنا که او پس از یقین به صحت و حقانیت کار خود، دوباره در آن تردید می‌کند. امام علی علیه السلام چنین می‌فرماید:

^۱ هرکس از دلخواه خود متابعت نماید، این متابعت او را کور و کرو خوار و گمراه می‌کند.

^۲ آفت عقل، خواهش است.

همان‌گونه که معرفت اخلاقی همواره بر رفتار انسان اثرگذار است، رفتار نیز بر معتقدات او تأثیر می‌نهد. اگر انسان آن چنانکه می‌اندیشد زندگی نکند، خیلی زود آن چنان زندگی می‌کند که می‌اندیشد. بر پایه روایات^۳ پیروی از خواهش‌های نفس و عمل نکردن به حق، ابزار ادراکی و قدرت تشخیص آدمی را زایل می‌کند. در نهج البلاغه چنین آمده است:

علم خود را به جهل، و یقین خود را به شک تبدیل نکنید. هرگاه دانستید، عمل کنید و هرگاه یقین کردید، اقدام نمایید.^۴

آیت‌الله دکتر بهشتی می‌نویسد:

تمایل به بی‌بندوبار زیستن زمینه قبول هر مطلب جدی را - هرقدر هم روشن و مستدل باشد - در ما ضعیف کرده، یا از بین برد است. گویی دوست داریم همواره در حال شک باقی بمانیم. مباداً گرفتار وظیفه شویم!... این بیماری واگیر، یعنی رواج سفسطه و وسواس در یک جامعه - که نتیجه مستقیم آن رواج شک‌های بی‌هدف و غیرتحقيقی است - جامعه را با خطر بزرگی روبرو می‌کند؛ خطر بی‌مسلکی. در چنین جامعه‌ای به زحمت می‌توان چهار تا آدم هم فکر پیدا کرد.^۵

۱. من اَتَّبَعَ هَوَاءً أَعْمَاءُ وَ أَحَمَّةُ وَ أَذَّلَّهُ وَ أَضَلَّهُ. (عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۸۳۶.)

۲. آفَةُ الْعَقْلِ الْهَوَى. (همان، ح ۸۱۴)

۳. بنگرید به: محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحكمه، باب ۵۳۷.

۴. لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهَلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًا، إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا، وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا. (نهج البلاغه، حکمت ۲۷۴)

۵. محمد حسینی بهشتی، ایدئولوژی اسلامی، ص ۱۳.

ب) توان
 یکی دیگر از امکانات رشد و شرایط تکلیف، «توان» است. که با از میان رفتن آن، تکلیف نیز ساقط می‌شود. بنابراین، مسئولیت آدمی همواره محصور در دایره «توانایی» است. مراد از توان، تنها نیروی بازو و قدرت بدنی نیست، بلکه نیروی فکری، عادات و توانمندی‌های روحی، ابزار و وسایل، همکار و همراه (نیروی انسانی)، قوانین و فرهنگ عمومی و به‌طور کلی مجموعه امکانات مادی و معنوی را دربرمی‌گیرد.

البته ما همواره با محدودیت روبه‌روییم. برای مثال، بسیاری از کارها را به‌جهت نداشتن سرمایه مالی نمی‌توان انجام داد. همچنین گاه عادات، فرهنگ عمومی و یا نبودِ فرصت کافی، هریک به‌گونه‌ای توان عملی ما را سلب می‌کنند، اما با این همه، آدمی از اختیار و توان تهی نمی‌شود. از این‌رو، ما به همان اندازه که می‌توانیم، مسئولیم.

قرآن کریم همسر نوح و همسر لوط را نمونه اعلای کفر می‌شناسد؛ زیرا آنها تحت‌نظر دو پیامبر خدا بالاترین دارایی و امکانات برای رشد معنوی را در اختیار داشتند، اما از آن بهره‌ای نبردند. از این سو نیز از منظر قرآن، آسیه همسر فرعون مؤمن نمونه و ضرب‌المثل ایمان است؛ چه او در بدترین شرایطِ رشد معنوی و در فقر شدیدِ امکانات، ارتباط خود را با خدا حفظ کرد و بیشترین بهره انسانی را برای خود فراهم آورد.^۱ قرآن کریم در وصف فرعون می‌گوید:

او قومش را ذلیل و زبون داشت و تحقیر کرد، تا همه، مطیع او شدند.^۲

۱. «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِمْرَأَةً نُوحَ وَأَمْرَأَةً لُوطَ كَائِنَةً شَهْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُعْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ أَذْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّالِّيْلِينَ * وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا إِمْرَأَةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبُّهُنَّ لَيْ بَعْدُكَ يَئِنَّا فِي الْجَنَّةِ وَتَجْنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلَهُ وَتَجْنِي مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ خَدا برای کسانی که کفر خیانت کردند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بندۀ از بندگان شایسته ما بودند و به آنها آتش شوید، و برای کسانی که ایمان آورده‌اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده؛ آنگاه که گفت: پروردگار! پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان.» (تحریم(۶۴): ۱۰ و ۱۱).

۲. «فَاسْتَخَفَ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ.» (زخرف(۴۳): ۵۴)

پس از آن نیز به جای آنکه قرآن به عتاب فرعون بپردازد، قوم او را محکوم می‌کند:

آنها مردمی منحرف بودند.^۱

بدین ترتیب در شرایط سختی که فرعون برای مردم پدید آورده بود، هیچ‌گاه اختیار مردم و مسئولیت آنان ساقط نگشت. بنابراین هیچ‌کس نباید برای شانه‌حالی کردن از بار تکلیف، شرایط اجتماعی را بهانه کند.

ج) توجه

یکی از مهم‌ترین امکانات رشد و شرایط تکلیف، «توجه» است. انسان به هنگام غفلت تکلیف ندارد و در برابر عمل اشتباه خود بازخواست نمی‌شود، اما چنین نیست که همواره بی‌توجه و غافل باشد. بنابراین هرگاه غفلت انسان به توجه بدل گردد، در همان لحظه مسئول خواهد بود:

^۲ و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس از توجه، [ادیگر] با قوم ستمکار منشین.

حضرت آیت‌الله بهجت نیز در همین باره می‌فرماید:

^۳ اگر خود را در یاد خدا دیدید، اختیاراً خود را منصرف ننمایید.

بدین ترتیب انسان «آگاهی»، «توانایی» و «توجه» را برای گام اول در اختیار دارد، اما به راستی چرا برخی با داشتن این امکانات به عملی اقدام نمی‌کنند؟ از بررسی رفتارهای ارادی می‌توان دریافت که هر عمل اختیاری از نوعی گرایش درونی و میل نشئت می‌گیرد. ما همواره چیزی را انتخاب می‌کنیم که دلخواه ماست و وقتی نسبت به چیزی علاقه بسیار داریم، آن را اراده می‌کنیم. بنابراین منشأ اراده در وجود ما علاقه شدید است.

میل ← میل شدید ← اراده و حرکت

۱. «إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.» (زخرف: ۴۳) (۵۴).

۲. «إِمَّا يُنِسِّيَكُ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدُ بَعْدَ الذِّكْرِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.» (انعام: ۶) (۶۸).

۳. محمد تقی بهجت، به سوی محبوب، ص ۵۷.

اما به هر روی، این پرسش همچنان باقی است که چگونه می‌توانیم میل و علاقه خود را تقویت نماییم؟ چگونه اموری را که به شایستگی یا ضرورت آنها واقعیم، ولی در عمل بدانها نمی‌پردازیم، در زندگی خود جای دهیم؟

نمی‌پردازیم، در زندگی خود جای دهیم؟
میل و علاقه ما به اشیا اغلب برخاسته از «آگاهی» ما به خوبی آن است.

آگاهی به خوبی یک چیز ← میل به آن چیز

نکته مهم این است که بدانیم آگاهی‌های ما - به مانند امیال مان - شدت و ضعف می‌پذیرد. برخی از دانسته‌های ما به شدت فعال و مؤثرند و برخی دیگر به کلی بی‌روح و بی‌اثر و پاره‌ای نیز در حوادث روزگار از صفحه ذهن ما محو و ناپدید می‌شوند. به عدم آگاهی «جهل»، به محو آگاهی «نسیان» و به مرگ آگاهی نیز «غفلت» گفته می‌شود.

از این‌رو، «عمل نکردن» گاه به دلیل «تدانستن و ناآگاهی» است که باید با «تحصیل» درمان شود و گاه نیز به جهت «غفلت و بی‌توجهی» که باید با «یادآوری» مرتفع گردد.

عوامل توجه و یادآوری

۱. تفکر

گاه انسان خود، به یادآوری اقدام می‌کند و آگاهی‌های خود را زنده و فعال می‌گرداند. این فرایند با «تذکر»، «تدبر» و «تلقین به نفس» صورت می‌پذیرد. امام علی علیه السلام فرمود:

اندیشیدن موجب انگیزش به خوبی است و پشیمانی بر بدی، ما را به ترک آن فرامی‌خواند.^۱

بنابراین اندیشیدن همان‌گونه که برای حل مسئله و زدودن جهل به کار می‌آید، در بیدار کردن دل و انگیزه‌سازی نیز مؤثر است.

با فکر، قلب خود را بیدار کن.^۲

۱. إِنَّ التَّفْكِيرَ يَدْعُو إِلَى الْبَرَّ وَالْعَمَلِ بِهِ وَإِنَّ التَّدَمَّ عَلَى السَّرَّ يَدْعُو إِلَى تَرْكِهِ. (علی بن حسن طبرسی، مشکاه الانوار، ص ۳۷).

۲. بَئِهِ بِالْتَّفَكِيرِ قَلْبِكَ. (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۴).

۲. موعظه

گاه آدمی در معرض تذکر دیگران قرار می‌گیرد. سخن دیگران اگر آگاهی جدیدی در ما ایجاد کند، «ارشاد» یا «تعلیم» و اگر به احیای آگاهی‌های پیشین ما بینجامد، «موقعه» نام می‌گیرد. انسان بیش و پیش از آنکه به ارشاد و تعلیم نیازمند باشد، محتاج موقعه و تذکر است.

^۱ شنونده ذکر خدا، ذکرکننده است.

در قرآن کریم نیز آمده است:

^۲ و پیوسته تذکر ده؛ زیرا تذکر مؤمنان را سود می‌بخشد.

^۳ [خدا] به شما اندرز می‌دهد؛ باشد که پند گیرید.

امام سجاد علیه السلام چنین فرمود:

ای انسان! تو رو به خیر می‌روی تا هنگامی که واعظی درونی داشته باشی و بر محاسبه

^۴ همت کنی.

۳. مشاهده

مشاهده عمل دیگران در برانگیختن خاطرات ذهنی و احیای آگاهی‌ها مؤثر بوده و بلکه تأثیر آن به مراتب افزون‌تر و پایدارتر از گفتار است و درواقع نوعی «ذکر غیرمستقیم» به شمار می‌رود. امام صادق علیه السلام فرمود:

مردم را با غیر زبان خود به راه خدا دعوت کنید؛ به گونه‌ای که از شما تقوا و کوشش و نماز و خیر ببینند که این خود، دعوتکننده است.^۵

۱. سامعُ ذِكْرِ اللَّهِ ذَاكِرٌ. (عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۳۶۲۲)

۲. «وَذَكْرٌ فِإِنَّ الذِكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ.» (ذاریات ۵۱: ۵۵)

۳. «يَعِظُكُمْ لَعَنَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.» (نحل ۱۶: ۹۰)

۴. يابنَ آدَمَ إِنَّكَ لَا تَرَالُ بَخْيَرًا مَا كَانَ لَكَ وَاعِظُ مِنْ نَفْسِكَ وَمَا كَانَتِ الْمُحَاسِبَةُ مِنْ هَذِكَ وَ... . (محمد بن محمد مفید، الامالی، ص ۱۱۰)

۵. كونوا دُعاةً للناس بغير أستئنكم ليروا منكم الورعُ وَالاجتِهادُ وَالصَّلاةُ وَالْخَيْرُ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةً. (محمد بن يعقوب کلینی، الكافی، ج ۲، ص ۷۸)

^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟

۴. تجربه وقتی غذای لذیذی می‌خوریم، آگاهی و تصویری که پس از آن در ذهن ما ایجاد می‌شود، بسیار برجسته‌تر از وقتی است که «توصیف» بوی مطبوع یا طعم گوارای غذایی را می‌شنویم. پس از پیدایش این آگاهی، در ما میل فراوانی نسبت به آن پدید می‌آید بدین‌سان اراده‌مان در جهت تحصیل آن متمرکز و فعال می‌شود.^۲

۵. تداعی معانی

ذهن انسان میان اشیا و مفاهیم گوناگون، پیوند و ملازمه برقرار می‌کند و اغلب از یکی به دیگری منتقل می‌شود. بسیار روی می‌دهد که با شنیدن یک کلمه، لطیفه یا داستان و یا بادیدن یک علامت، نوشته، تصویر یا شیء، ذهن ما بهشدت مشغول می‌شود و صورت‌های خوب یا بدی در آن نقش می‌بندد. این ویژگی موجب می‌شود بسیاری از آگاهی‌های غیرفعال ما از برخورد با پدیده‌ای غیرمنتظره، فعال و مؤثر شود و عزم و اراده ما را جهتی خاص بخشد. بنابراین می‌توان گفت:

«تفکر، موعظه، تجربه، مشاهده و تداعی» ← توجه ← آگاهی شدید ← میل شدید ← اراده

برنامه‌های تربیتی دین با بهره‌گیری از همین اصول و قواعد، اراده انسان را در مسیر هدایت تقویت می‌کند.^۳ منحرفان نیز برای رسیدن به اهداف خود و گمراه کردن انسان ناگزیر

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَلُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ.» (صف(۳۸):۲)

۲. امام خمینی فتنه در این باره می‌گوید: «بدان که نفس در هر حظی که از این عالم می‌برد، در قلب اثری از آن واقع می‌شود که آن تأثیر از ملک و طبیعت است و سبب تعلق آن است به دنیا، و التذاذات هرچه بیشتر باشد، قلب از آن تأثیر بیشتر پیدا می‌کند و تعلق و حبشه بیشتر می‌گردد، تا آنکه تمام توجه قلب به دنیا و زخارف آن گردد و این منشأ مفاسد بسیاری است. تمام خطاهای انسان و گرفتاری به معاصی و سیئات برای همین محبت و علاقه است.» (روح‌الله موسوی خمینی، چهل حدیث، ص ۱۰۵) نیز در جایی دیگر می‌نویسد: «جرئت بر معاصی کم کم انسان را بی‌عزم می‌کند و این جوهر شریف را از انسان می‌رباید. استاد معظم ما - دام ظله - می‌فرمودند: بیش از هر چیز، گوش کردن به تنبیفات سلب اراده و عزم از انسان می‌کند. پس ای برادر! از معاصی احتزار کن و عزم هجرت به سوی حق تعالی نما.» (همان، ص ۸)

۳. مثلاً نماز به عنوان مهم‌ترین برنامه تربیت دینی انسان را به مبدأ و منتهای عالم «متذکر» می‌کند: «أَقِمِ الصَّلَاةَ

همین اصول و قواعد را به کار می‌گیرند؛ بدین معنا که با وسوسه (دامن زدن به آگاهی‌های پست)، ذهن و دل و اراده ما را به امور بی‌فایده یا مضر متمایل می‌کنند. برای مثال، توزیع مواد مخدر یا تصاویر مستهجن در جامعه ابتدا سبب تحریک لذت و خوشایندی افراد می‌شود و سپس آگاهی برجسته شکل می‌گیرد که درنتیجه میل و علاقه و درپی آن حرکت و اراده ایجاد می‌گردد.

پرسش

۱. با وجود توصیه بزرگان به عمل بر مدار یقین، با ابهاماتی که ما را احاطه کرده، چگونه می‌توان حرکت کرد؟
۲. براساس آیات و روایات نتیجه عمل به دانسته‌هایمان چیست؟
۳. تحلیل کنید چگونه عمل برخلاف دانسته‌ها موجب تردید و از دست دادن معلومات می‌شود؟
۴. با وجود محدودیت‌های فراوان، محدوده مسئولیت ما چگونه مشخص می‌شود؟
۵. شناخت چگونه و با طی چه مراحلی به اراده تبدیل می‌شود؟
۶. راه تقویت میل برای منتهی شدن به عمل چیست؟
۷. به چه سخنی موعظه گفته می‌شود؟ موعظه چگونه موجب افزایش اراده می‌گردد؟
۸. چرا افراط در لذات دنیوی، اراده را ضعیف می‌کند؟
۹. ایمان چیست و چگونه می‌توان درجه ایمان خود را سنجید؟
۱۰. چگونه می‌توان دایره اختیارات خود را افزایش داد؟

برای تأمل و پژوهش

۱. بررسی نمایید آیا بین مقدرات یک ساله ما که در شب قدر مشخص می‌شود و میزان قدرت و محدودیت‌هایمان رابطه‌ای وجود دارد؟ چه کارهایی موجب تغییر شرایط

لذکری.» (طه(۲۰):۱۴) روزه گرفتن نیز با «یادآوری» وضعیت نیازمندان و گرسنگی و تشنجی قیامت، امیال و انگیزه‌های انسان را جهت می‌بخشد؛ ضمن آنکه نوعی تمرین تسلط بر نفس است که به «ملکه تقوا» می‌انجامد: «أَعْلَمُكُمْ شَقَّونَ.» (انعام(۶):۱۵۳)

ازجمله طراحی‌های دین نیز، تقدس بخشیدن به زمان‌ها، مکان‌ها و اشیای معینی است که هر یک یادآور حقایق مهم حیات آدمی است؛ مانند مسجد، ماه رمضان و تربت امام حسین علیه السلام.

محیطی به نفع ما و در راستای اهداف خیر می‌شود؟

۲. با وجود باور به درستی یک عمل یا بدی و عواقب زیان‌بار یک معصیت، چه چیزی موجب می‌شود هنگام عمل سنتی بورزیم؟ هوای نفس ما چگونه بر باورهای ما چیره می‌شود؟ برای مثال، هنگام استفاده از اینترنت چه می‌شود که گاه برخلاف دانسته‌های خود عمل می‌کنیم؟
۳. اثر تجربه کار حرام را در تقویت یا تضعیف گرایش‌های مختلف انسان بررسی نماید.

فصل پنجم

بُرخورداری‌های شخصیت کامل اخلاقی

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. بتواند نتایج کلی جاری شدن کامل اخلاق در زندگی افراد را برشمرد.
۲. با کارکردهای اخلاق اجتماعی در به دست آوردن نتایج مورد نظر در زندگی آشنا شود.
۳. رابطه قرب با دستیابی به سعادت را دریابد.
۴. بتواند نقش اخلاق را در رسیدن به موفقیت و کسب لذت تبیین کند.
۵. با راه رسیدن به آرامش و شادمانی در پرتو اخلاق آشنا شود.

اخلاق اسلامی اصالتاً درپی تحول معنوی انسان و تبدیل او به انسان کامل است. دغدغه انسان اخلاقی، قرب به خدا و رسیدن به مقام نمایندگی او در زمین است، از این‌رو هرگز وجود خود را به کمتر از آن نمی‌فروشد.

^۱ بدانید که برای جان شما بهایی جز بهشت نیست؛ پس آن را به کمتر از بهشت مفروشید.

اما بی‌شک راه رسیدن به این منزلت از دنیا می‌گذرد و توجه به دنیا و برخورداری‌های دنیوی نیز در مسیر آخرت قرار دارد.

^۲ و با آنچه خدایت داده، سرای آخرت را بجوى و سهم خود را از دنیا فراموش مکن.

۱. إِنَّمَا لِلْأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبْيَعُوهَا إِلَّا بِهَا. (نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶)

۲. «وَابْتَغُ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا». (قصص ۲۸): (۷۷)

اخلاق اسلامی همان‌گونه که تأمین‌کننده سعادت اخروی انسان‌هاست، در سعادت دنیوی آنان و به‌سازی جامعه انسانی نقش بی‌بدیلی دارد. در این فصل و فصول دیگر به بهره‌های دنیوی اخلاق اسلامی خواهیم پرداخت.

اخلاق اسلامی ارزش‌های رفتاری و روحی خاصی به دست می‌دهد که با آنها، انسان اخلاقی فرصت‌ها را برای کام‌جویی، خودمحوری و لذت‌طلبی فرومی‌نهد، اما در مقابل برخورداری‌هایی می‌یابد که زندگی او را گوارا و ارزشمند می‌سازد. دانستن این برخورداری‌ها که در هر سه حوزه رابطه با خود (اخلاق فردی)، رابطه با خدا (اخلاق بندگی) و رابطه با دیگران (اخلاق اجتماعی) به دست می‌آید، آدمی را برای درک عمیق و دقیق اخلاق و گرایش به اخلاقی زیستن یاری می‌رساند؛ به‌ویژه آنکه در حوزه ارتباط با خدا بهره دنیوی اخلاق بسیار مغتنم است.

در اثنای سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۹ یک گروه پژوهشی رابطه بین استفاده از دین (به عنوان رفتار مقابله‌کننده) و افسردگی را در یک نمونه تقریباً ۱۰۰۰ نفری از بیماران بستری شده، مورد بررسی قرار داد. این بیماران پس از آن برای خدمات پزشکی در بیمارستانی در دارام (واقع در شمال کارولینا) پذیرش شدند. درجه افسردگی به طرق مختلف اندازه‌گیری شد.

آنگاه مردمی که از دین به عنوان یک رفتار مقابله‌ای استفاده کردند، با آنها که می‌گفتند از راه‌های دیگر به مقابله برخاستند (مانند خود را مشغول داشتن، ملاقات دوستان و بستگان و...)، مقایسه شدند. بیمارانی که وابستگی عمیقی نسبت به عقیده دینی شان داشتند، به‌طور قابل ملاحظه‌ای کمتر از آنها‌ی که چنین نبودند، افسرده بودند. سپس وضعیت ۲۰۲ بیمار در مدت میانگین شش ماه بعد از ترجیح از بیمارستان، پی‌گیری شد... میزان وابستگی بیماران به ایمان دینی تنها عاملی بود که به‌طور چشمگیری سلامت روان بهتری را برای شش ماه آینده پیش‌بینی می‌کرد.

همچنین در اواخر دهه ۱۹۸۰ یک گروه پژوهشی مطالعه‌ای را روی ۴۰۰۰ نفر در مرکز کارولینای شمالی انجام داد که مؤسسه ملی سالم‌مندان آن را حمایت می‌کرد تا مشخص شود آیا آنها که از لحاظ دینی فعال‌اند، از اشخاص غیرمذهبی افسرده‌ترند یا نه. هم‌چنان احتمال افسردگی آنان که لااقل هفت‌مای یک‌بار به کلیسا می‌رفتند، نصف آنها‌ی بود که کمتر به کلیسا مراجعه می‌کردند. این پژوهش نتایج حاصل از مطالعه گذشته مؤسسه ملی بهداشت روان روی ۲۹۶۹ نفر را تکرار می‌کرد؛ مطالعه‌ای که درجه کمتری از افسردگی را در شرکت‌کنندگان دائمی در کلیسا نشان می‌داد. پژوهشگران

در نواحی مختلف آمریکا و کانادا نیز نتایج مشابهی را در رابطه بین دین و سلامت روان گزارش داده‌اند.

مطالعات نشان داده که ازدواج‌های بین افراد متدين، رضایت‌بخش‌تر است و کمتر در معرض طلاق قرار می‌گیرد. وقتی که اعضای خانواده، بیمار یا مصیبت‌زده می‌شوند، اعضای دیگر خانواده از آنان حمایت عاطفی و مراقبت دارند. خانواده‌های متدين ارزش‌های دینی را به فرزندان تلقین می‌کنند و بر تعهدات و رشد شخصیت - از جمله احترام به والدین - تأکید می‌نمایند. این ارزش‌ها علاقه فرزندان را به کمک کردن به والدین سالم‌نده یا خواهر و برادر خود افزایش می‌دهد. معنویت و عقاید دینی مشوق یک عشق سالم و متوازن به خدا، خود و دیگران است.^۱

الف) آرامش

آرامش نقطه مقابل اضطراب و پریشانی و به معنای رهایی از هراس و نگرانی و برخورداری از احساس امنیت است. آرامش دو صورت دارد: یکی مذموم و دیگری ممدوح. آرامش مذموم حاصل اطمینان به اموری ناپایدار است که خیلی زود زوال می‌یابد و جای خود را به پریشانی و ناامنی می‌دهد. اما آرامش ممدوح آرامیدگی بی‌کرانی است که با آراستگی به اخلاق نیکو و پیوند با سرچشمه خوبی‌ها به‌دست می‌آید. از این‌رو باید بدانیم چگونه اخلاق در پی آورنده آرامش است.

کسی که در مكتب ایمان پرورش یافته، از ناملایمات زندگی، آشفته احوال و پریشان نمی‌گردد، بلکه همه آفرینش را تحت اختیار خدا می‌بیند و همه ناگواری‌ها را بسته به تدبیر و اراده او می‌شناسد و چون حکیم دانای توانا این‌گونه خواسته، او نیز راضی است. کودکی که پدر و مادر خود را در برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری آگاه و بصیر یافته باشد، هیچ‌گاه از آنان ناخرسند و گلایه‌مند نیست. به همین سان، کسی که خدا را کارگردان هستی می‌شناسد، هیچ‌گاه بدو اعتراض نمی‌کند.^۲ انسان مؤمن همه آفرینش را از آن جهت که فعل خداست، زیبا می‌بیند و در همه احوال آسوده و آرام است. زینب کبری^۳ پس از حادثه خونبار کربلا

۱. بنگرید به: هارولد جورج کونیگ، آیا دین برای سلامتی شما سودمند است؟، ص ۹۰ - ۶۷.

۲. تسبیح پروردگار نیز به همین معناست؛ یعنی خدا را از هر عیب و ایراد و انتقاد و کاستی پاک دانستن و اعتراضی بدو نداشتن.

فرمود: «ما رأيت الا جيلاً؛ من جز زيبا يي چيزى نديدم.»

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقمن بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست

دل نگرانی، اضطراب و هراس عواملی دارد که یکی از آنها فزون خواهی و زیادت طلبی است. از آنجا که قطره چکان دنیا هرگز ظرف بزرگ جان انسان را پر نمی کند، او همواره احساس ناکامی و محرومیت دارد. انسان مؤمن با درک این موضوع، از دنیا انتظار بهره دهی کامل ندارد، از این رو هیچ گاه در ناکامی ها غافلگیر نمی شود. تعارض خواسته های ناهمسوى انسان نیز او را به پراکندگی و آشتفتگی می کشاند. انسان اخلاقی با مهار افزون خواهی ها و تدبیر قوای مختلف خود تحت اراده عقل، أعمال و خواسته هایش را هم جهت می کند.^۱ وقتی نیروی عقل، میان قوای شهوت و غصب و وهم اعتدال را برقرار سازد، آرامش و سکون بر مملکت جان سایه می گسترد و درون انسان از غوغای و تنازع آسوده می گردد.

عمل به موازین اخلاقی غبارهای نفسانی دل را فرومی شوید و جان را جلا می بخشد. بسیاری از نگرانی های ما از این روزت که مبادا آنچه دوست داریم، از دست بدھیم و یا آنچه تمنایش را در دل می پروریم، به دست نیاوریم. اخلاق اسلامی از آن جهت که موجب کاهش دل بستگی های دنیایی می شود، اضطرابها و نگرانی ها را از میان می برد و آرامش را به جای آن می نشاند. افزون بر این، یکی از منابع آرامش نیز حمایت و همراهی خداست که از همه حمایت ها سودمندتر و آرامش بخش تر است؛ چنانکه قرآن کریم می فرماید:

اوست آن کس که در دل های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند،
و سپاهیان آسمان ها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده کار است.^۲

۱. حتی یکون اعمالی و اورادی وردا واحدا و حالی في خدمتك سر مدا. (علی بن موسی بن طاووس، اقبال الاعمال، دعای کمیل، ص ۷۰۹)

۲. «هُوَ الَّذِي أَثْرَكَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَرْدَادُوا إِيمَانَهُمْ وَلَلَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَأَرْضٌ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيًّا حَكِيمًا». (فتح (۴۸): ۴).

خداوند درباره سفر هجرت پیامبر ﷺ نیز فرمود:

پس خدا آرامش خود را بر او فروفرستاد و او را با سپاهیانی که آنها را نمی‌دید، تأیید کرد.^۱

وقتی خداوند حامی و همراه است، قرار و آرامشی پایدار جان آدمی را فرامی‌گیرد. این حمایت و همراهی الهی بی‌گمان با اخلاق و ایمان تأمین می‌شود:

«خدا با پرهیزگاران است»؛^۲ «خدا با شکیبایان است»؛^۳ «در حقیقت خدا با نیکوکاران است»؛^۴ «خداست که با مؤمنان است.»^۵

کسی که اخلاقیات را مطمح نظر دارد، در روابط اجتماعی با تنش کمتری روبروست و ارتباط‌های او نیز از دشمنی و کینه تهی است، از این‌رو در برخورد با دیگران نگران و پریشان نیست و بلکه در موقع لازم از حمایت و همراهی آنان نیز برخوردار می‌شود.

ب) موفقیت

انسان موفق به کسی می‌گویند که احتمال دست‌یابی او به اهدافش نسبت به دیگران بیشتر باشد. آراستگی به اخلاق، توانمندی‌هایی در پی می‌آورد که احتمال رسیدن به اهداف را افزایشی نسبی می‌بخشد. بی‌گمان اصول اخلاقی موجب تسلط شخص بر نفس و سبب مهار تمایلات پراکنده می‌شود. کسی که نمی‌تواند گرایش‌ها و کشش‌های درونی خود را مدیریت کند، در مسیری که به سوی هدفش کشیده شده، پایدار نمی‌ماند و در میانه راه متوقف می‌گردد و حتی گاه به بیراهه می‌رود. نظم و انضباط کاری، استقامت، صبر، همت بلند، شجاعت و مانند آن عوامل شناخته شده موفقیت‌اند.

۱. «فَإِنَّ اللَّهَ سَكِينَةٌ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرُوهَا.» (توبه:۹). ۴۰

۲. «أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.» (توبه:۹). ۳۶

۳. «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.» (بقره:۲). ۱۵۳

۴. «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.» (عنکبوت:۲۹). ۶۹

۵. «أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ.» (انفال:۸). ۱۹

محققان در زمینه هوش هیجانی آزمونی اجرا کرده‌اند که به خوبی رابطه میان اخلاق و موفقیت را نشان می‌دهد. آنها تعدادی کودک چهارساله را در برابر دو گزینه قرار دادند: برداشتن یک شیرینی همین‌الآن یا برداشتن دو شیرینی بیست دقیقه بعد. تعدادی از کودکان که برای رسیدن به دو شیرینی حاضر شدند بیست دقیقه صبر کنند. در سال‌های بعد نسبت به دیگران کارآمدتر و دارای قدرت ابراز وجود بالاتر بودند [۱] او می‌توانستند با ناکامی‌های زندگی دست و پنجه نرم کنند. احتمال اینکه [اینان] در اثر فشار روحی از هم بپاشند، قدرت عمل خود را از دست بدهند یا به قهقهرا بازگردند، یا به خاطر فشار محیطی غرولند کنند. یا رشته کار از دستشان خارج شود. بسیار کمتر بود. آنان در رویارویی با مشکلات به جای کنار کشیدن خود، به استقبال چالش‌ها می‌رفتند و با وجود احتمال خطر، از مقابله دست نمی‌کشیدند. آنان متکی به خود، مستحکم و قابل اعتماد بودند و پس از گذشت بیش از ده سال باز هم می‌توانستند کامرواسازی خود را به قیمت دستیابی به اهداف به تأخیر اندازند.^۱

احتمال دست‌یابی به اهداف در موارد بسیاری به سرمایه اجتماعی و میزان رابطه با مردم بستگی دارد. کسی که شیوه‌های اخلاقی مانند نرم‌خوبی، احترام، دلسوزی، امانت و صداقت را بر می‌گزیند، بیشتر می‌تواند در تحقق اهدافش از دیگران یاری بجوئد.

از سویی دیگر، انسان مؤمن هماره در صدد انجام وظیفه است و در این مسیر هرگز ناکام نمی‌گردد؛ چراکه برای او کسب رضای خدا و اجرای فرمان او مهم است و حتی اگر به نتیجه نرسد، چون در بی رضای الاهی بوده، هیچ‌گاه خود را بی‌نصیب نمی‌یابد.

ج) امیدواری و ایمنی از احساس پوچی

یکی از نکات مهم درمورد نقش بنیادین اخلاق در بهبود حیات این است که بدانیم زندگی بدون ارزش‌های فطری و اصول وجدان بی‌معناست.

هنگامی که انسان در عمل (نه در حوزه باورها و شناخت) برای زندگی هدفی متعالی و غایتی معنوی نشناسد و رفتار و منش وی هیچ‌گونه سوگیری فرامادی نداشته باشد و تنها به لذت‌های حیوانی و هوایی نفسانی بیندیشید، دچار ماتریالیسم اخلاقی شده است. یکی از پیامدهای مهم ماده‌باوری اخلاقی، پوچ‌گرایی است. انسان‌های برخورداری که در جوامع آزاد

^۱. بنگرید به: دانیل گلدمان، هوش هیجانی، ص ۱۲۱.

بدون پایبندی به معیارهای اخلاقی درپی لذت‌طلبی‌اند، پس از کامجویی‌های مکرر از این لذایذ دل‌زده می‌شوند. اینان در سطح رویین زندگی با به اعتیاد پناه می‌برند، یا دچار افسردگی‌های مزمن می‌شوند و یا به خودکشی روی می‌آورند و از این سو در سطح درونی و لایه‌های زیرین روانی احساس پوچی می‌کنند و حیات را - به‌ویژه با توجه به روبه‌رو شدن با پدیده‌های نظیر مرگ و بیماری‌های لاعلاج - بی‌معنا می‌شمرند و گذران عمر و زاد و ولد را بیهوده می‌دانند.

پوچ انگاری زندگی به احتمال بسیار برآمده از بیماری‌های روانی و اختلالات شخصیتی است. روانکاو برجسته قرن بیستم، کارل گوستاو یونگ می‌نویسد: دو سوم بیمارانی که از سراسر جهان به من مراجعه کرده‌اند، افراد تحصیل کرده‌ای هستند که به درد بزرگ پوچی و بی‌معنا بودن زندگی مبتلا‌اند.

نه تنها بی‌بندو باری و بی‌اعتنایی فرد به موازین اخلاقی بدینی و پوچ انگاری را درپی می‌آورد، بلکه بی‌بندو باری اطرافیان نیز می‌تواند ضربات جبران‌ناپذیری به فرد وارد آورد. درمورد شوپنهاور، فیلسوف آلمانی سده نوزدهم - که از معروف‌ترین فلاسفه بدین به‌شمار می‌رود - گفته شده که دلدادگی مادرش به مردی بیگانه سبب شد تا پایان عمر به زن بدین باشد و هرگز ازدواج نکند.

د) شادمانی

شادمانی احساسی است که درپی رسیدن به خواسته‌ها و یا نزدیک شدن به آنها پدید می‌آید. کسی که برای رسیدن به خواسته‌های خود امیدی ندارد، غم و اندوه جانش را فرامی‌گیرد، اما کسی که خواسته‌های دست‌نایافتمنی ندارد و ناکامی نمی‌یابد، سرشار از سرور و شادمانی است. ناخرسنی و غمگینی، ناشی از دست‌نایافتمنی به طمع‌ها و آرزوهاست. ناکامی در اهداف و اجرای برنامه‌ها و نیز احساس ناامنی و بی‌فایدگی و یا احساس بی‌پشتونگی و انزوا، شادمانی و سرور را می‌زداید. نیز احساس هویت و کرامت و پیشرفت و یا احساس مقبولیت و تشخص و احترام موجب شادکامی است.

اخلاق نیروهای نهفته و دست‌نخورده درونی انسان را شکوفا و فعال می‌سازد و او را از

دل بستگی و نگرانی می‌رهاند. انسان اخلاقی هرگز آزمد و متوقع نیست و این خود موجب می‌گردد که ریشه بسیاری از غصه‌ها و نگرانی‌ها از میان برود. کسی که با ارزش‌های اخلاقی بیگانه است، هر روز و هر ساعت خواسته تازه‌ای می‌یابد که نرسیدن به آن، خود اندوه‌آفرین است.

گذشته از این، معرفت به خدا و عشق به او در سرشت انسان نهفته است و او بداند یا نداند، گمشده‌ای ازلی دارد که در ژرف‌ترین لایه‌های وجود به دنبال اوست. همین توجه به حضور اوست که شعله سرور بر جان آدمی می‌افکند.^۱ در این میان عرصه جهاد با نفس رانیز نمی‌توان نادیده انگاشت که پیروزی در این جهاد خود درپی آورنده بهجتی عمیق و نیروبخش است. از سوی دیگر، انسان موجودی اجتماعی است که تمایل شدیدی به رابطه با دیگران دارد. اخلاق از آن رو که روابط شخص را با دیگران اصلاح می‌کند، این خواسته را برآورده می‌سازد. وقتی کسی با احترام و محبت دیگران روبه‌رو شود، ناب‌ترین شادی‌ها را احساس می‌کند. بسیاری از خواسته‌ها و تمناهای مادی انسان از آن روست که مورد توجه و احترام قرار گیرد؛ در حالی که می‌توان با اخلاق نیکو به جملگی اینها رسید، بی‌آنکه حسرت و حسادت تنگ‌نظران را برانگیخت.

(ه) زیبایی

زیبایی که بازتاب تناسب و هماهنگی در جان آدمی است، به مادی و معنوی یا محسوس و معقول تقسیم می‌شود. انسان افزون بر زیبایی طبیعی و ظاهری، از زیبایی اندیشه و اراده‌ای پیش‌رونده نیز برخوردار است.

از سویی دیگر، پاییندی به ارزش‌های اخلاق اجتماعی نیز زیبایی روح و آراستگی درون فرد را آشکار می‌کند و افراد بشر را - به عنوان اعضای پیکر انسانیت - براساس طرح الاهی و در تناسبی فraigیر گردهم می‌آورد و زیبایی بزرگ و باشکوهی می‌افریند و بدین‌سان صورت جمال و لطف و حسن حق تعالی بر جامعه انسانی پرتو می‌افکند. بی‌گمان جملگی زیبایی‌ها (چه مادی و چه معنوی) حسن و جمال بی‌انتهای خداوند را به نمایش می‌نهد و جلوه بدیع او را می‌نمایاند.

۱. یا سرور العارفین. (ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، *المصباح*، ص ۲۵۳).

و) لذت

لذت حالتی ادراکی است که هنگام یافتن مطلوب به ما دست می‌دهد. این حالت، تأثیر برآورده شدن نیازها و توجه به آن است. روشن است که باقی ماندن نیازهای ارضانشده رنج دائمی و فشار روانی ایجاد می‌کند، اما اخلاق نیازها را طبقه‌بندی می‌کند و راه ارضای صحیح نیازهای واقعی را هموار می‌سازد.

هوس‌ها برای ارضاشدن ابتدا با ایجاد احساس نیاز، ما را به رنج می‌افکنند، برای رهایی از رنج و دست‌یابی به لذت، انگیزه و حرکت پدید می‌آید. بنابراین رنج مقدمه لذت است و لذت طلبی نیز نوعی رنج کشیدن. تا نیازی ارضانشده وجود نداشته باشد، لذتی طلبیده نمی‌شود. هرچه رنج بیشتری احساس کنیم و فشار روانی سنگین‌تری داشته باشیم، بیشتر در صدد دفع آن و جلب لذت جایگزین برمی‌آییم.^۱

اگر لذت ترک لذت نفس لذت نخوانی دگر لذت بدانی

از سویی دیگر، ریشه بسیاری از رنج‌های روحی را باید در رذایل اخلاقی جست. برای مثال، فرد حسود طبق فرموده امام علی علیه السلام روح خود را به بند کشیده و بدیهی است که فرد اسیر از لذت‌های بی‌شماری محروم است. منشأ انحصاری بسیاری از خوشی‌ها نیز پاره‌ای از فضایل اخلاقی است؛ چنانکه لذت عمیق عفو کردن تنها از آن انسان خوش‌قلب و کریم است و فرد کینه‌توز را از آن نصیبی نیست. نیز به حق گفته شده که صبر کلید گشایش‌ها و دروازه پیروزی است و طبیعی است که انسان ناشکیبا از لذت بسیاری از پیروزی‌ها محروم بماند.

اخلاق می‌آموزاند که لذت، پاداش طبیعی درست عمل کردن است. بنابراین اگر کامل و درست اقدام کنیم و به لذت عمل توجه نداشته باشیم، لذتی که درپی می‌آید، پاداشی دل‌پسند خواهد بود. اما اگر عمل به قصد لذت باشد، افراط و تفریط پیش می‌آید تعادل روانی برهم‌می‌خورد و دست آخر نیز چون عمل درست نیست، از پاداش لذت کاسته می‌شود.

ما در همه چیز حتی در اصل وجود به پروردگار توانا نیازمندیم. همه آفریدگان نیازمند آفریننده خود هستند، از این‌رو هرچه ارتباط با او نزدیک‌تر باشد، لذت بیشتری درپی خواهد

۱. بنگرید به: محمد بن زکریای رازی، «الطب الروحاني»، رسالات فلسفی، ص ۳۴.

داشت. نیاز به خدای بخشندۀ مهریان، بی‌نهایت است و چشمه‌های بی‌پایان و مدهوش‌کننده لذت در رابطه‌ای عاشقانه و عارفانه با او می‌جوشد. اخلاق از آن روی که رابطه انسان با پروردگار را تعالی می‌بخشد، گنجینه‌های کامیابی را در اختیار آدمی می‌نهد.

ز) خلاقیت
کشف حقایق تازه و انجام کارهای بی‌سابقه، ظرفیت و پذیرشی می‌خواهد که اخلاق در ایجاد و بالابردن آن مؤثر است.

آزاد شدن انرژی‌های سازنده روانی نیازمند برخورداری از سلامت روحی است. فردی که بر نفس خود چیره است، می‌تواند ظرفیت‌های عظیم وجودی خود را به‌خوبی شناسایی و مدیریت کند.^۱ رذایل نفسانی هریک به‌گونه‌ای آرامش و دقت‌نظر را سلب می‌کند؛ درحالی که رشد خلاقیت در آدمی، به‌شدت بدین عناصر نیازمند است.

خداآوند، خلاق و مبدع علی‌الاطلاق است و هر که بدو نزدیک‌تر و شبیه‌تر باشد، از این صفت الاهی بیشتر بهره می‌برد. بی‌گمان ارزش‌های اخلاقی به انسان ظرفیت بالایی برای خلاقیت می‌بخشد و خلاقیت‌الاهی را در او می‌نمایاند.

بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود قرار دهم.^۲ فرزند آدم! من به هرچه بگویم «باش»، می‌شود. در آنچه به تو فرمان داده‌ام، مرا اطاعت کن تا تو را نیز این‌گونه کنم.^۳

اخلاق در حوزه اجتماع انعطاف و عطف و مهربانی می‌آموزاند و سبب می‌گردد افراد مختلف را با اندیشه‌ها و رفتارهای گوناگون درک کنیم و با آنها سازگار شویم و از منظر آنها به امور بنگریم و به تحلیل پردازیم. این پیامدهای اخلاق در ساحت اجتماع موجب وسعت‌نظر و ورزیدگی اندیشه (در نگاه متفاوت به پدیده‌ها) می‌گردد سرانجام به بهره‌مندی از «تفکر واگرای»

۱. البته ناگفته نماند در صورت برخورداری فرد غیرمهذب از مهارت‌های فکری - رفتاری ویژه، ممکن است ابتکارهای شیطانی از او سر بزند.

۲. عبدي أطعني أجعلك مثلـي. (محمد بن حسن حرماني، *الجواهر السنـيه في الأحادـيث الـقدسيـه*، ص ۷۰۹)

۳. يا ابن آدم أنا أقول للشيء كـن فيكون أطعني فيما أمرتك أجعلك تقول للشيء كـن فيكون. (حسن بن محمد ديلمي، *ارشـاد القـلوب*، ج ۱، ص ۷۵)

می‌انجامد؛ تفکری که می‌تواند از مسیر عادی و همیشگی بیرون آمده و راه‌های دیگر را برای رسیدن به مقصد بیازماید.

ح) محبوبیت

انسان موجودی اجتماعی است، اما روابط اجتماعی تنها برای رفع نیازهای مادی او نیست، بلکه سطوح انسانی‌تر این روابط از خواسته‌های دنیاگی به مراتب فراتر می‌رود و به محبت و احترام می‌انجامد. هر کس در زندگی خود خواهان آن است که مقبول دیگران باشد؛ این نیاز در دین اسلام مورد توجه قرار گرفته و به رسمیت شناخته شده است.^۱

کانون اصلی محبوبیت، برآمده از ارتباط با خداست. هر که به آفریننده عشق نزدیک‌تر شود، صفات الاهی بیشتر در او جلوه‌گر می‌گردد و بدیهی است قلب‌ها به سوی کسی جذب می‌شود که رنگ و بوی الاهی گرفته، عطر بهشتی می‌پراکند و منظره بهشت را می‌نمایاند. باری، خداوند پیروی از دستورهای خود و رسولش را کلید محبوبیت نزد مردم معرفی می‌کند و خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

ای پیامبر! بگو اگر خداوند را دوست دارید، مرا پیروی کنید تا خداوند شما را محبوب
مردمان سازد.^۲

افزون بر این، ایمان‌آورندگان و درست‌کاران نیز محبوب آدمیان می‌گردند: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، بهزودی [خدای] رحمان برای آنان محبتی [در دل‌ها] قرار می‌دهد.^۳

مردم هیچ‌گاه خودخواهان و هوس‌پرستان را دوست نمی‌دارند؛ چراکه اصولاً انسان‌ها بندۀ احسان و نیکی‌اند. بی‌گمان نرمی و خوش‌خلقی و دلسوزی قلب‌ها را می‌گشاید و حکومت بر دل‌ها را به ارمغان می‌آورد.

۱. اللهم اجعل نفسي... محبوبه في ارضك و سماءك؛ خدايا! مرا در زمين و آسمانت محبوب و دوست داشتنی قرار ده.

(علی بن موسی بن طاووس، اقبال الاعمال، زیارت امین الله، ص ۴۷۰).

۲. آل عمران(۳): ۳۱.

۳. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَانُ وَدَاءً» (مریم(۱۹): ۹۶)

ط) نیرومندی

انسانی که به خودسازی اخلاقی می‌پردازد و با مجاهده نفس رذایل اخلاقی را از خانه جان برون می‌افکند، درواقع یکایک نقاط ضعف خود را اصلاح می‌کند و بدین‌سان به انضباط روحی و صلابت شخصیتی دست می‌یابد. از سویی اخلاق اسلامی از آن‌رو که به اصلاح رابطه انسان با آفریدگار توانا می‌پردازد، فرد را به نیرویی شکست‌ناپذیر نزدیک می‌سازد.^۱ بر اثر این نزدیکی، قدرت لازم برای رسیدن به اهداف به‌دست می‌آید و سراسر عالم - به عنوان جنود الاهی^۲ - در خدمت آدمی قرار می‌گیرد. به بیانی دیگر، وقتی رفتار فرد با اراده خداوند همسو می‌گردد، به تدریج اراده‌الاهی در او متجلی می‌شود و از این طریق به منبعی بی‌کران می‌پیوندد.

انسان مؤمن مشمول امداد‌الاهی است و از قدرت بی‌پایان او بهره فراوان دارد:

و يَقِنَّا خَدَا شَمَا رَا در [جَنَّغٌ] بَدْرٌ - بَا آنَكَه نَاتَوَانَ بُودَيَدٌ - يَارِي كَرَدٌ. پَس، از خَدَا پَرَوَا كَنِيدٌ، باشَدٌ كَه سِپَاس گَزارِي نَمَايِيدٌ. آنَگَاهَ كَه بَه مَؤْمَنَانَ مَيْ گَفْتَىٰ: «آيَا شَمَا رَا بَسٌ نَيِّسَتٌ كَه پَرَورَدَگَارَتَانَ شَمَا رَا با سَه هَزارَ فَرَشَتَه فَرَوْدَآمَدَه يَارِي كَنَد؟»^۳

بسیاری از حکایات قرآنی نیز همین پیام بلند را می‌رساند. قرآن کریم ماجرای جوان مؤمنی را بیان می‌دارد که پایندی به وظایف شرعی، شرایط دشواری برای او فراهم آورده است، به‌گونه‌ای که هراسناک و ترسان و درنهایت تنگ‌دستی و غربت، اما سرشار از ایمان به خدا و رحمت او، از شهر خود بیرون می‌رود و زیر سایه درختی پناه می‌آورد و به

۱. «وَمَا التَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ؛ وَ يَارِي جَزَ از جَانِبِ خَداونَدِ تَوَانَیِ حَكِيمِ نَيِّسَتٍ.» (آل عمران(۳): ۱۲۶؛ افال(۸): ۱۰)

۲. «وَلَلَّهِ جَنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.» (فتح(۴۸): ۴ و ۷)؛ «وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْفَالِبُونَ.» (صفات(۳۷): ۱۷۳)؛ «أَذْكُرُوا نَعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَكُمْ جَنُودٌ فَارْسَلُنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا.» (احزاب(۳۳): ۹)

۳. «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِيَدِرِ وَأَنْشَمَ أَذْلَلَةً فَاقْتُلُوا اللَّهُ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ «إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَنَّ يَكْفِيكُمْ أَنْ يُمْدِكُمْ رِئَكُمْ بِثَلَاثَةَ آلَافَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُتَزَلِّينَ.» (آل عمران(۳): ۱۲۳ و ۱۲۴). در ایه دیگر نیز می‌خوانیم: «بَلَىٰ إِنْ تَضَبِّرُوا وَتَتَفَقَّدُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِكُمْ رِئَكُمْ بِمُخْمَسَةَ آلَافِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ؛ أَرِي، اَنْ تَضَبِّرُوا بِرَهِيزَگاری نَمَایِید وَ با هَمِينَ جَوشَ او خَوشَ اَبْرَ شَمَا بَتَازَنَد، اَهْمَانَ گَاهَا پَرَورَدَگَارَتَانَ شَمَا رَا با پِنجَ هَزارَ فَرَشَتَه نَشَانَدارِ يَارِي خَواهدَ كَرَد.» (آل عمران(۳): ۱۲۵)

پروردگار خویش می‌گوید:

پروردگار!! من به هر خیری که سویم بفرستی، سخت نیازمندم.^۱

درین این سخن، اسباب پنهان الاهی چنان دشواری‌ها را هموار می‌سازد که پس از ساعتی جوان تنگ‌دست خود را صاحب همه امکانات می‌یابد: غذایی برای خوردن، سریناہی برای سکونت، همسری شایسته، آرامشی پایدار، شغلی مناسب و درآمدی مستمر و از همه بالاتر پروردگار خویش. آن جوان مؤمن، موسی نام داشت و آن سنت و قانونی که او را از دشواری‌ها رهانید، امروز هم برقرار است و بی‌شک هر جوان مؤمن دیگری چون او را نیز دربرمی‌گیرد.

پرسش

۱. آرامش مذموم و ممدوح را تعریف کنید و بیان دارید چگونه رابطه با خدا موجب آرامش می‌شود؟
۲. اخلاق اجتماعی چگونه شادمانی و موفقیت را به همراه دارد؟
۳. نظریه ماتریالیسم اخلاقی را تبیین کرده، علت منتهی شدن آن به پوچ‌گرایی را بیان کنید.
۴. زیبایی درمورد انسان چیست؟ چشم‌گیرترین زیبایی چگونه حاصل می‌شود؟
۵. رابطه خودشناسی و خلاقیت را بیان دارید.
۶. چگونه اخلاق اسلامی موجب محبویت شخص می‌شود؟
۷. چرا لذت طلبی موجب افزایش رنج، و اخلاق‌گرایی سبب فروزنی لذت می‌شود؟
۸. دلایل برتری ارزش‌های اخلاقی از عوامل مادی را در ایجاد شادمانی و سرور بیان کنید.
۹. چگونه گرایش به اخلاق در محبویت تأثیر می‌گذارد؟
۱۰. چه عوامل اخلاقی سبب امداد الاهی و افزایش نیرومندی است؟ (با توجه به آیه ۱۲۵ سوره آل عمران)

برای تأمل و پژوهش

۱. با توجه به آیه ۱۲۵ سوره آل عمران نقش اخلاق را در برخورداری مسلمانان از امدادهای

۱. «رَبَّ إِنَّيْ لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ». (قصص: ۲۸) (.۲۴)

- غیبی بررسی نمایید. آیا امداد غیبی می‌تواند شامل حال ما نیز بشود؟
۲. از بین دوستان، بستگان، استادان و شخصیت‌های ملی و جهانی نام ده نفر را بنویسید که به نظر شما محبوبیت بیشتری دارند و سپس عوامل محبوبیت آنها را برشمیرید. نقش عوامل اخلاقی را در میزان محبوبیت آنها بررسی کنید.
۳. اخلاق منهای دین به چه میزان برای انسان آرامش‌بخش است؟ اگر اخلاق فرد، الهی و دینی شود، آرامش او با حالت پیشین چه تفاوت کمی و کیفی دارد؟
۴. بررسی کنید در انتخاب همسر، هریک از معیارهای اخلاق و زیبایی ظاهری چه سهمی را به خود اختصاص می‌دهند؟
۵. هفته گذشته خود را مرور کنید و ببینید چه کاری انجام داده‌اید که هوشی زودگذر شما را به آن وادار کرده، درحالی که با اهداف بلندتان تعارض داشته است.

فصل ششم

نقش اخلاق در شکل‌گیری جامعه مطلوب

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. با شاخص‌های جامعه مطلوب انسانی آشنا گردد.

۲. تصویری شفاف از جامعه و تمدن اخلاقی و نقش اخلاق در شکل‌گیری چنین جامعه‌ای به دست آورده.

۳. با ابعاد اخلاقی امنیت اجتماعی، فقرزدایی، رفاه عادلانه و شکوفایی علمی آشنا گردد.

۴. آسیب‌های اخلاقی فردی - اجتماعی را که مانع توسعه دانایی و شکوفایی علمی است، بشناسد.

در این درس به سرمایه‌ها یا نقاط قوت جامعه مطلوب اخلاقی خواهیم پرداخت و از سویی برآئیم تا دریابیم جامعه فضیلت‌مند در مقایسه با جامعه غیراخلاقی چه مزیت‌هایی دارد. در آغاز می‌باید به ترسیم جامعه مطلوب بپردازیم تا بدانیم این جامعه از چه ویژگی‌هایی برخوردار است. اساساً انگیزه انسان‌ها از زندگی جمعی و تشکیل اجتماعات، بهره‌مند شدن از منافع حیات اجتماعی است. انسان تنها و دور از جامعه، زندگی پرمشقی دارد. هزاران سال پیش انسان دریافت که خداوند وی را به‌گونه‌ای آفریده که هم برخلاف سایر موجودات از احتیاجات و نیازهای بسیاری برخوردار است که هرگز قادر نیست تمامی آنها را مرتفع کند و هم دارای استعدادهای خاص فراحیوانی و ظرفیت‌های فکری - فرهنگی است.

بی‌شک کشف بزرگ نیاکان ما، درک اصل « تقسیم کار اجتماعی » است. پدران ما به تجربه دریافتند که اگر قرار باشد همه افراد جملگی کار بیاموزند و آن را عملی کنند، تولید و

پیشرفت جامعه کمتر از صورتی است که هریک از آنها به شکل تخصصی در فنی خاص به مهارت لازم دست یابند. بدین سان آرام آرام در اجتماعات بزرگتر اصناف و صاحبان حرفه شکل گرفتند و با همیاری و استفاده از مهارت و تجربه و فرآوردهای یکدیگر، با آسانی بیشتر و صرف زمان کمتر به خدمات و کالاهای بهتری دست یافتند. انسان‌ها در پناه جامعه در پی

چند گمشده مطلوب بودند:

۱. مخاطرات و تهدیدات کمتر؛

۲. اختیار، آسودگی و برخورداری بیشتر؛

۳. رسیدن به تعالی و خودشکوفایی افزون‌تر.

از هریک از این محورهای سه‌گانه، شاخص‌هایی برای جامعه مطلوب انسانی به دست می‌آید: از محور یکم دو شاخص امنیت اجتماعی و صلح و همبستگی پایدار، از محور دوم سه شاخص تسلط بر سرنوشت خویش، رفاه نسبی و عادلانه و نیز سلامت انسان و محیط و از محور سوم نیز دو شاخص توسعه دانایی و شکوفایی علمی و همچنین معنویت‌جویی و تعالی طلبی.

اکنون نقش کلیدی نهاد اخلاق را در تأمین این شاخص‌ها بر می‌رسیم، ولی به جهت گستردگی مباحث و مجال اندک، از هر محور یک شاخص را بر می‌گزینیم و تحلیل چهار شاخص دیگر را برای همان‌دیشی گروهی یا تحقیق کلاسی، به دانشجویان عزیز و امی نهیم. روش ما برای تبیین نقش اخلاق در تأمین شاخص‌های پیش‌گفته، رهیافتی آسیب‌شناسانه است؛ بدین ترتیب که به مجموعه عواملی که موجب از بین رفتن هر شاخص و جایگزینی ضد آن می‌شود، می‌پردازیم و نقش بی‌مبالغه‌ای اخلاقی را در ظهور و تداوم این علل آشکار می‌کنیم.

الف) امنیت اجتماعی

امنیت اجتماعی خود بر سه بخش است که بدانها روی می‌کنیم.

۱. امنیت جانی

امنیت جانی یکی از حمایت‌های اولیه‌ای است که هر جامعه در برابر شهروندان، متعهد به تأمین آن است. عوامل تهدیدگر این شاخص عبارت است از: ستیزه‌جویی و منازعه‌تند، انتقام‌جویی و تشفی خاطر، رقابت‌های شدید و ناسالم، کارشکنی و ماجراجویی. در ریشه‌یابی

این دست پدیده‌ها به ناهنجاری‌های اخلاقی متعدد و اثرگذاری برمی‌خوریم؛ مانند خشم و تندخویی، کینه‌توزی، تنفر و تعصب، سنگدلی، حسادت و سعایت، بدزبانی و بی‌حرمتی. بسیاری از قتل‌های ناگهانی با یک بی‌حرمتی و بدزبانی آغاز می‌شود و بسیاری از انتقام‌جویی‌ها به دلیل کینه‌توزی و لجاجت و تعصب روی می‌دهد و جنایت‌های سنجیده و با برنامه نیز عموماً از سر سنگدلی و تنفر عمیق به وقوع می‌پیوندد.

رحم و دلسوزی، بخشش، خویشتن‌داری، صبر و برداشتن، دوری از تعصب و نفرت، رعایت حرمت افراد و رعایت ادب کلام و فضایلی از این دست بزرگترین تضمین‌هایی‌اند که امنیت جانی افراد جامعه را به بهترین شکل تأمین خواهد کرد.

۲. امنیت مالی

امنیت اقتصادی از شرایط اصلی استمرار حیات اجتماعی و سلامت و پویایی جامعه است. از آسیب‌های تهدیدکننده این شاخص می‌توان بدین موارد اشاره کرد: دزدی، ارتشا، کلاهبرداری و تقلب، رباخواری، پول‌شویی، احتکار، کم‌فروشی و گران‌فروشی.

در واکاوی ریشه‌های اخلاقی این پدیده‌ها با ناهنجاری‌هایی اخلاقی روبرو می‌شویم؛ از قبیل مال‌پرستی، حرص، دنیادوستی، بی‌تقویی، ضعف توکل، ناشکری، خودخواهی، نبود احساس مسئولیت در برابر دیگران و آرزوهای دراز.

هیچ‌گاه انسان مؤمن و خودساخته اسیر حب مال و پول‌پرستی نمی‌شود. کاسبانی که ایمان محکمی دارند و از توکلی سترگ برخوردارند، همواره در آرامش خاطرند و می‌دانند که خدای مهربان نیازهای ایشان را نادیده نمی‌گیرد. اینان با اعتقاد به برکت کسب و کار - که عاملی معنوی است - هرگز کم‌فروشی، گران‌فروشی و احتکار نمی‌کنند و از سویی نیز معتقدند چهره باطنی و حقیقت خوردن مال‌یتیم، چیزی جز آتش فروبردن نیست.^۱ و رباخواری اعلام جنگ به خدا و رسول است^۲ و رشوه‌گیرنده و رشوه‌دهنده نیز هر دو

۱. «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا؛ در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرومی‌برند.» (نساء(۴): ۱۰)

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا تَبَقَّى مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است، واگذارید و

ملعون‌اند.^۱ فردی که از بُن جان هشدار قرآن را پذیرفته که جمع کردن اموال و تکاثر، عمر جاودان به وی نمی‌بخشد^۲ و اصولاً مال و دارایی یکی از اسباب مهم امتحان و سنت ابتلاست.^۳ هرگز با مال‌اندوزی و ثروت‌افزایی - حتی از راه حلال - حاضر نمی‌شود در میان همسایگان یا خویشاوندانش فقیری یافت شود که اگر به چنین چیزی رضا دهد، از مسلمانی خارج شده است.^۴

۳. امنیت حیثیتی

برای ورزشکار، مهارت‌های ورزشی او اعتبار اجتماعی است و برای یک هنرمند، هنرورزی اش و برای پزشک، حذاقتش و برای همسر نیز عفاف و وفاداری اش پشتوانه و اعتبار را تأمین می‌کند. اما پشتوانه‌ای عمومی و فراگیر نیز وجود دارد که همه بدان نیازمندند و آن میزان «قبولیت عمومی» یا «اعتمادپذیری» ماست که عرفاً بدان آبرو یا حیثیت گفته می‌شود. با این وصف بدیهی است که صیانت از آبروی اعضای جامعه برای ادامه زندگی اجتماعی اهمیت بسزایی دارد؛ تا بدان پایه که امام علی علیه السلام می‌فرماید:

بفضیلت‌ترین أعمال، صیانت از عرض است.^۵

رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم نیز فرمود:

هر کس از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند. حتماً از اهل بهشت نوشته می‌شود.^۶

عواملی که بی‌اعتمادی گسترده‌ای در جامعه پدید می‌آورد و آبروی اشخاص، اصناف و

۱. الراشی و المرتشی و الماشی بینهما ملعونون. (محمد بن محمد شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۵۶). (بقره(۲): ۲۷۸ و ۲۷۹).

۲. «وَيَلِّ يَكْلَ هُمَّةَ لَمَّةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ: وَإِنْ بَرَّ بَدْعَوْيَ عِيْبَجُوْيَ كَه

مالی گردآورد و برشمودش! پندارد که مالش او را جاوید کرده.» (همزه(۱۰۴): ۱ - ۳).

۳. «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ: أموال شما و فرزنداتان صرفأ [وسيله] آزمایشی [برای شما]یند.» (تفابن(۶۴): ۱۵).

۴. ابی عبدالله علیه السلام فرمود: «مَنْ لَمْ يَهْمِمْ بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ فَلَئِسْ بِمُسْلِمٍ.» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴).

۵. ابن أَفْضَلُ الْفَعَالِ حِيَاتَهُ الْعَرْضُ بِالْسَّالِ. (همان، ج ۴، ص ۴۹).

۶. ع من رد عن عرض أخيه المسلم كتب من أهل الجنة البتة. (محمد بن حسن طوسي، الامالی، ص ۲۳۳).

قشرهای اجتماع را در معرض تهدید قرار می‌دهد، از این قرار است: سخن‌چینی، سعایت، بهتان و افترا، تجسس و هتك حریم خصوصی، افشاری سرّ، خبرسازی، بزرگنمایی و غلو، صحنه‌سازی، شهادت دروغ، قضاوت بی‌مدرک و شایعه پراکنی.

هریک از این موارد در خوشبینانه‌ترین فرض، برآمده از شخصیتی بیمار است. در این حال فرد به خودشیفتگی تهاجمی، سوءظن شدید و توهمندی مبتلاست و می‌کوشد با راهکارهای جبرانی به خودکم‌بینی خود فایق آید. در رفتارهایی از این دست، نقش اختیار و اراده آگاهانه فرد کمرنگ است و یا در حالتی نگران‌کننده‌تر، منش نکوهیده اختیاری و یا عادت اکتسابی است که قبح افزون‌تری دارد؛ مانند حسادت، کینه‌توزی، خشم و نفرت، جاهطلبی، خودخواهی و حرص و پول‌پرستی.

از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} نقل است که از مصارف مهم دارایی، مصونیت‌بخشی به آبروی خود از گزند زبان مردم است.^۱ در روایتی می‌خوانیم:

حرمت مؤمن همچون خون اوست.^۲

این روایت، ریختن آبروی مؤمن را با ریختن خون او برابر می‌شمرد. قرآن کریم می‌فرماید: هر کس فردی را - جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد.^۳

ب) فقرزادایی و گسترش رفاه عادلانه

یکی از اهداف انسان‌ها از تشکیل اجتماعات و مشارکت در زندگی گروهی دستیابی به برخورداری‌های بیشتر بوده است. از سویی دیگر، از ملاک‌های برتری اجتماع انسانی، در اختیار گذاردن امکان بهره‌مندی بیشتر از رفاه و آسایش و امکانات مادی برای اعضای خود است. بنابراین هرچه این تنعم کاستی یابد و سهم شهروندان از رفاه و آسایش کمتر شود و

۱. امام عسکری^{علیه السلام}، تفسیر امام عسکری^{علیه السلام}، ص ۸۰.

۲. سباب المؤمن فسوق و قتاله کفر و اکل لحمه معصیه و حرمه ماله کحرمه دمه. (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی).

ج ۲، ص ۳۵۹.

۳. «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَانَمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا.» (مائده(۵): ۳۲)

فقر بیشتر دامن بگسترد، «اجتماع انسانی» رفته‌رفته فلسفه وجودی خود را از دست می‌دهد و تصویر جامعه مطلوب در نامیدی محوت می‌گردد.

اصل رفاه و برخورداری معقول همراه با گشایش و فزونی، مادام که در سیر حیات طبیه باشد، در اسلام به عنوان ارزش به رسمیت شناخته شده؛ تا جایی که قرآن کریم بر کسانی که بهره‌مندی از این گونه مواهب را تحريم می‌کنند، سخت خرده می‌گیرد.^۱ امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

^۲

توسعه دادن زندگی و امکانات آن از اخلاق مؤمنان است.

در روایتی دیگر از ایشان می‌خوانیم:

بیشترین خشنودی خدا از آن کسی است که خانواده خود را بیشتر در رفاه و آسایش

^۳
قرار می‌دهد.

در عرصه کشوری نیز تلاش برای پیشرفت و ارتقای اقتصادی یکی از وظایف اجتناب‌ناپذیر حکومت اسلامی است؛ چراکه امروزه در شرایط بین‌المللی، قدرت اقتصادی یکی از مهم‌ترین عوامل تأمین‌کننده اقتدار سیاسی بهشمار می‌رود. از این‌رو، بی‌گمان لازمه عمل به قاعده «نفی سبیل»^۴ حرکت به سوی کسب قدرت اقتصادی است.

اینک به آسیب‌شناسی اخلاقی جوامع می‌پردازیم و ریشه‌های اخلاقی محرومیت جوامع از رفاه عادلانه را بر می‌رسیم. اصولاً توسعه‌نیافتگی عادلانه رفاه مادی در سه صورت پدید می‌آید:

۱. تولید نشدن ثروت در جامعه؛

۲. تثبیت نشدن دارایی‌های تولیدشده که به همین‌رو ناپایدار است و از بین می‌رود؛

۱. «قُلْ مَنْ حَرَمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيَّابَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هُنَّ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا حَالَصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [ای پیامبر! بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی آنان است.] (اعراف:۷۲)؛

۲. من أَخْلَاقُ الْمُؤْمِنِ... التَّوْسُعُ عَلَى قَدْرِ التَّوْسُعِ. (محمد بن یعقوب کلینی، الحکافی، ج ۲، ص ۲۴۱)

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۷۹

۴. «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ خداوند هرگز بر [ازیان] مؤمنان، برای کافران راه [اتسلطی] قرار نداده است.» (نساء:۴)؛ (۱۴۱)

۳. توزیع نشدن عادلانه دارایی‌ها و فرصت‌ها.

برخی از ریشه‌های اخلاقی - تربیتی صورت اول، یعنی تولید نشدن ثروت در جامعه بدین سرح است:

۱. نبود بینش اخلاقی صحیح: در ک نادرست از برخی آموزه‌های اخلاقی در طول تاریخ یکی از عوامل رکود فعالیت‌های تولیدی و کم‌شدن نشاط اقتصادی است. گاه برخی با بدفهمی از آموزه «زهد» دست از کار و فعالیت می‌شویند^۱ و پاره‌ای نیز با کج‌فهمی از آموزه حرکت آفرین و امیدبخش «توکل»، در خانه معتکف می‌شوند و بار ارتزاق خود و خانواده‌شان را بر دوش دیگران می‌افکنند.

۲. سستی و ناشکیبایی: برخی از ملت‌ها در برابر سختی‌ها و ناملایمات چندان پایدار نیستند. برخی ملل نیز به سخت‌کوشی و پایداری در برابر دشواری‌ها آراسته و به کار زیاد کردن خو گرفته‌اند. بی‌قراری و ناشکیبایی طبعاً تن‌آسانی و تنبی دریبی خواهد داشت. امام کاظم علی‌الله‌هی فرمود:

سستی و تنبی بهره آدمی را از دنیا و آخرت از کف او می‌رباید.^۲

در روایتی دیگر آمده است:

آن کس که برای امرار معاش خانواده‌اش به سختی و تعب می‌افتد، مانند مجاهد راه خدا نزد حق تعالی ثواب می‌برد.^۳

۳. بی‌تدبیری: یکی از پایه‌های زندگی تدبیر برای رفع نیازمندی‌های امروز و آینده است که در زندگی فردی از آن به «عقل معاش» و در سطح کلان جامعه نیز از آن به « برنامه‌ریزی » یاد می‌شود. بی‌تردید در عرصه حیات فردی و جمعی، برخورداری از حسن تدبیر فضیلتی اخلاقی به‌شمار می‌رود. هر جامعه که برای تربیت کارشناسان و نخبگان یا به‌کارگیری آنان

۱. در سخن بزرگان می‌خوانیم که دقیق‌ترین تعریف «زهد» این آیه است: «إِنَّمَا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْتُمْ؛ تا بر آنچه از دست شما رفته، اندوهگین نشوید و به [سب] آنچه به شما داده است، شادمانی نکنید.» (حدید(۵۷): ۲۳)

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴ ص ۳۹۵

۳. ابی عبدالله علی‌الله فرمود: «الْكَادُ عَلَىٰ عِبَالِهِ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللهِ.» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۸۸)

تلاش نکند و درنتیجه با برنامه‌ریزی دقیق برای رتق و فتق امور تمھیدی نیندیشد، هیچ‌گاه نخواهد توانست ملت خود را از چنگ فقر برهاند و برای آنان اسباب رفاه را فراهم آورد. از امام علیؑ درمورد اهمیت تدبیر دو سخن پر مغز نقل شده است:

^۱ حسن تدبیر، مال اندک را رشد و برگ و بار می‌بخشد.

^۲ هر که را سوءتدبیر باشد، شکستش شتاب می‌گیرد.

اما درخصوص صورت دوم یعنی از دست رفتن ثروت و دارایی تولید شده، به اختصار به دو

آسیب اخلاقی می‌پردازم:

۱. اسراف و تبذیر: مصرف بیش از حد و استفاده ناصحیح بزرگترین آفت برای دارایی فرد و جامعه است. خداوند به صراحة می‌فرماید:

^۳ همانا او مسرفان را دوست نمی‌دارد.

امام صادق علیه السلام نیز در بیانی فرمود:

^۴ بی‌گمان اسراف برکت را می‌کاهد.

امام کاظم علیه السلام نیز چنین فرمود:

هر کس تبذیر کند و به اسراف روی آورد، نعمت و دارایی از او زایل می‌شود.^۵

۲. رواج گناه و فساد: یکی از قوانینی که نظام رازقیت برپایه آن عمل می‌کند، این است که خداپروایی در پی آورنده تنعم است و بی‌تقویی نیز برابر با محرومیت؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون شدنی قرار می‌دهد و از جایی که

۱. حسن التدبیر یعنی قلیل المال. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۸۰۸۱)

۲. من ساء تدبیره تعجل تدمیره. (همان، ح ۸۰۹۱)

۳. «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ». (اعراف ۷: ۳۱)

۴. إِنَّ مَعَ الْإِسْرَافِ قِلَّةُ الْبَرَكَةِ. (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۵)

۵. مَنْ يَذْرُ وَ أَسْرَفَ زَالَتْ عَنْهُ النَّعْمَةَ. (محمد باقر مجتبی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۶)

حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.^۱

و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین
برایشان می‌گشودیم.^۲

رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} در همین باره فرمود:

اگر خدا برای قومی پایداری و توسعه و شکوفایی بخواهد، ایشان را اعتدال و پاکدامنی
عطای می‌فرماید.^۳

امام صادق^{علیه السلام} نیز می‌فرماید:

خدا نعمت و ثروتی را از فردی نمی‌ستاند، مگر به جهت گناهی که مرتکب شده است.^۴

درباره صورت سوم بی‌عدالتی در توزیع ثروت سخن بسیار است. در طول تاریخ، جوامعی بوده‌اند که با وجود برخورداری از مواهب و ثروت هنگفت، بسیاری از مردمانشان در فقر به‌سر برده‌اند. انبوه رنج و درد حسرت و حرمان توده‌های مستمند و بینوا، برآمده از خصلت‌های اخلاقی زشت و حیوانی است؛ به‌ویژه خودخواهی^۵ دیوانه‌واری که گاه از پول‌پرستی و تکاثر ثروت سر بر می‌آورد و دیگر بار از مقام‌پرستی و هر دو نیز در بی‌آورندگی بی‌عدالتی‌اند. در صورت نخست (پول‌پرستی) فرد طماع ناگزیر ارضای شهوت تکاثر خود را تا سرحد محروم کردن همگان پی‌می‌گیرد. در صورت دوم نیز بیدادگری و اجحاف در حق دیگران روی می‌دهد. فرد قادر طلب، هم برای رسیدن به قدرت و هم برای صیانت از آن نیازمند به پول است تا عده‌ای را اجیر کند، یا مروعوب نماید و یا بفریبد.

۱. «مَنْ يَتَّقَ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَحْرَاجًا * وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.» (طلاق(۶۵): ۲ و ۰۳)

۲. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آتَيْنَا وَاتَّقُوا لَفَتَحَنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.» (اعراف(۷): ۹۶)

۳. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، الدر المثور فی تفسیر الماثور، ج ۳، ص ۲۷۰.

۴. مَا أَئْعَمَ اللَّهُ عَلَىٰ عَبْدٍ نَعْمَةً فَسَلَّبَهَا إِيَّاهُ حَتَّىٰ يُذْنِبَ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبَ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار،

ج ۷۰، ص ۳۳۹.)

۵. باندباری، عشیره‌گرایی، نژادپرستی، منطقه‌گرایی، جناح‌گرایی و مانند آن جملگی از مصاديق همان خودخواهی و خودشیفتگی هستند. در این موارد، بی‌شک با من توسعه یافته افراد روبرویم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

قرار گرفتن اموال مردم در دست انسان ظالم بدکار - که حقوق عمومی را در آنها رعایت نمی‌کند - هم دین و هم ملت را فنا می‌سازد.^۱

همچنین امام کاظم علیه السلام در ریشه‌یابی فقر و حرمان توده‌های مستضعف، ظلم را عامل

اصلی بینوایی آنان می‌شمارد:

اگر در میان مردمان به عدالت رفتار می‌شد، بی‌تردید همگان مستغنى می‌شدند و به رفاه می‌رسیدند.^۲

ج) توسعه دانایی و شکوفایی علمی

برای رسیدن به جامعه‌ای پیشرفت، قدرتمند، پرنشاط، پاکیزه و امن - که در آن ضریب امید به آینده بالاست - به عنصری کاملاً بنیادی نیازمندیم و آن علم و دانایی است. جامعه‌ای که در آن دانایی نباشد، فقیر بوده و هرقدر عوامل زورمندی را در خود گردآورده باشد، ضعیف است. بی‌تردید بزرگترین ثروت، «دانش» و برترین قدرت، «آگاهی» است. پیشرفت مادی و تعالی معنوی جامعه، با توسعه دانایی و شکوفایی علمی ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ چنانکه در احادیث اهل بیت علیه السلام آمده است که علم منشأ همه خیرات و نعمات است.

حال پرسیدنی است چه موانعی جامعه را از توسعه دانایی و شکوفایی علمی بازمی‌دارد؟ به نظر می‌رسد در این باره پیش و بیش از موانع تاریخی، اقتصادی و سیاسی، نبود منابع انسانی کارآمد و باکفایت عاملی اثرگذار است.

شکوفایی علمی جامعه در گرو میزان بهره‌مندی اعضای آن جامعه از تخصص‌های علمی است. شهروندان دانشمند و آگاه، جامعه‌ای علم بنیاد را بنا می‌نهند و آن را به توسعه علمی و فنی می‌رسانند، اما نکته مهم این است که رسیدن به قله دانشوری و ورود به جرگه علماء حکما پیش‌نیازهایی می‌طلبد که مهم‌ترین آنها «شاپیستگی اخلاقی» است. بی‌گمان یک

۱. فَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَفَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِيِّ مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَلَا يَضْعَفُ فِيهَا الْمَعْرُوفُ. (محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۴، ص ۳۲)

۲. لَوْ عَدِيلٌ فِي النَّاسِ لَا سُتْغَنُوا. (همان، ج ۱، ص ۵۴۱)

جامعه اخلاقی با شهروندان متخلق می‌تواند از انسان‌های توانمند و کارآمد در عرصه علمی بهره‌مند باشد و با همت آنان به شکوفایی علمی دست یابد.^۱

در تحلیلی اجمالی می‌توان ده آسیب اخلاقی را از موضع توسعه دانایی برشمرد که از این میان، پنج آسیب از رذایل فردی و پنج مورد دیگر از رذایل اجتماعی‌اند.

موضع توسعه دانایی

۱. رذایل فردی

یک. غجب علمی: یکی از آفات پیشرفت در هر زمینه، پدیده روانی «استغنای مذموم» است که انگیزش لازم برای آموختن یا تکمیل مهارت‌ها را آدمی سلب می‌کند. خودبزرگ‌بینی و خودپسندی علمی بدین معناست که فرد، خود را در زمینه تخصصی‌اش کامل بداند. بدیهی است چنین فردی در ظرف وجودی خود، نیمه‌حالی را نمی‌بیند و به همین‌رو خود را از نوشیدن زلال دانش محروم می‌کند. در کلمات قصار امیر مؤمنان عليه السلام چنین آمده:

۲ فردی که به خودبزرگ‌بینی مبتلا شود، از فraigیری محروم می‌ماند.

۱. ممکن است این پرسش به ذهن آید که بر پایه آنچه گفته شد، آیا غرب که امروز در سطح بالا به تولید دانش می‌پردازد، از شهروندانی متخلق و جامعه‌ای اخلاقی برخوردار است؟ پاسخ اینکه، اول؛ در هر جامعه‌ای اصناف و خرده فرهنگ‌های بسیاری وجود دارد. در جامعه غرب قشری محدود از دانشگاهیان‌اند که در سطوح بالای علمی قرار دارند و درواقع آنها‌یند که به تولید نظریه و اکتشاف می‌پردازنند و سبب توسعه علمی می‌گردند. اما پس از آن، سازوکارهای جامعه سرمایه‌داری - صنعتی است که با بسیج ارکان و اعضای خود، دانش را به صنعت و ثروت تبدیل می‌کند. در حقیقت مقوله «اقتصاد علم» در بحث‌های «سیاست علم و تکنولوژی» (STP) از همین‌جا آغاز می‌شود. بنابراین نباید دچار «مغالطه جزء و کل» شد. دستاوردهای علمی از آن لایه نازک جمعیتی در غرب است که معمولاً با سخت‌کوشی شبانه‌روزی دربی کشف مجھولات و حل مسائل‌اند و با فساد اخلاقی فاصله دارند. دوم؛ باید مراقب بود از تعبیر «توسعه دانایی و شکوفایی علم» برداشت تنگ و گزینشی نداشته باشیم. توضیح اینکه، علم تا پیش از عصر بیکن - نیوتون به معنای «فرزانگی و حکمت‌پیشگی» بود و از آن روزگار به بعد به مفهوم «توانایی و قدرت» به کار رفت. مراد از جامعه توسعه‌یافته علمی، اجتماعی با فناوری پیشرفت نیست، بلکه تنها یکی از وجوده توسعه دانایی بهره‌مندی‌های تکنیکی و ابزاری است. مثلاً جنگ جهانی دوم طی چهار سال ۲۰ میلیون قربانی گرفت. براین اساس آیا اروپایی صنعتی آغاز سده بیستم می‌توانست ادعا کند که دانانتر از سده هفدهم است؟ از این‌رو «توسعه دانایی» نباید دچار تحریف مفهومی شود. جامعه دانا آن است که از یک سو هدف و از همان خود را به خوبی بشناسد. و از دیگر سو راه یا راههای رسیدن به آن را به درستی تشخیص دهد و شرایط طی مسیر را نیز به دقت بداند و از سوی آخر ابزار کار رسیدن سریع‌تر و مطمئن‌تر به آن هدف را به کار بندد.

۲. عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غیر العکم و درر الکلم، ح ۱۰۵۸۶.

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

دو. کم حوصلگی و شتابزدگی: در زندگی عرصه‌ها و اموری وجود دارد که به دلیل ظرافت، وسعت، کمیابی، تغییرات پرشتاب، مخاطره‌آمیز بودن و یا اهمیت ویژه آنها، نباید در موردشان عجله کرد. اصولاً شتابزدگی موجب بی‌دقیقی می‌شود و بی‌دقیقی نیز سبب خرابی همه یا بخشی از کار می‌گردد. در این میان، علم‌آموزی مقوله‌ای است ظریف، گستردگی، پیچیده و به همین‌رو دیریاب؛ چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام فراغیری دانش را نیازمند ممارست‌های طولانی

دانسته است:

^۱ علم را در آغوش نمی‌گیرد، مگر آن کس که کار علمی درازمدت انجام دهد.

سه. تبلی و تن‌آسانی: رمز ورود به جرگه دانشیان «سخت‌کوشی» است. در کلام معصوم

آمده است:

^۲ دانش‌اندوزی با راحت‌تن به چنگ نمی‌آید.

^۳ از پرخوری اجتناب کنید که نور علم و معرفت را در دل شما خاموش می‌کند.

نیز در حدیثی قدسی می‌خوانیم:

^۴ من چند چیز را در چند جا قرار داده‌ام و علم را در گرسنگی و غربت.

به بیانی دیگر، بعد حقیقت‌جویی فطرت آدمی تنها در پرتو پشت‌کار و همت بلند شکوفا می‌گردد که در سنت غنی حوزه‌های علمیه از آن به «اجتهاد» یاد می‌شود.

چهار. بی‌نظمی: برای رسیدن به دروازه آگاهی باید راهی دور و پرفراز و فرود را پشت سر نهاد و این بدون برنامه‌ریزی همه جانبه و سنجیده و اجرای دقیق آن تحقیق‌پذیر نیست. در منش آدمی تنها یک ویژگی است که آدمی را در برنامه‌ریزی به موفقیت می‌رساند: نظم در

۱. همان، ح. ۱۰۷۵۸.

۲. همان، ح. ۱۰۶۸۴.

۳. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ج. ۱، ص. ۳۲۰.

۴. علی مشکینی، السواعظ العددیه، ص. ۲۴۱.

زندگی و انصباط کاری. از همین‌روست که امیرمؤمنان عليهم السلام در واپسین دم حیات به اطرافیان

دو سفارش فرمود:

خداپردازی و نظم در کارها.^۱

در حدیثی آمده که حضرت خضراء عليها السلام به موسی بن عمران عليه السلام فرمود:

ای موسی! برای علم‌اندوزی متمرکز و منضبط باش.^۲

پنج. شهوت رانی و لذت طلبی: یکی از نیازمندی‌های روانی مهم برای فعالیت علمی «تمرکز ذهنی» و «آرامش روحی» است. هرگز با ذهن آشفته یا روح هیجان‌زده و ملتهب نمی‌توان آموخت یا ابداع کرد و یا به کشفی نایل شد. انسان شهوتران نمی‌تواند بر ورودی‌ها و خروجی‌های ذهن و ضمیرش چیره گردد. چنین فردی به تعبیر عرف و استادان اخلاق قادر به «ضبط خیال» نیست، از این‌رو با کوچک‌ترین محرک پیرامونی تمرکزش را از دست می‌دهد و ذهنش آشوبناک می‌شود و رشته اندیشه‌اش می‌گسلد. امیرمؤمنان عليهم السلام فرمود:

شهوت و دانش با یکدیگر جمع نمی‌شوند.^۳

امام هادی عليه السلام نیز می‌فرماید:

حکمت و فزانگی در دل‌های فاسد و ناپاک وارد نمی‌شود.^۴

۲. رذایل اجتماعی

یک. بخل: یکی از مراحل توسعه دانایی و شکوفایی علمی پس از تولید دانش، «اشتراک دانش» است. «ترویج مؤثر علم» در میان جامعه علمی موجب تضارب و تبادل اندیشه‌ها و از سویی سبب نشاط فکری و تولید ایده‌های نو می‌گردد. در شریعت اسلام برای هر درآمدی به

۱. أَوْسِكُمَا وَ جَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ تَنظِيمٌ أَمْرِكُمْ. (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغة، ج

۱۷، ص ۵.)

۲. عَلَى بْنِ حَسَانِ الدِّينِ مَتَقَى هَنْدِي، كِتَابُ الْعَمَالِ فِي سِنْ الْأَقْوَالِ وَ الْأَفْعَالِ، ح ۴۴۱۷۶.

۳. لَا تجتمع السهوة و الحكمة. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۸۴۴.)

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰.

نوعی مالیات یا زکاتی در نظر گرفته شده و چون علم‌اندوزی نوعی برخورداری از ثروت است، شارع مقدس برای این ثروت هنگفت و بی‌پایان زکاتی را منظور داشته که فرد دانشور باید پردازد و آن نشر دانش است.^۱ جالب اینکه زکات از حیث واژگانی از «زکی» مشتق شده که به معنای «نمودن و ازدیاد» است، از این‌رو بی‌تردید نشرِ بذرِ علم سبب رشد و بالیدن آن می‌گردد. بر این پایه، افرادی که می‌خواهند دانش را در انحصار خود بگیرند، توسعه دانایی را خدشه‌دار می‌کنند و مانع شکوفایی علمی می‌شوند.

دو. حسد: در روایات اهل‌بیت علیه السلام چنین می‌خوانیم که آفت و بلای دانشمندان «حسادت» است.^۲ علت شیوع این پدیده در میان دانشوران این است که از سویی دانش متاعی است نفیس و کمیاب و از دیگر سو رقابت بر سر کسب علم یا شهرت علمی، جدی و فشرده است. از این‌رو، بدیهی است عضو جامعه علمی - چنانچه به خودسازی اخلاقی نپرداخته باشد - پیروزی دیگران را مساوی شکست خود بداند و به همین‌رو آنان محسود او قرار گیرند.

سه. رعایت نکردن اخلاق علمی در پژوهش و نگارش: مقوله اخلاق پژوهش و اخلاق نقد، یکی از مسائل مهم در حوزه نوآوری و تحقیقات علمی است. سه مفهوم ارزشی «صدقت»، «امانت» و «ادب» خط قرمزهای پژوهش و نگارش: مقوله اخلاق پژوهش و اخلاق نقد، یکی از مسائل ادبی به دلیل نبودِ فضیلت‌های صدقت و امانت روی می‌دهد. بنابراین اگر پژوهشگری که دست به قلم می‌برد، از این دو ویژگی برخوردار باشد، هیچ‌گاه وجود داشت اجازه نمی‌دهد اکتشاف یا نظریه دیگری را به نام خود معرفی کند.

همچنین در مقام نقد آرای دیگران، چنانچه ادب علمی رعایت شود و گوهر نقد به چرک هتك، آلوه نگردد و در صراط نزاکت و ادب پیش‌رود، بی‌گمان پیشرفت علمی حاصل خواهد شد.

چهار. بی‌احترامی به استاد: در دین دانش‌پرور اسلام، حرمت علم و به‌ویژه استاد تا بدانجاست که رسول خدا علیه السلام و نیز امیر المؤمنان علیه السلام فرمودند:

۱. زکاةُ الْعِلْمُ أَنْ تَعْلَمَهُ عِبَادُ اللهِ. (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۱)

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ السَّيِّدَةَ بِالسَّيِّدَةِ... وَ الْفَقَهَاءَ بِالْحَسَدِ». (همان، ج ۸، ص ۱۶۳)

^۱ هر کس به من مطلبی بیاموزد، مرا در حد یک بردۀ مرهون خود ساخته است.

در فرهنگ ما معلم، پدر معنوی معرفی شده است. اگر استاد با بی‌احترامی شاگردان روبه‌رو گردد، انگیزه‌اش را برای انتقال فداکارانه دانش خود از دست می‌دهد که این بی‌شک به متوقف شدن چرخ دانش می‌انجامد. حضرت سجاد^{علیه السلام} در رساله حقوق خویش می‌فرماید:

حق استادت بر تو این است که بزرگش شماری و... صدایت را بر او بلند نکنی و... اگر کسی از او بدی گفت، از وی دفاع کنی...^۲

پنج. نامه‌بانی و تندخویی با شاگرد: نقش معلم و استاد در ایجاد انگیزه آغازین برای علم‌آموزی سرنوشت‌ساز است. به تعبیر جامعه‌شناسی، استاد از «گروه‌های مرجع» به‌شمار می‌رود. بی‌شک این جایگاه خاص، درباره منش و چگونگی برخورد اجتماعی استاد انتظاراتی را در دانشجویان بر می‌انگیزد. حال چنانچه دانش‌آموزان یا دانشجویان با توهین، تحقیر و یا تندخویی معلم یا استاد خود روبه‌رو شوند و یا مورد قضاوت شتابزده او قرار گیرند، بی‌تردد نسبت بدو و بلکه نسبت به آن درس سرخورده و بی‌علاقة می‌شوند. از این سو نیز اگر استاد مهربان، دلسوز، پرحاصله، متواضع و صمیمی باشد، حتی ممکن است افراد بی‌علاقة را نسبت به آن درس یا رشته خاص دلبسته کند. در رساله حقوق درباره حق شاگرد بر استاد می‌خوانیم:

اما در مورد حقوق شاگردان که خدا در علمی که تو را ارزانی داشته، سرپرست ایشانت قرار داده. پس چنانچه به ایشان خوب تعلیم دهی و به آنان اهانت نکنی و آنان را دلگیر نسازی. خدا از فضل خود علم بیشتری تو را ارزانی خواهد داشت. اما اگر علمت را از ایشان دریغ داشتی یا مورد اهانتشان قرار دادی، پس خدا راست که علم و منزلت را بستاند و تو را از چشم‌ها بیندازد و مهرت را از دل‌ها برون برد.^۳

۱. من تعلمت منه حرفا صرت له عبدا. (محمد بن محمد نصیر الدین طوسی، آداب المتعلمين، ص ۷۴؛ ابن ابی جمهور احسایی، عوالي الالئ، ج ۱، ص ۲۹۲)

۲. حق سائک بالعلم التعظيم له و... أن لا ترفع عليه صوتک و... أن تدفع عنه إذا ذكر عندك بسوء. (محمد بن علی بن بابویه قمی، الامالی، ص ۳۶۹ و ۳۷۰)

۳. وأما حق رعيتك بالعلم فأن تعلم أن الله عزوجل إنما جعلك قياما لهم فيما آتاك من العلم و فتح لك من خزانة

پرسش

۱. انسان‌ها در پرتو تشکیل جامعه در جستجوی چه مطلوب‌هایی بودند؟
۲. شاخص‌های جامعه مطلوب انسانی را نام برد.
۳. چه عواملی موجب توسعه‌نیافتنگی عادلانه رفاه مادی است؟
۴. چرا شهوت‌رانی و دانش و حکمت جمع‌پذیر نیستند؟
۵. چرا حسد را یکی از آسیب‌های ویژه دانشوران معرفی کرده‌اند؟
۶. سه ارزش محوری در مقوله اخلاق پژوهش و نقد را بیان کنید.

برای تأمل و پژوهش

۱. در یک خودکاوی غیرعلنی از دوستان کلاس بخواهید موانع اخلاقی پیشرفت تحصیلی خود را بنویسند. سپس این موانع را دسته‌بندی و تحلیل کنید.
۲. در یک نظرسنجی غیرعلنی از دوستانتان بخواهید مشکلات خودسازی اخلاقی را در تجربه شخصی‌شان بنویسند. آیا راه مشترکی برای رفع این مشکلات وجود دارد؟
۳. تصور کنید ویروس «بی‌اعتمادی» به شبکه «روابط اجتماعی» جامعه حمله کند و فایل‌های «آبروی کاربران» را تخریب نماید. در این صورت پیامدهای تخریبی آن در سطح روابط اجتماعی و کاری میان اصناف و همکاران تا سطح روابط خانوادگی و فامیلی چه خواهد بود؟ آیا در آن شرایط می‌توان به پزشک و پلیس و معلم یا حتی برادر و رفیق اعتماد کرد؟ چه کیفری برای این فرد یا تیم اخلال‌گر در نظر می‌گیرید؟ چگونه می‌توان امنیت شبکه را افزایش داد و همچنین از فایل‌های حساس و مهم، نسخه پشتیبان تهیه کرد؟
۴. چه راه‌های دیگری برای گسترش امنیت روانی محیط پیرامونتان پیشنهاد می‌کنید؟

الْحَكْمَةُ فَإِنْ أَحْسَنْتِ فِي تَعْلِيمِ النَّاسِ وَلَمْ تُخْرِقْ بَهِمْ وَلَمْ تُضْجِرْ عَلَيْهِمْ زَادَكَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَإِنْ أَنْتَ مَنَعْتَ النَّاسَ عَلَسْكَ أَوْ خَرَقْتَ بَهِمْ عَنْ طَلَبِهِمُ الْعِلْمَ مِنْكَ كَانَ حَقًا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُسْلِبَكَ الْعِلْمُ وَبَهَاءُهُ وَيُسْقَطَ مِنَ الْقُلُوبِ مَحْلَكَهُ (حسن بن شعبه حرانی، تحف العتمور، ص ۲۶۱).

فصل هفتم

آسیب‌شناسی رابطه با خود

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراغیری این فصل:

۱. ارزش خودشناسی و خودآگاهی را دریابد.

۲. راههای تقویت اراده را آموخته باشد.

۳. با مفهوم حرص و قناعت و رابطه آن با فقر و غنا آشنا گردد.

الف) خودفراموشی و خودفریبی

خودفراموشی مانند فراموش کردن نام یک دوست یا کار روزانه نیست. ما ناگزیر از داشتن تصوری از خود هستیم. اگر از خویش شناخت و آگاهی درستی نداشته باشیم، تصویری موهوم یا مبهوم به جای آن می‌نشیند و عمل را به فریب و زندگی را به سراب بدل می‌کند. بنابراین خودفراموشی موجب خودفریبی است؛ یعنی از دست دادن ظرفیت‌ها و زمینه‌های کمال واقعی بهجای خدمت به خود و حرکت به سوی شکوفایی و کامیابی.

انسان سرمایه و گوهری گرانبهای دارد که باید آن را بشناسد و قدر آن را بداند. این سرمایه انسانی از درون در معرض تهدید قرار دارد. نفس با خواهش خویش انسان را به خطر می‌افکند و شیطان نیز به تزیین و اغواگری می‌پردازد تا اعمال نادرست را در نظر او بیاراید و آن را کاری بنمایاند که منع و فساد جدی ندارد.

اما فراتر و خطرناک‌تر آن است که خود نفس خواسته‌اش را از صافی «تسویل» بگذراند؛ بدین معنا که خواهش اصلی خود را بازنگوید و لباس دیگری بر اندام آن بپوشاند. اگر در

ارضای آن خواسته مانع پیش آید، یکی دیگر از راههای نفس تحریف و تغییر چهره آن خواسته است.^۱ بدین ترتیب خودفراموشی به خودفریبی می‌انجامد.

«تسویل» یک مفهوم روان‌شناسانه دقیق قرآنی است. تسویل یعنی انسان گاهی از درون، خودش را فریب می‌دهد. نفس انسان خواسته خود را چنان جلوه می‌دهد و به دروغ نقش و نگار می‌بندد که انسان، فریب خورده و به دنبال آن می‌رود.^۲

یکی از مواهب خداوند به اهل آخرت این است که آنان را نسبت به عیوب خویش بینا می‌کند تا تنها با این عیوب مشغول شوند و به زشتی‌های دیگران نپردازنند. همچنین حیله‌های شیطان و نفس را برای آنها می‌نمایاند تا نفس‌شان بدانها راهی نداشته باشد.^۳ به بیانی دیگر، فهم این عیوب و حیله‌ها کار بس دشواری است که اهل دنیا بر آن فائق نمی‌آیند و به همین رو گرفتار فریب نفس می‌شوند.

خودآگاهی، کشف خویشتن و توانایی‌های نهفته‌ای است که خداوند در ما نهاده و پرورش آن را برعهده ما گذارد تا آنها را سرمایه زندگی قرار دهیم. استعدادها و ظرفیت‌های آدمی دو دسته‌اند: بخشی از آن، نوعی و عمومی است که همه افراد بشر از آن برخوردارند - مانند استعداد کمال معنوی و روحانی - و بخشی دیگر نیز فردی است؛ همچون استعدادهای شغلی و حرفة‌ای که افراد جامعه را در وضعیت‌های متفاوت و مکمل قرار می‌دهد. بیشتر استعدادهای مشترک مربوط به کمال فردی انسان‌ها و بیشتر استعدادهای شخصی مربوط به کمال اجتماعی آنان است. بنابراین خودآگاهی و خودفراموشی دو سطح دارد: خودآگاهی و خودفراموشی «نوعی» و «شخصی».

۱. زمانی که برادران یوسف پیراهن او را با خونی دروغین آغشته ساخته، نزد پدر آوردند و ادعا کردند گرگ او را خورده است، یعقوب گفت: «بَلْ سَوْتَ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا؛ إِنَّهَا بِلَكُهُ نَفْسٌ شَمَا كَارِي [ابد] رَا بِرَأْيِ شَمَا آرَاسْتَهُ». (یوسف: ۱۸) همچنین وقتی سامری در ساختن گوساله طلاسی برای بنی اسرائیل مورد عتاب موسی قرار گرفت، گفت: «وَكَذَلِكَ سَوْتَ لِي نَفْسِي؛ وَنَفْسٌ مَنْ بِرَأْيِهِ چَنِينْ فَرِيَبِكَارِي كَرَد». (طه: ۲۰)

۲. مرتضی مطهری، انسان کامل، ص ۲۲۲.

۳. فأول ما أبصره عيوب نفسه حتى يشغل بها عن عيوب غيره وأبصره دقائق العلم حتى لا يدخل عليه الشيطان. (حسن بن محمد ديلمي، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۰۵).

کسی که حقیقت خویش را فراموش کرده و یله و رها زندگی می‌کند، شادکامی و خوشبختی موهومی را می‌جوید که هیچ‌گاه بدان نخواهد رسید؛ چه آنکه روح بزرگ انسان هرگز با لذت‌های مادی ارضانمی‌شود.

^۱ کسی که خود را نشناسد، نفس خویش را بیهوده رها می‌کند.

چنین فردی از ظرفیت‌ها و فرصت‌هایش به خوبی استفاده نمی‌کند و به همین‌رو جز پشمیمانی و حسرت سرانجامی ندارد. در شعری منسوب به امام علی^ع چنین می‌خوانیم:

^۲ درد تو از خود توتست، اما نمی‌بینی و دوای تو هم درون توتست که نمی‌فهمی.

کسی که خود را فراموش کرده، همواره در ابهام است و با حقیقت خویش احساس سازگاری نمی‌کند. جهل، ظلمت است و بی‌گمان ناآگاهی از خود، فraigیرترین و تاریکترین ظلمات است.

با خودفراموشی دو وضعیت پیش‌روی آدمی قرار می‌گیرد؛ یکی اینکه دارایی‌ها و توانمندی‌های خود را درک نکرده، خویش را کمتر از آنچه هست، می‌پندارد و دیگر آنکه خود را فراتر از آنچه هست، به‌شمار آورده، آنچه نیست و ندارد، از خود می‌داند.

این دو وضعیت در یک موضوع مشترک‌اند: نشناختن خود و حدود دارایی‌ها و نیازمندی‌ها. بدین معنا، فرد شایستگی‌ها و قابلیت‌های خود را نمی‌شناسد و احساس حقارت و ناکامی می‌کند، از این‌رو در خیال خود، رؤیای بزرگی و شایستگی را در سر می‌پروراند و بدین‌ترتیب ظلمت دیگری بر تاریکی فریب پیشین می‌افزاید. بدین‌سان، او می‌کوشد با عجب و خودبزرگ‌بینی، از رنج حقارت و احساس کوچکی خود بکاهد. امام علی^ع می‌فرماید:

^۳ خودبزرگ‌بینی کاستی‌ها را آشکار می‌سازد.

۱. امام علی^ع: «من جهل نفسه اهملها.» (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۴۶۶۲.)

۲. دواوک فیک و ما تشعر، و داوفک منک و ما تنظر. (امام علی^ع، دیوان امام علی^ع، ص ۱۷۸.)

۳. العجب بظاهر النقصة. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۷۰۹۸)؛ اعجاب الماء بنفسه برهان

کسی که به حقارت یا عجب گرفتار آمده است، چون نمی‌تواند شرایط خویش را به درستی ارزیابی نماید و توانایی‌های واقعی خود را تشخیص دهد، قادر نیست فاصله خود را تا اهداف به‌نیکی محاسبه کند. بدین ترتیب فرد از رشد و بالندگی بازمی‌ماند؛ امام علی علیه السلام

در این باره می‌فرماید:

۱. خودبزرگ‌بینی از رشد و پیشرفت جلوگیری می‌کند.

وقتی انسان خود را بزرگ‌تر از آنچه هست می‌بیند، نوعی احساس بسندگی و رضایت کاذب بدودست می‌دهد. از این سو، در خودکم‌بینی نیز احساس ناتوانی و ناامیدی مانع حرکت به سوی اهداف می‌شود و در پی آن اعتماد به نفس نیز تباہ می‌گردد. بنابراین شکوفایی و کامیابی به خودپذیری و اعتماد به نفس نیازمند است.

در خودفراموشی است که سودجویان و سلطه طلبان مجالی برای جسارت می‌یابند و از خود بی‌خبران را می‌فریبند. کسی که سود و زیان زندگی‌اش را نمی‌داند، با وعده و وعیدها خود را می‌بازد و مسیر خویش را تغییر می‌دهد. چنین کسانی اهداف روشن و آرمان‌های اصیلی ندارند تا براساس آن تصمیمات خود را سامان دهند. از این‌رو، سلطه‌گران به صحنه زندگی آنها راه می‌یابند و با تهدید و تطمیع، اهداف و آرمان‌های آنان را تعیین می‌کنند و زمام زندگی‌شان را در دست می‌گیرند. درواقع با هویت سلطه‌پذیر، بسیاری از نیروهای درونی و فضایل انسانی تباہ می‌گردد.

زیستن در خودفراموشی و از خودبیگانگی زندگی ابدی را به نابودی می‌کشاند. چهره ابدی این کاستی‌ها، خرد سست،^۱ قلب تهی^۲ و کور و کرو بی‌دست و پا محشور شدن است.^۳

نقشه و عنوان ضعف عقله. (همان، ح ۷۰۹۱)

۱. العجب يمنع الإزدياد. (همان، ح ۷۱۰۱)

۲. «الصَّمُّ الْبُكُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ: كرآن و لالانی که نمی‌اندیشند.» (انفال(۸): ۲۲)

۳. «وَأَفْنَدَهُمْ هَوَاءٌ: و [از وحشت] دل‌هایشان تهی است.» (ابراهیم(۱۴): ۴۳)

۴. «حُمُّ بُكُّ عُنْيٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ: کرند، لالند، کورند [و] درنمی‌یابند.» (بقره(۲): ۱۷۱) آیه‌ای دیگر تنها صالحان و آگاهان را دارای دستان و دیدگان معرفی می‌کند. «وَأَذْكُرْ عِبَادَتَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَئِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ.» (ص(۳۸): ۴۵)

بی‌شک نفرت^۱ و تنگی و کدورت،^۲ سختی و ترس،^۳ تردید^۴ و انواع بیماری‌های درونی^۵ حاصل این وانهدگی و خودفراموشی است.

راهکارها

یکی از مهم‌ترین عواملی که انسان را دچار خودفراموشی می‌سازد، مشغله زیاد است؛ چراکه فرد فرصتی برای اندیشیدن به خود نمی‌یابد تا حقیقت را از نیرنگ بازشناسد. البته فراغت داشتن به معنای بی‌کاری و تنبیلی و بیهوده‌گذرانی به بهانه خودشناسی و خویشتن‌یابی نیست، بلکه به معنای کاهش دلبستگی‌ها و پرهیز از هرز دادن نیروی فکری و روانی است. ممکن است کسی در روز بیش از دوازده ساعت کار کند، اما فراغت داشته و خاطری آزاد و بانشاط و خودآگاه داشته باشد. بنابراین اولین گام برای درمان خودفراموشی کاهش دلگذگه‌ها و رها کردن دل از نگرانی‌هاست که با توجه به خدا و عنایت او به تدریج حاصل می‌شود.

پس از ایجاد فراغت و سبک شدن دلگذگه‌ها باید قدمی فراتر نهاد و فرصت‌هایی را به خودکاوی اختصاص داد. این فرصت‌ها باید مرتب باشد تا عادت روانی ایجاد شود و حس خودکاوی سربرکشد و به خوبی عمل کند. بهترین زمان برای این اندیشه، نیمه شب به‌ویژه دقایقی پیش از اذان صبح یا پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب است. در این ساعات که غوغای عالم فروخفت و کمتر مزاحمتی برای تنها‌یی وجود دارد، روح آرمیده آبستن اندیشه‌های عمیق‌تری است.^۶

۱. «اَشْمَأْرَتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ؛ دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر می‌گردد.» (زمرا(۳۹): ۴۵)

۲. «بَلْ رَأَنَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ بلکه آنچه مرتکب می‌شدند، زنگار بر دل‌هایشان بسته است.» (مطففين(۸۳): ۱۴)

۳. «سَنَلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّغْبَ؛ به زودی در دل‌های کسانی که کفر ورزیده‌اند، بیم خواهیم افکند.» (آل عمران(۳): ۱۵۱)

۴. «بُنِيَّاْهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِبْيَةً فِي قُلُوبِهِمْ؛ آن ساختمنی که بنا کردۀ‌اند، در دل‌هایشان مایه شک [و نفاق] است.» (توبه(۹): ۱۱۰)

۵. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ؛ در دل‌هایشان مرضی است.» (بقره(۲): ۱۰)

۶. «إِنَّ نَاسَيْتَهُ اللَّيْلَ هِيَ أَشَدُّ وَطْأَةً وَأَقْوَمُ قِيلًا؛ قطعاً برخاستن شب، رنجش بیشتر و گفتار [در آن هنگام] راستین تر

یکی دیگر از راهکارهای زدودن خودفراموشی و مبارزه با خودفریبی، یاد خداست بی‌گمان با شناختن خداست که عالم و اجزای آن به درستی در جایگاه خود شناخته می‌شوند و حقیقت انسان و جایگاه واقعی او در عالم هستی نیز آشکار می‌گردد. کسانی که خدا را فراموش می‌کنند، از خود غافل می‌شوند و خود را از یاد می‌برند^۱ و از این سو نیز کسانی که خدا را یاد می‌کنند، به خودآگاهی می‌رسند. آگاهی انسان به خدا همان آگاهی او به خودش است و بلکه انسان تنها وقتی می‌تواند به خودش آگاه باشد که به خدا آگاه گردد.

یکی دیگر از راهکارهای مبارزه با خودفراموشی یاد مرگ است. ساحره پیر دنیا به هزار افسون آدمی را در چنبره جادوی خود به گونه‌ای طلسماً می‌کند که او می‌پندارد به موجود دیگری بدل شده است. اما یاد مرگ به ناگاه آدمی را نسبت به وجود شر و جایگاهش در دنیا بصیرت می‌بخشد.

ب) وسوسه‌پذیری و ضعف اراده

اندیشه‌ها و خیالاتی که از دل می‌گذرد، اگر نکوهیده باشد و میل به بدی را برانگیزد، وسوسه و اگر پسندیده باشد و به نیکی فراخواند الهام نامیده می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود:

قلبی نیست، مگر اینکه دو گوش در آن گشوده شده که بر یکی فرشته‌ای راهنما و بر دیگری شیطانی فتنه‌انگیز سخن می‌گوید.^۲

وسوسه با فعالیت وهم صورت می‌گیرد. وهم، عقل فروافتاده است؛ زیرا مفاهیم معقول و مطلق نظری زیبایی، محبوبیت، لذت و سرور را به صورت‌های ذهنی برگرفته از ماده نسبت می‌دهد و چنان می‌نمایاند که گویی زیبایی مطلق در امور مادی است.

وسوسه با کمک وهم فضای تعقل را غبارآلود می‌کند و وعده فریبنده کام‌جویی و بهره‌مندی بی‌قید و شرط می‌دهد و آرزوهای بزرگ را از یاد برده، توان پی‌گرفتن آنها را از

است.» (مزمل(۷۳): ۶)

۱. «تُسْوَا اللَّهُ فَأَئْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ؛ خَدَا را فِرَامُوشَ كَرِدَنْدَ وَ اوْ اَنِيزَا آنَانْ را دَچَارْ خُودِفِرَامُوشَيْ كَرَد.» (حشر(۵۹): ۱۹)

۲. مَا مِنْ قَلْبٍ إِلَّا وَلَهُ أَذْنَانٌ عَلَى إِحْدَاهُمَا مَلَكٌ مُّرْشِدٌ وَ عَلَى الْأُخْرَى شَيْطَانٌ مُّفْتَنٌ. (محمد بن یعقوب کلینی، الكافی، ج ۲، ص ۲۶۶)

میان می‌برد. در مقابل، مهار وسوسه‌ها همت بلند را شکوفا می‌کند و نیروی اراده را در راستای تحقق اهداف فعال می‌سازد.

کرتابی وهم و جلوه‌گری وسسه، نیروی بالایی برای هوس برمی‌انگیزاند؛ آن‌گونه که در بعد اهداف، بر همت عالی غالب می‌آید و این همان ضعف اراده است که گاه به قدری شدید است که به شکست اراده می‌انجامد. از دیگر سو، با افزایش وسسه‌ها و نیرومندی هوس، تسلط بر تمایلات و رفتارها کاهش می‌یابد و توان مهار اندیشه و هیجانات و رفتارها نیز زایل می‌گردد.

پیامدها

تسلیم هوس‌ها شدن، فرد را از دنبال کردن آرزوها بازمی‌دارد. وقتی کسی در نبرد درونی شکست می‌خورد، نمی‌تواند دیگران را مقصراً بداند، بلکه خود را در حق خویش ستمگر می‌یابد و احساس ناشایستگی و ضعف، وجودش را فرامی‌گیرد و بدین ترتیب به ذلتی سخت‌تر از رنج شکست‌های دیگر دچار می‌گردد. کسی که برای وسسه‌ها آغوش می‌گشاید و در دام فریب‌های شیطان درمی‌غلتد، بی‌شک برخلاف کشش ذاتی روح عمل کرده است؛ روحی که خواهان بازگشت به اصل خویش و آرمیدن در جوار رحمت بی‌کران الاهی است.

راهکارها

یکی از عوامل وسسه‌پذیری و ضعف اراده، تسلیم نظر دیگران شدن و آنها را محور و معیار قرار دادن است. اگرچه عرف و رسوم اجتماعی نوعی انسجام و شفافیت در زندگی پدید می‌آورد، در موارد بسیاری نیز هنجارهای اجتماعی برآمده از نفسانیات، فرد را از خود بیگانه می‌سازد. زندگی براساس خواسته‌ها و ارزش‌های دیگران سبب می‌شود انسان استعدادها و مواهب خویش را کشف نکند و از خود فاصله گیرد.

خودفراموشی نیز عاملی است که وسسه را در انسان برمی‌انگیزاند و موجب شکست عقل می‌گردد. تمایلاتی در انسان وجود دارد که انسان را به رفتارهای تداوم‌بخش زندگی فرامی‌خواند؛ مانند لذت خوردن و نوشیدن برای بقای نفس، لذت جنسی برای ادامه نسل و مال‌دوستی برای انجام فعالیت‌های اجتماعی. اما گاه این لذت‌های مجازی به جای لذت‌های راستین و اصیل می‌نشینند و انسان برای دست‌یابی به آنها به تمتعات پوچ روی می‌آورد.

بنابراین نفس اولین دشمن فریبکار در درون آدمی است که برای غلبه بر آن باید خود را شناخت و کانون معرفت درون را شکوفا نمود تا وسوسه بر اراده، و اوهام بر اندیشه پیروز نگردد.

به یادآوردن پاره‌ای از دانسته‌ها برای غلبه بر وسوسه‌های نفس بسیار مفید است؛ از جمله یادآوری عاقبت پیروی از وسوسه‌ها و اینکه شیطان دشمن قسم‌خوردگانی است که در هر سو دامی برایش گستردگ است و نیز یادآوری اینکه صبر بر این وسوسه از صبر بر ناخشنودی و دوری از رحمت پروردگار سهل‌تر است. بی‌گمان این تذکرات چشم‌دل را باز و آدمی را در مقابل وسوسه‌ها مقاوم می‌کند.

چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد، [خدا را] به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند.^۱

افزون بر یادآوری ذهنی، ذکر زبانی نیز در رفع وسوسه‌ها مؤثر است. معمولاً زبان چیزی می‌گوید که ذهن به آن مشغول است، از این‌رو لغزش‌های زبانی، ذهنیت افراد را می‌نمایاند.^۲ از این سو آنچه به زبان می‌آید نیز ذهن را می‌سازد و در آن اثر می‌گذارد. درواقع ذکر خدا پراکندگی ذهنی را فرومی‌شود. جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام درباره وسوسه و راه مقابله با آن پرسید. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: ذکر لا اله الا الله بگو. جمیل می‌گوید: از آن پس هرگاه در دلم وسوسه‌ای راه می‌یافت، لا اله الا الله می‌گفتم و فوراً دلم از بند آن وسوسه رها می‌شد.^۳ از جمله راه‌های مقابله با وسوسه، جایگزینی است. ذهن انسان خلاق است و همواره مشغول آفرینش صورت‌های گوناگون و نوبه‌نو است. برای اینکه ذهن به وسوسه‌ها نگراید، باید آن را در امور پاک به کار گرفت. اندیشه در اموری چون آفرینش و فعل خدا و کمالات و صفات او، زندگی ابدی، مرگ و عالم برزخ، مجال نفوذ وسوسه‌ها را تنگ می‌کند و موجب می‌شود روح انسان به تدریج از پلیدی‌ها فاصله گیرد.

۱. «إِنَّ الَّذِينَ أَنْفَوُا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (اعراف: ۷) (.۲۰۱).

۲. امام علی علیه السلام فرمود: «مَا أَخْمَرَ أَحَدًا شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَّاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۲۴.

امام خمینی فلسفه در این باره می‌نویسد:

انسان مجاهد که در صدد اصلاح خود برآمده و می‌خواهد باطن را صفائی دهد و از جنود ابلیس خالی کند، باید زمام خیال را در دست گیرد و نگذارد هرجا می‌خواهد، پرواز کند و مانع شود از اینکه خیال‌های فاسد باطل برای او پیش آید؛ از قبیل خیال معاصی و شیطنت. همیشه خیال خود را متوجه امور شریفه کند و این اگرچه در اول امر قدری مشکل به نظر می‌رسد و شیطان و جنودش آن را به نظر بزرگ جلوه می‌دهند، ولی با قدری مراقبت و مواضع امر سهل می‌شود.^۱

برای تقویت هریک از قوای نفس باید از آن کار کشید. مثلاً برای تقویت بازو باید ورزش نمود؛ برای تقویت حافظه باید بسیار حفظ کرد و برای تقویت دقت باید دقت بسیار ورزید. به همین ترتیب برای تقویت اراده نیز می‌باید زیاد اراده کرد. وقتی در معرض انتخاب‌های گوناگون قرار می‌گیریم و خواسته‌های نفسانی، ما را به خود فرامی‌خواند، امکان و میدان مبارزه فراهم می‌گردد و مجالی برای تقویت اراده پدید می‌آید. این فرصت را باید مغتنم شناخت تا اراده انسانی ما فزونی یابد.

یکی از عوامل مهم تسلیم شدن در برابر وسوسه‌ها، موقعیت‌های آسوده است. بی‌تردید باقی ماندن در این محیط‌ها و همراهی با افراد خطاکار ایمنی فرد را در برابر شیطان از بین می‌برد و او را ضربه‌پذیر می‌سازد. کسی که این‌گونه در معرض تهدید قرار می‌گیرد، پیش از آنکه از روش‌های دیگر استفاده کند، باید جایگاهش را تغییر دهد تا آن روش‌ها کارآیی داشته باشد. سرانجام اینکه، برای مهار وسوسه‌ها – مانند هر کار دیگری – سزاوار است به خدا و رسول او و خاندان پاکش تمسک جست.

ج) زیاده‌خواهی

انسان برای حفظ و تداوم زندگی نیازهایی دارد که باید در جهت ارضای آنها بیندیشد و تلاش کند. اما اگر این احساس نیاز از مرزهای واقعیت بگذرد و به عالم اوهام راه یابد، به زیاده‌خواهی بدل می‌گردد. حرص، احساس نیاز موهوم و کوشش در جهت رفع آن است. در حرص ورزی

۱. روح الله موسوی خمینی، چهل حديث، ص ۱۷.

منطق رعایت نیاز برهم می‌ریزد و فرد بدون توجه به نیاز خود، زیاده‌خواهی می‌کند. نیازهای طبیعی آدمی محدود است و به سهولت برآورده می‌شود. اگر انسان به آنچه به او داده شده بسنده کند، برای او کافی است. اما گاه احساس نیاز، بازتاب روانی کاذب و صورتی بزرگ‌نمایی شده است که اگر فرد بخواهد آن را ارضاء کند، هرچه بکوشد، جز عطش اثری در پی ندارد. قناعت که در برابر حرص قرار دارد، به معنای پرهیز از نیازهای موهوم یا افراطی و بسنده کردن به دارایی موجود است. این فضیلت موجب می‌شود که فرد به آنچه ندارد، احساس نیاز نکند. غنای در نفس که در روایات بدان اشاره شده، همین قناعت است؛ بدین معنا که فرد با انباشت دارایی‌های خارجی غنی نمی‌شود، بلکه امری درونی او را به استغنا می‌رساند.

۱. بی‌نیازی را در نفس و وجودم قرار ده.

مفهوم طمع نیز به حرص نزدیک است. طمع یعنی چشم دوختن به دارایی دیگران و سپس احساس نیاز کردن. بدین‌سان مفهوم طمع اخص از مفهوم حرص است؛ چراکه زیاده‌خواهی، احساس نیازی است که در مورد برخورداری‌ها و دارایی دیگران پدید می‌آید. در مقابل طمع، بی‌نیازی از مردم (استغناء عن الناس) قرار دارد که از ملزمات قناعت به شمار می‌آید. بنابراین ممکن است کسی از طمع پاک گردد، اما هنوز حريص باشد.

از طمع پست‌تر و تنگ‌نظرانه‌تر این است که فرد به آنچه دیگران دارند، حرص می‌ورزد، اما نه برای نفع خود، بلکه از آن‌رو که دیگران محروم شوند. در این حالت شخص دچار حسد می‌شود که خود شاخه‌ای از حرص است.

پیامدها

فقر و نیازمندی بیش از آنکه واقعیتی عینی باشد، یک احساس است. اگر این احساس نیاز با توانایی و امکانات شخص هماهنگ باشد، پیگیری آن اشکالی ندارد، اما فراتر از آن به حرص بدل می‌گردد و بهجای رفاه نسبی، فقر نسبی پدید می‌آید. بدین‌سان، حرص اساس احساس فقر و نداری است و پلیدی‌های دیگر را در پی می‌آورد.^۱ شخص حريص همواره خود را با امکاناتی

۱. وَاجْعَلْ غَنَائِي فِي نَفْسِي. (محمد بن یعقوب کلینی، الکائمه، ج ۲، ص ۵۷۸.)

۲. الحِرْصُ رَأْسُ الْفَقْرِ وَ أَسْ الشَّرِّ: (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحکم و درر الكلم، ج ۱، ص ۶۴۹.)

که در دسترس او نیست، می‌نگرد و از این فقر و ناداری رنج می‌برد.^۱ پیامبر ﷺ فرمود:

فرزند آدم اگر دو دشت طلا داشته باشد، سومی آنها را می‌خواهد.^۲

از آنجا که شخص حریص پیوسته در نیاز است و نیاز نیز همواره رنج‌آور، ثمره حرص، رنج و عذابی است بی‌پایان.^۳

بدین ترتیب حرص‌ورزی انسان را ناراضی و رنجور می‌سازد. آنگاه ممکن است در صدد یافتن مقصیر برآید و این محنت را به گردن خدا نهاده، او را ستمگر، بی‌حکمت، فاقد رحمت و محکوم انگارد، یا اساساً او را انکار، و جهانی چنین تیره و بی‌سامان را زاییده تصادفی کور قلمداد کند.^۴

نیازمندی برآمده از حرص اضطرار ایجاد می‌کند و انسان را وامی دارد تا برای دست‌یابی به تمناهای خود به هر کاری دست زند، یا هر رذیلتی را بپذیرد. هنگامی که نیازهای حقیقی ارزش‌ها را از یاد می‌برد، چگونه با نیازهای فزاینده حرص‌انگیز پاییندی به اخلاق برجای خواهد ماند؟^۵ گذشته از این، وقتی برخورداری از دنیا نهایت آرزوی شخص باشد، نظام ارزش‌های او دگرگون می‌شود و اخلاق خوب و رفتار درست به‌گونه‌ای تفسیر می‌گردد که به تأمین هرچه بیشتر دنیاطلبی بینجامد. در این صورت منش فرد به پستی می‌گراید، درحالی که می‌پنداشد نیک عمل می‌کند. بدین‌سان، حرص قدر انسان را فرومی‌کاهد.^۶

حریص بر دنیا همچون کرم ابریشم است که هرچه بیشتر بر گرد خود می‌پیچد، راه بیرون

۱. الحریص فقیرُ و لو ملک الدنيا بمحاذیرها. (همان، ح ۶۶۳۰.)

۲. لو كان لابن آدم و اديان من ذهب لابتغي وراءهما ثالثاً و لا يعلأ جوف ابن آدم آلا التراب و يتوب الله على من تاب. (مسعود بن عیسیٰ ورام، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر (مجموعه ورام)، ج ۱ ص ۱۶۳.)

۳. ثمرة الحرص العنا، (عبدالواحد تمیمی‌آمدی)، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۵۹۳؛ ثمرة الحرص النصب. (همان، ح ۶۵۹۴)؛ الحرص عناء مؤبد. (همان، ح ۶۵۹۰.)

۴. الحرص يفسد الإيقان. (همان، ح ۶۶۳۷.)

۵. الحرص موقعٌ في كثير [كبير] العيوب [= الذنوب]. (همان، ح ۶۶۳۹.)

۶. «يَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُخْسِبُونَ صُنْعًا». (کهف ۱۸): (۱۰۴.)

۷. الحرص ينقص قدر الرجل ولا يزيد في رزقه. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی)، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۶۶۲۸.)

شدنش دورتر و بسته‌تر می‌شود.^۱ اندوه برآمده از حرص برای از دست دادن دارایی‌ها نیست، بلکه برای به دست نیاوردن خواسته‌هایی است که هرگز پایان نمی‌پذیرد و فراموش نمی‌شود.^۲ بسیارند زیاده‌خواهان ناامید و کم‌خواهانی که روی ناامیدی را نمی‌بینند.

راهکارها

بی‌گمان خصلت حرص، برآمده از بی‌اعتمادی به خداست؛ چنانکه امام علی علیه السلام فرمود:
همانا بخل و ترس و حرص، غرایز گوناگونی هستند که ریشه آنها بدگمانی به خدای بزرگ است.^۳

اعتماد به رزاقیت خدا ریشه حرص و طمع را می‌سوزاند. انسان مؤمن یقین دارد خداوند همان‌گونه که نیاز کنونی او را برآورده، حاجت آینده‌اش را نیز به موقع مرتفع می‌کند. به همین رو، وی غم روزی آینده خود را ندارد و حرص نمی‌ورزد.
از مهم‌ترین اسباب مبارزه با آزمندی، توجه به این حقیقت است که روزی انسان مقدر و معلوم است و حرص‌ورزیدن جز آنکه ارزش و منزلت شخص را فرومی‌شکند، در فزونی روزی تأثیری ندارد.^۴ البته بی‌شك برای تأمین معاش می‌باید اقدامی صورت گیرد، اما این اقدام نباید چنان بر گستره تلاش‌های آدمی سایه افکند که او را از سایر وظایف بازدارد.^۵
همچنین یاد مرگ، دنیا را در اندازه واقعی و با قدر و منزلت حقیقی در نظر می‌آورد. تصور

۱. مثل الحریص علی الدنیا كمثل دودة الفَزَّ، كلما ازدادت من الفَزَّ علی نفسها لفَّاً كان أبعد لها من الخروج حتى تموت غمًا. (محمد بن يعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳۴)

۲. کم من حریص خائب و محمل لم بخوب. (عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۶۶۴۱)

۳. فان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتى يجمعها سوء الظن بالله. (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۵۳)؛ علی الشک و قلة الثقة بالله مبني الحرص و الشح. (عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۱۰۷۰)؛ کیف یتخلص من عناء الحرص من لم یصدق توکله. (همان، ح ۳۸۸۹)

۴. الحرص لا يزيد في الرزق ولكن يذلُّ القدر. (همان، ح ۶۶۱۵)

۵. در بیانات امامان معصوم از این موضوع با عنوان «اجمال در طلب» یاد شده است چنانکه در روایتی می‌خوانیم: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ وَلَا يَحْمِلُ أَحَدُكُمْ أَسْتِيْطَاءً شَيْءٍ مِّنَ الرِّزْقِ إِنْ يَطْلُبْهُ بَغْرِ جَلَّهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ». (محمد بن يعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۷۴)

جدا شدن روح از بدن و این اندیشه که هرچه بیندوزی و لذت ببری، زمانی باید فروگذاری و بروی، انسان را نسبت به دنیا دلسرب می‌کند و در مقابل، شوق دیدار محبوب حقیقی را در دل و جان برمی‌انگیزاند. مرگ‌اندیشی نیازهای اساسی و حیاتی را می‌نمایاند و نیازهای وهمی را از میان می‌برد و قناعت را به ارungan می‌آورد. امام صادق علیه السلام فرمود:

کسی که صبح و شب کند، در حالی که بزرگترین دغدغه‌اش دنیاست، خدا فقر را در برابر دیدگانش نشانده، کارهایش را پراکنده و دشوار می‌سازد؛ درحالی که از دنیا غیر آنچه قسمت اوست، به او نمی‌رسد و کسی که صبح و شب را می‌گذراند، درحالی که بزرگترین دل مشغولی‌اش آخرت است، خدا بی‌نیازی را در دل او قرار داده، کارهای او را سامان می‌دهد.^۱

پرسش

۱. خودفریبی چیست و چه رابطه‌ای با خودفراموشی دارد؟
۲. پیامدهای خودفراموشی و راههای نجات از آن را به اختصار بیان کنید.
۳. چگونه می‌توان بر ضعف اراده تسلط یافت؟
۴. ریشه‌های زیاده‌خواهی و راه درمان آن را بیان کنید.
۵. چگونه زیاده‌خواهی موجب رنج انسان می‌شود؟

برای تأمل و پژوهش

۱. نقش مشغله و فراغت را در تسلط بر نفس بررسی کنید و میزان اهمیت اوقات فراغت و چگونگی مدیریت آن را با توجه به آموزه‌های اخلاقی اسلام بیان دارید.
۲. عوامل ضعف اخلاقی و موانع تقویت اراده را بر شمرید و مشکلات اخلاقی خود را با نظر به آن بررسی نمایید.

۱. مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالْدُّجْيَا أَكْبَرُ هُمَّهُ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقَرَيْنَ عَيْنَيْهِ وَشَتَّتَ أَمْرَهُ وَلَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّجْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ هُمَّهُ جَعَلَ اللَّهُ الْغَنَّى فِي قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ (همان، ص ۳۱۹)

فصل هشتم

بهبود رابطه با خود (اخلاق فردی حداقلی)

اهداف

- از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:
۱. خودشناسی را راه رسیدن به کمال و زمینه خداشناسی بداند.
 ۲. با راه‌های خودشناسی آشنا شود و آثار و پیامدهای آن را دریابد.
 ۳. موانع خودآگاهی را که همان موانع رسیدن به کمال است، بازشناسد.
 ۴. راه‌های مدیریت نفس را فراگیرد.
 ۵. آثار و فواید قناعت، مضرات زیاده‌خواهی و موانع رسیدن به فضیلت قناعت را دریابد.
 ۶. با فضیلت تقوا و عناصر و اقسام آن آشنا شود.

الف) خودآگاهی

برای موجودی که فطرتاً دارای حب ذات است و خود را دوست می‌دارد، کاملاً طبیعی است که به خود پردازد و در صدد شناختن کمالات خویش و راه رسیدن به آنها برآید. بنابراین درک ضرورت خودشناسی به دلیل پیچیده نیازی ندارد، بلکه غفلت از این حقیقت امری غیرطبیعی و انحراف‌آمیز است که باید علت آن جستجو شود و راه سلامت و نجات از آن شناخته گردد.

بدان که کلید معرفت خدای عزوجل معرفت نفس خویش است و برای این گفته‌اند: «من عرف نفسه فقد عرف رب». در جمله هیچ‌چیز به تو از تو نزدیک‌تر نیست. چون خود را نشناسی، دیگری را چون شناسی؟ و همانا گویی من خویشتن را همی‌شناسم، [اما] چنین شناختن، کلید معرفت حق را نشاید، که ستور از خویشتن همین شناسد

که تو از خویشتن، پس تو را حقیقت خود باید طلب کرد تا خود چه چیزی و از کجا آمدہای و کجا خواهی رفت و اندر این منزلگاه به چه کار آمدہای و تو را برای چه آفریده‌اند و سعادت تو چیست و در چیست و شقاوت تو چیست و در چیست؟^۱

از سویی دیگر، همه تلاش‌های آدمی برای تأمین منافع و مصالح خویش انجام می‌گیرد. بنابراین شناخت خود و کمالات نفس مقدم بر هر موضوعی است که بدون آن، همه تلاش‌ها بی‌پایه است. تأکید ادیان آسمانی و پیشوایان دینی و علمای اخلاق بر خودشناسی و به خود پرداختن، بیانگر همین حقیقت فطری و عقلی است.^۲

هرچه بر دانش شخص افزوده شود، اهتمامش به خود بیشتر می‌شود و در راه تربیت و اصلاح خود بیشتر می‌کوشد.^۳

پیامدها

کسی که هوس‌های خود را با فریب‌ها و کوتنه‌نگری‌هایش بشناسد و فطرت را با خیرخواهی و هدایتگری‌اش دریابد و روح را با قداست و لیاقت‌هایش کشف کند، مطامع نزدیک و گذرا را به بهای آرزوهای خردمندانه دنیوی نمی‌خرد. کسی که حجاب غفلت را دریده و از راه‌های توجه، نفخه‌الاهی بودن روح خود را عمیقاً باور کرده است، خویشتن را برای خلیفه خدا شدن بر روی زمین آماده می‌کند.

خودآگاهی درجات عالی از احساس سرور، امید و عزت‌نفس را پدید می‌آورد. درک وجود متعالی انسان و شناخت او در مقام خلیفه خدا، درون‌یابی اسماء و صفات پروردگار را میسر می‌سازد. وقتی آدمی روح خود را پرتوی از وجود مقدس الاهی می‌داند و رشوه‌ای از نامهای نیک و مؤثر را در خود می‌یابد، از نور و سرور لبریز می‌شود و با عشق و قدرت، همه خوشی‌ها و ناخوشی‌ها را می‌پذیرد.

۱. محمد بن محمد غزالی، کیمیای سعادت، ص ۴۸.

۲. بنگرید به: مرتضی مطهری، فطرت: همو، انسان کامل؛ حسن حسن‌زاده‌آملی، دروس معرفت نفس؛ محمد تقی مصباح‌یزدی، خودشناسی برای خودسازی.

۳. کلما ازداد علم الرجل زادت عنایته بنفسه و بذل في رياضتها و صلاحها جهد، (عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ج ۴۷۶۸).

از این برتر، خود را در پیوند با خدا دیدن و در محضر او یافتن است. زندگی درحالی که او با ماست، گویی آرمیدن در میان نور مطلق است. قلب چنین کسی با هیچ‌چیز به جنبش درنمی‌آید، مگر با یاد او. با یاد اوست که دلش می‌لرزد و خوفی آمیخته با امید، هیبتی همراه با محبت و شکوهی دلکش وجودش را فرامی‌گیرد. البته این تجارت والا خودآگاهی مراتبی دارد که هر کس به تناسب ظرفیتِ معرفتی خود آن را درمی‌یابد.

راهکارها

انسان هویتی الاهی دارد و ظرفیت‌های وجودی اش برای رسیدن به خدا و درک معرفت و عبودیت است. اگر این ظرفیت اساسی نادیده گرفته شود، در حقیقت آدمی اصل خویش را از یاد برد است. وقتی انسان خود را در پیوند با خدا شناخت، آنگاه جایگاه اصلی و ظرفیت‌های بنیادین خود را می‌شناسد و هماهنگ با ظرفیت‌ها و استعدادهای خویش تصمیم می‌گیرد و در جهت بهره‌وری از آنها عمل می‌کند.

همچنین تقوا و مهار هوس‌های سرکش نفس موجب رسیدن به خودآگاهی و رشد و کمال آن است. بنابراین ناپرهیزگاران اند که به خودفراموشی دچار می‌شوند؛ چنانکه در آیه‌ای می‌خوانیم:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا دارید و هر کسی باید بنگرد که برای فرد اداری خود^۱ از پیش چه فرستاده است، و [ابزار] از خدا بترسید. در حقیقت خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است، و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [آنرا] آنان را دچار خودفراموشی کرد. آنان همان نافرمانان اند.^۲

برپایه این آیه بی‌تقوایی موجب خدافراموشی و درنتیجه خودفراموشی است. به بیانی دیگر، تقوا سبب یاد خدا و رسیدن به خودآگاهی است. درواقع ذکر و یاد خدا تنها با تقوا مؤثر است و به بصیرت و آگاهی می‌انجامد:

در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد، [خدا را] به یاد آورند و بمناگاه بینا شوند.^۲

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا تَنْهَىُ اللَّهُ وَلَا يَنْتَهُنَّ أَنفُسُهُمْ مَا قَدَّمُتُ لِغَدٍ وَأَنَّمَا إِنَّمَا خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر(۵۹): ۱۸ و ۱۹).

۲. «إِنَّ الَّذِينَ آتَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبَصِّرُونَ» (اعراف(۷): ۲۰۱).

غفلت و سرگرم شدن به زندگی دنیا، از موانع اساسی خودآگاهی است. نیازهای متعدد بهویژه در زندگی‌های امروزی، دغدغه‌آفرین است و مانع درک خویش و تصور زندگی حقیقی و ابدی می‌گردد. بی‌شک مهار این عامل با اندیشه‌ورزی در حیات و آفرینش ممکن است؛ اندیشیدن در مسائلی نظیر اینکه جهان برای چه آفریده شده است؟ جایگاه انسان در آن چیست و اصولاً چگونه باید زندگی کرد؟

بنابراین با تفکر، غبار غفلت فرومی‌نشیند و درون آدمی زلال و شفاف می‌گردد و آنگاه است که او می‌تواند به خویش دسترسی یابد.

ب) انضباط روحی و مدیریت نفس

پیش‌تر گفتیم که نفس انسان دارای قوایی است. برای بهره‌مندی بهتر از ظرفیت‌های نفس باید این قوا و روابط میان آنها را به‌خوبی مدیریت کرد. اگر ستاره‌های فوتبال در یک تیم جمع شوند، ولی آرایش میان آنها و برنامه همکاری جمعی آنان کامل نباشد، معلوم نیست که آن تیم به موفقیت دست یابد. برای مدیریت نفس نیز می‌باید خود و نیروهای درونی‌مان و موانع و آسیب‌های حرکت را بشناسیم و هریک از قوا را به‌نیکی مهار کرده، متناسب و به‌موقع به کار گیریم و از دخالت بیجای قوا در حیطه یکدیگر جلوگیری کنیم. برای مثال، نباید اجازه دهیم احساسات تند یا انفعالات نفسانی در قوه عاقله تأثیر نهند و عواطف در قضاوت‌ها راه یابند، بلکه باید هریک از تمایلات را در مجرای درست خود قرار دهیم. بدین ترتیب میزان بهره‌وری و کارآمدی هریک از قوا با چیش و شرایط خاص فزونی می‌یابد.

رسیدن به مقصد عالی حیات بی‌شک با دشواری‌هایی روبروست؛ بدین بیان که از درون، همه صفات پلید و خصلت‌های ناموزون و از برون نیز همه نابسامانی‌های دنیایی موانعی را می‌آفرینند. از سویی انگیزه‌های انحطاط‌آفرین درونی مانند تنبی، سهل‌انگاری، خودپرستی، غرور، حرص، تن‌آسایی، ریاست‌طلبی، شهرت‌خواهی، هوس‌های جنسی و مال‌افزایی و از دیگر سو شرایط نامساعد و جهت‌گیری‌های جبری که بر اثر شکل‌ها و نظام‌های اجتماعی بر آدمیان تحمل می‌شود، هریک به‌نوعی فرد را از انجام تکالیف سازنده‌اش (چه فردی و چه عمومی) بازمی‌دارند. عبور از این موانع بیرونی و درونی نیازمند سه گام است:

۱. برنامه‌ریزی دقیق؛

۲. اجرای صحیح که خود هماهنگی حداکثری تمامی ظرفیت‌ها و بهره‌گیری حساب شده از همه توانمندی‌های وجودی را می‌طلبد؛

۳. همت و پایداری لازم برای پیگیری مقصود.

پیش‌تر نیز گفته شد که در فرهنگ اسلامی مفاهیم اخلاقی به نگاه توحیدی پیوند داده شده و با این صبغه الاهی، روح تازه‌ای یافته است. در ادبیات اخلاقی اسلام امتداد مدیریت نفس، فضیلت تقواست که در آن نفخه دینی دمیده شده است. تقوا قدرت حفظ خود و تسلط بر خویش^۱ است که در فارسی از آن به خودنگهداری و خویشن‌داری تعبیر می‌شود.^۲ تقوا نیرویی است که انسان را از کارهای زشت یا پیروی از خواسته‌های دل بازمی‌دارد. این واژه را می‌توان به ابزارهای فعالیت نفس نیز نسبت داد. مثلاً تقوای چشم قدرت نگهداری چشم، تقوای زبان تسلط بر فعالیت زبان، تقوای شکم توان نگهداری و مهار آن و تقوای ذهن نیز تسلط بر ذهن و بازداری آن از خیالات نابجاست.

در غالب آیات، واژه «تقوا» با نام «خدا» همراه شده و از انسان‌ها «تقوای الاهی»

خواسته شده است:

^۴ و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید.^۳ از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.

^۵ خدا را بپرستید و از او پروا بدارید.

۱. بنگرید به: حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ماده «وقی»؛ روح الله موسوی خمینی، چهل حدیث، ص ۶۰۶.

۲. خویشن‌داری در فارسی گاه معادل برداری و شکیبایی قرار می‌گیرد که مفهومی اخص از تقوا دارد، ولی به معنای عام نیز به کار می‌رود. معادل رایج تقوا در زبان فارسی پرهیزگاری است که چون توهین نوعی انزوا و کناره‌گیری اجتماعی را به دنبال دارد و نیز تناسب آن با ریشه لغوی تقوا به خوبی روشن نیست، از ذکر آن چشم‌پوشی شده است. گاه در ترجمه، تقوا و مشتقات آن را «ترس» نیز معنا می‌کند، اما باید دانست «ترس» از مبادی و مقدمات تقوا و «پرهیزگاری» نیز از لوازم آن است، نه خود آن.

۳. «وَأَنْقُوا اللَّهَ لَعْلَكُمْ تُثْلِحُونَ». (آل عمران(۳): ۲۰۰)

۴. «فَاقْتُلُوا اللَّهَ وَأَطْبِعُونِي». (شعراء(۲۶): ۱۰۸)

۵. «أَغْبَدُوا اللَّهَ وَأَنْقُودُ». (عنکبوت(۲۹): ۱۶)

این آیات هدف و غایت کنترل نفس و خویشن‌داری را بیان می‌کند؛ بدین معنا که تقوای مورد نظر قرآن تسلط بر خویش و مدیریت جان است، آنگاه که نفس آدمی او را به خواهش‌های پست می‌خواند:

و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس [آخود] را از هوس بازداشت، پس جایگاه او همان بهشت است.^۱

بنابراین تقوا در فرهنگ قرآن دو عنصر اساسی دارد: یکی تسلط بر خود و دیگری ملاحظه حضور خدا. کسی که بر خویش تسلط دارد، برای حرکت با مانع کمتری روبروست و اگر حرکت به سوی خدا باشد، بسیار ساده‌تر پیش خواهد رفت.

درواقع تقوا بر دو قسم است: تقوای پیش از ایمان و تقوای پس از ایمان. تقوای پیشین به معنای کنترل نفس و انضباط روحی است و تقوای پسین نیز به معنای خداپرواپی و خویشن‌بانی. تقوایی که مبدأ و مقصد آن خداست، از اعتقاد به خدا برخاسته و به قصد رضای او شکل می‌گیرد. اگر کسی تقوای عام و انضباط روحی نداشته باشد، بی‌گمان از هدایت خدا بهره‌مند نمی‌شود و قابلیت جذب نور الاهی را نخواهد داشت:

این است کتابی که در [حقانیت] آن تردیدی نیست [او] مایه هدایت تقوای پیشگان است.^۲

پیامدها

با اداره صحیح توانمندی‌ها و ظرفیت‌های وجودی و با پایداری، انسان در فراز و فرود راه بازنمی‌ایستد. تسلط بر خود و توان مهار تمایلات معارض، تنش‌ها و سستی‌ها را از میان برミ‌دارد و امکان رسیدن به اهداف و آرمان‌ها را فزونی می‌بخشد.

به هنگام وسوسه نفس دو لذت پیش‌روی آدمی است: لذتی محدود و زودیاب که به سرعت از بین می‌رود و نیز کامیابی بلندمدتی که لذتی پایدار درپی دارد. وسوسه نفس، به

۱. «وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهُوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى». (نازعات: ۷۹ و ۴۰)

۲. «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَبَّ فِيهِ هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ». (بقره: ۲)؛ بنگرید به: محمدحسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۴۴. مرحوم علامه ذیل عبارت «هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ» به روشنی توضیح می‌دهد که تقوای پیش از ایمان که شرط هدایت‌پذیری است، چیزی جز انضباط روحی و قدرت بر مدیریت شخصیت نیست.

لذت زودیاب و زودگذر فرامیخواند و قدرت اراده، امکان انتخاب صحیح و بهرهمندی از لذت بزرگتر و پایدارتر را فراهم میآورد. امام صادق علیه السلام در مقایسه شخصیت لذت طلب و شخصیت اخلاقی که از مدیریت نفس برخوردار است، چنین فرمود:

چه بسا صبری که لذت درازی باقی گذارد و چه بسا ساعتی لذت و کامیابی که اندوه درازی پدید آورد.^۱

در نبرد میان وسوسه‌ها و هوس‌ها از یک سو و آرمان‌های متعالی از سوی دیگر، رفتار و اندیشه فردی که گرفتار آشفتگی و نابسامانی است، هر ساعت به سویی می‌رود. در این وضعیت نیروهای انسان پراکنده شده و تحلیل می‌باید و درنتیجه در فرد، سستی و افسردگی و ناتوانی پدید می‌آید. با مدیریت نفس و مهار امیال سرکش و هوس‌های گذرا، نیروهای انسان متمرکز شده و فرد در رسیدن به هدف موفق‌تر خواهد بود. بدین ترتیب سطح نیرومندی و سرزندگی نیز فزونی می‌یابد:

نیرومندترین مردم کسی است که بر خود تسلط بیشتری دارد.^۲

هرچه آدمی در مقابل درخواست نفس توانمندتر باشد، بهره افزون‌تری از ارزش و کرامت دارد، اما مشروط بر اینکه ترک خواهش‌های نفسانی برای اجرای خواسته خدا انجام گیرد:

ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.^۳

و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید.^۴

rstگاری و نجات به عنوان مهم‌ترین دغدغه انسان دین ورز، تنها با رعایت تقوا

۱. کم من صبر ساعت قد اورث فرحا طویلا، و کم من لذة ساعت قد اورث حزنا طویلا. (محمد بن حسن طوسی، الامالی، ص ۱۵۳)

۲. أقوى الناس أعظمهم سلطاناً على نفسه. (عبد الواحد تميمي أمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۴۷۱۷)

۳. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَمُّ». (حجرات ۴۹: ۱۳)

۴. «وَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (آل عمران ۳: ۲۰۰)

«فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى». (نازعات ۷۹: ۴۰ و ۴۱)

حاصل شدنی است:

^۱ مسلمًا پرهیزگاران را رستگاری است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

تقوای غایتی است که آن کس که آن را دنبال کند، هلاک نمی شود و آن کس که بدان عمل کند، پشیمان نگردد؛ زیرا آنها که رسته‌اند، به وسیله تقوای رسته‌اند، و آنان که زیان کرده‌اند، با معصیت زیان کرده‌اند.^۲

بهشت برین که اوصاف آن در قرآن کریم آمده،^۳ پاداشی است که خدا به اهل تقوای می‌دهد. ایمنی از عذاب و اندوه روز قیامت نیز سعادتی است که به متقین و عده داده شده است.

^۴ برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان باستان‌های پرناز و نعمت است.

پس هرکس به پرهیزگاری و صلاح گراید، نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوه‌گین می‌شوند.^۵

بندگان خودنگهدار و تقوای پیشه در این دنیا مشمول دوگونه هدایت‌اند: نخست هدایتی پیش از تقوای که محصول فطرت سليم آنها است و دیگر هدایت پسینی که شکرانه تقوای آنان است.^۶

راهکارها

مدیریت نفس، مهار کردن و سامان دادن انگیزه‌ها، تمایلات و رفتارهای تنها براساس

۱. «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَارِضاً». (نبلٰ: ۷۸؛ بقرهٰ: ۲؛ ۵)

۲. التقوى غایة لا يهلك من تبعها ولا يندم من يعلم بها، لأن بالتفوى فاز الفائزون، وبالمعصية خسر الخاسرون. (حسن بن شعبه حرانى، تحف العقول، ص ۱۶۴)

۳. برای نمونه بنگرید به: توبهٰ(۹)؛ یونس(۱۰)؛ ۹؛ رعد(۱۳)؛ ۳۵؛ نحل(۱۶)؛ ۳۱؛ کهف(۱۸)؛ ۳۱ و ۱۰۷؛ مريم(۱۹)؛ ۶۳؛ شعرا(۲۶)؛ ۹؛ عنکبوت(۲۹)؛ ۵۸؛ یس(۳۶)؛ ۵۵.

۴. «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ الْتَّعْيِمِ». (قلمٰ: ۶۸؛ ۳۴)؛ نیز بنگرید به: آل عمران(۳)؛ ۱۲۳؛ حجر(۱۵)؛ ۴۵؛ نحل(۱۶)؛ ۳۰ و ۳۱؛ زخرف(۴۳)؛ ۳۵؛ ق(۵۰)؛ ۳۱؛ ذاريات(۵۱)؛ ۱۵؛ طور(۵۲)؛ ۱۷؛ قمر(۵۴)؛ ۵۴ و ۵۵؛ مرسلات(۷۷)؛ ۴۱.

۵. «فَمَنْ أَتَقَى وَأَحْسَلَ حَلَّا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ». (اعرافٰ: ۷؛ ۳۵)

۶. محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۷ و ۴۸.

ضوابطی روشن می‌توان به مدیریت نفس همت گمارد و بدان نظم و سامان داد. در این صورت آشکار می‌شود کدام خواسته‌ها و گرایش‌ها صحیح است و کدام یک به زشتی امر می‌کند و کجا باید با آن مدارا نمود و در چه موردی باید با آن مخالفت ورزید. برنامه روشنی که مدیریت نفس باید براساس آن صورت گیرد، شریعت نام دارد.

شریعت تمرين نفس است.^۱

شریعت برنامه‌ای عملی به‌دست می‌دهد که در راستای رشد، هماهنگ با خواسته‌های متعالی و در تعارض با تمایلات بازدارنده و پست بشری تنظیم شده است. شریعت به انسان امکان می‌دهد که در میان گرایش‌های معارض داوری و گزینش کند.

خواسته‌های خلاف شریعت پرتگاه‌های خطرناکی است که باید از آن دوری گزید، اما سایر خواسته‌ها معمولاً مسیر شکوفایی و رشد را می‌نمایاند. درون انسان خواسته‌های متضادی وجود دارد که اگر موارد نادرست حذف شود، خواسته‌های خوب و سازنده باقی می‌مانند و می‌رویند. چنین کسی خیر و صلاح را به‌خوبی درک می‌کند و با شوق به سوی آن جذب می‌شود.^۲ اگر انضباط رفتاری و پایبندی به قانون مشخص وجود نداشته باشد، روح سرکش و عافیت‌جوی انسان از سنگینی عمل می‌گریزد، اما الگوی رفتاری منضبط و مشخص، انسان را از سردرگمی می‌رهاند.

ای بندگان خدا!! همانا بهترین و محبوب‌ترین بندۀ نزد خدا بندۀ‌ای است که خدا او را

^۳ در پیکار با نفس یاری داده است.

بی‌گمان عمل مداوم به واجبات و ترک حرام و مراقبه مستمر موجب پیدایش ملکه تقوا در روح انسان می‌گردد.^۴

۱. الشريعة رياضة النفس. (عبد الواحد تميمى أمدى، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۱۴۷۹).

۲. عند تحقیق الاخلاص تستیر البصائر. (همان، ح ۱۴۹۱).

۳. عباد الله! إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادَ اللَّهِ إِلَيْهِ، عَبْدًا أَعْنَاهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ. (نهج البلاغة، خطبه ۸۷).

۴. بِرَأْيِ نَمُونَهِ بَنْجَرِيدَ بَهْ: بَقْرَهُ (۲): ۱۷۹، ۱۸۳ و ۱۸۷؛ آل عمران (۳): ۱۳۳ و ۱۳۴؛ انعام (۶): ۱۵۳؛ اعراف (۷): ۱۵۶؛ روم (۳۰): ۳۱.

ج) قناعت

گفته شد که انسان طبیعتاً بی‌نهایت‌جو و زیاده‌خواه است و به حد خاصی رضایت نمی‌دهد. این ویژگی موجب می‌شود آدمی در تلاش دائم برای یافتن کمالات بیشتر باشد. برخلاف انتظار، دنیای مادی ظرفیت اراضی خواسته‌های بی‌کران انسان را ندارد و هرچه او از نعمت‌های دنیوی بهره‌مندتر باشد، نیاز بیشتری احساس می‌کند. بی‌شک نمی‌توان تمام نعمت‌های دنیوی را به هرکس که خواهان آن است، عطا نمود، از این‌رو امکان اراضی نیاز مادی همه انسان‌ها وجود ندارد. آگاهی از این موضوع سبب می‌گردد آدمی این دنیا را برای اراضی نیاز خود شایسته نداند و با شناخت نیازهای حقیقی خود در پی اراضی صحیح آن برآید. اما از آنجا که هرگز نمی‌توان بدون پاره‌ای برخورداری‌ها به حیات ادامه داد، توجه به دنیا و نعمت‌های آن نیز باید مطمح‌نظر باشد.

و با آنچه خدایت داده، سرای آخرت را بجوى و سهم خود را از دنيا فراموش مکن.^۱

از جمع این دو موضوع می‌توان به این نتیجه عقلانی رسید که باید در زندگی دنیوی و تأمین مادیات به اندک رضایت داد و به رغم اهداف متعالی که در آن می‌باید همتی بلند و پایدار داشت، در زندگی مادی باید قناعت ورزید؛ بدین معنا که به دارایی موجود بسته نمود و از نیازهای موهم پرهیز کرد. بنابراین قناعت در ابتدا کنترل رفتار نیست، بلکه مهار نیازهای فرد را چنان می‌سازد که به آنچه ندارد و در دسترس او نیست ابتدا احساس نیاز نکند. نقطه مقابل قناعت حرص و طمع است که بدان خواهیم پرداخت.

پیامدها

قناعت و بسندگی، حسرت امور دست‌نیافتنی یا دور از دسترس را می‌زداید و اندوه تمنای نداشته‌ها را پایان می‌دهد.

کسی که قناعت ورزید، اندوه نمی‌برد.^۲

۱. «وَابْتَغْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارُ الْآخِرَةَ وَلَا تَشْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا». (قصص (۲۸): ۷۷)

۲. من قلع لم يفتم. (عبد الواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۹۰۸۴)

با قناعت نعمت‌های بزرگ خدا به چشم می‌آید و بزرگ شمرده می‌شود. شخص قانع به‌جای ناخشنودی و پریشانی، رضایت از خدا و شادمانی از زندگی را احساس می‌کند؛ چنانکه امام علی علیه السلام می‌فرماید:

قناعت سرفصل شادکامی و رضایت است.^۱

چون فرد داشته‌ها و یافته‌هایش را هدایایی از سوی خدا می‌داند، هر نعمت به ظاهر ساده و اندکی در نظر او عظمت می‌یابد. درواقع مقدار نعمت‌ها و برخورداری‌ها سطح لذت را ارتقا نمی‌دهد، بلکه چگونگی برخورد با نعمت‌هایست که کامروایی و بهره‌مندی از آنها را رقم می‌زند. امام علی علیه السلام فرمود:

شکرگزارترین مردم قانع‌ترین آنها، و ناسپاس‌ترین فرد در برابر نعمت‌ها آزمندترین آنهاست.^۲

قناعت ارزش نعمت‌هایی را که انسان از آن برخوردار است، به او می‌نمایاند و نیازهای موهوم و وسوسه‌های حرص‌برانگیز را می‌زداید. خداوند به حضرت داوود علیه السلام وحی فرمود:

بی‌نیازی را در قناعت قرار دادم، ولی مردم آن را در ثروت می‌جویند و نمی‌یابند.^۳

بی‌تردید اهل قناعت که نیاز خود را محدود کرده‌اند، زمینه ذلت و خفت خود را از میان برده‌اند؛ چنانکه در روایتی آمده است:

کسی که قناعت ورزد، از خواری تقاضا بی‌نیاز می‌شود.^۴

آنها به‌واقع بهره مقدر خدا را شادمان و خرسند برمی‌گیرند و بیش از آن را نمی‌طلبدند. در روایتی می‌خوانیم:

کسی که به سهمی که خدا برایش قرار داده بسته کند، از آفریدگان بی‌نیاز می‌شود.^۵

۱. القنوع عنوان الرضا. (همان، ح ۸۹۷۷)

۲. اشکر الناس اقتعهم و اکفرهم للنعم أجهشهم. (محمد بن محمد مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۰۴)

۳. وضع الفن في القناعه و هم يطلبونه في كثره المال فلا يجدونه. (ابن فهد حلی، عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۱۷۹)

۴. من قفع كفى مذلة الطلب. (عبد الواحد تميمى أمدى، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۹۰۲۱)

۵. من قفع بقسم الله استغنى عن الخلق. (همان، ح ۹۰۵۹)

بنابراین آنها به درخواست از مردم نیازی ندارند و عزتمندانه در کنار آنها زندگی می‌کنند،
بی‌آنکه به دارایی و توانایی آنها چشم بدوزنند.^۱
کسی که قناعت‌پیشه است، قطعاً عزتمند است.

امام حسین علیه السلام فرمود: «کسی که به اندازه می‌خواهد، بیهوده خود را به سختی و رنج
نمی‌اندازد»، بلکه آسوده و به اندازه کار می‌کند و با شوق کامل نیز آن را پی می‌گیرد.
همچنین تقویت روحیه قناعت، در غلبه بر نفس و مهار آن تأثیر بسزایی دارد. کسی که
بتواند قناعت را در خود تحقق بخشد، زمام نفس را در دست می‌گیرد و به سهولت می‌تواند
دیگر امور خود را سامان بخشد.^۲ چنانکه می‌دانیم، دنیا رأس همه خطایا و حرص و طمع نیز
ریشه دنیاجویی است. بی‌گمان با قناعت است که رابطه با دنیا می‌گسلد و عقل بر هوس‌ها
غلبه می‌یابد. از آثار اخروی قناعت نیز سبکی حساب است. رسول خدا علیه السلام می‌فرماید:

به آنچه داده شده‌ای، قانع باش تا حساب بر تو سهل و سبک گردد.^۳

آن که با معاش اندکی از خدا راضی می‌شود، خدا هم به عمل ناچیز او رضایت می‌دهد.^۴

راهکارها

یکی از راه‌های اثربخش دست‌یابی به مکارم اخلاقی که به‌ویژه در قناعت برآن تأکید رفته،
تحمیل به نفس است. امام علی علیه السلام فرمود:

کسی که خود را به قناعت بزند، یا قناعت را به خود تحمیل کند، قانع می‌شود.^۵

رفتار بر روح تأثیر می‌نهد، همان‌گونه که روحیات نیز در ظاهر و رفتار جلوه‌گر می‌شود.

۱. قد عز من قنع. (همان، ح ۹۰۱۸).

۲. اعون شيء على صلاح النفس القناعه. (همان، ح ۸۹۸۴).

۳. اقنع بما أöttينه يخف عليك الحساب. (حسن بن محمد دیلمی، اعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۳۴۴)

۴. من رضي من الله باليسير من المعاش رضي الله منه باليسير من العمل. (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲ ص ۱۳۸)

۵. من تقعّع قنع. (عبدالواحد تمیمی امدى، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۹۰۸۳)

بنابراین رفتار قناعت‌ورزانه اگرچه از روی تکلف و تحمیل باشد، به تدریج منش فرد را تغییر می‌دهد.

روش دیگر جایگزینی است. هرگاه خواسته‌های دیگر را به جای خواسته‌های دنیوی بنشانیم، قناعت نیز آسان می‌گردد. در روایتی چنین آمده است:

کسی که به نعمت‌های زندگی آخرت روی آورد، به اندکی از دنیا قناعت می‌ورزد.^۱

هنگامی که انسان به نعمت‌های برتر و پایدار آخرت می‌اندیشد، هوس بهره‌مندی از دنیا در دلش فرو می‌کاهد و در وجودش اشتیاق به زندگی پاک و پایدار پس از مرگ شعله می‌کشد. در این حال دنیا با همه زیبایی و فریبندگی رنگ می‌بازد و از نظر می‌افتد. ریشه قناعت، عفت و خودداری است. کسی که می‌تواند شهوات و خواسته‌های نفسانی خویش را لجام زند، نیازمندی کمتری احساس می‌کند. بنابراین برای رسیدن به قناعت می‌باید «عفت» را تقویت نمود. از این‌رو، هرچه شخص در برابر خواسته‌هایش آرام‌تر و خوددارتر باشد، نسبت به دارایی‌های این جهانی قانع‌تر خواهد بود:

قناعت و بسندگی به اندازه عفت است.^۲

یکی از موانع اساسی قناعت‌ورزی، ارتباط و نشست و برخاست با افراد پرخرج است. همنشینی با ثروتمندان شادخوار سبب کوچک شمردن نعمت‌ها می‌شود و محدوده نیازهای فرد را می‌گسترد. بنابراین بهتر است چنین روابطی محدود گردد و اگر هم به سبب ملاحظاتی (مانند ضرورت صله‌رحم) ممکن نباشد، برای جبران آن باید با مستمندان و محروم‌مان ارتباط بیشتری یافت.

نکته دیگر اینکه حرص‌ورزی و احساس نیاز نوعاً بهجهت ترس از آینده و نیازهای فرد است تا مبادا در روزگار پیری یا بر اثر رویدادی خاص مشکلی پدید نیاید. در این موارد باید دانست روزی هر روز برای همان روز قرار داده شده و خدایی که رزق آفریدگان را تا به امروز

۱. من رغب في نعيم الآخرة قمع بيسير الدنيا. (همان، ح ۲۶۷۳).

۲. على قدر العفة تكون القناعه. (همان، ح ۹۰۶۸).

رسانده، از این پس نیز آنها را رهای خواهد کرد. بنابراین اگر آدمی به اندازه توان خود بکوشد، روزی اش به موقع خواهد رسید و لازم نیست خود را از لذت و آرامش قناعت و برکت شکرگزاری محروم کند و به رنج حرص‌ورزی و اندوه زیاده‌خواهی تن دهد.

غم روزی فردا را مخور؛^۱ زیرا خدای متعال در هر روز تازه‌ای آنچه برای تو مقدر است،

^۲ به تو می‌دهد.

پرسش

۱. ضرورت خودشناسی را از منظر اسلام تبیین نمایید.
۲. چه رابطه‌ای بین معرفت نفس و خداشناسی وجود دارد؟
۳. خودآگاهی را توضیح دهید و موانع آن را برشمرید.
۴. مدیریت نفس را تعریف کنید و بنیان نمایید چه نکاتی را باید در مدیریت نفس مطمئن نظر داشت؟
۵. تقوا را تعریف و اقسام آن را بیان کنید.
۶. راههای مؤثر در کسب مکارم اخلاق کدام‌اند؟

برای تأمل و پژوهش

۱. درباره نقش خودشناسی در پرورش فضایل اخلاقی تحقیق کنید.
۲. اگر قناعت موجب اکتفا به اندازه حاجت و مانع تلاش برای تحصیل ثروت بیشتر باشد، آیا مانعی برای رشد، شکوفایی و تولید بیشتر در جامعه نیست و در فرایند بالندگی و توسعه اجتماعی سبب عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی نمی‌گردد؟

۱. لا یهمنک رزق غد. (محمد بن علی بن بابویه‌قمی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۰۰.)
۲. ان الله تعالى سیوتیک فی کل غد جدید ما قسم لک. (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۹.)

فصل نهم

رابطه ایده‌آل با خود (اخلاق فردی حداقلی)

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. ضمن آشنایی با معنای حکمت و پاره‌ای از نشانه‌های آن، راه رسیدن به حکمت را دریابد.
۲. با شناخت فواید حکمت و موانع آن، پیش‌نیازهای شناختی و انگیزشی آن را تأمین کند.
۳. معنای عزت و کرامت نفس حقیقی را بشناسد و ضمن آشنایی با معیار تحصیل عزت نفس، از آن در تقویت کرامت نفس بهره گیرد.
۴. با فضیلت عفت آشنا شود و راههای رسیدن به آن را بیاموزد.
۵. تفاوت‌ها و نیازهای زن و مرد را بشناسد و اهمیت ساماندهی غریزه جنسی را دریابد.
۶. به جایگاه ویژه خود در هستی و همچنین به ارج و مقام انسان عزتمند در میان مردم و تأثیراتی که این افراد بر دیگران می‌گذارند، پی برد.
۷. از تأثیرات عفت بر شخصیت و آفات و تهدیدهای آن آگاهی یابد.

الف) حکمت

حکمت به معنای دانایی و فرزانگی است. دانشمندان اخلاق حکمت را دانایی تبدیل شده به توانایی دانسته. درک و شناختی که انسان را بر عمل کردن به بهترین شکل ممکن قادر می‌سازد و همچنین توانمندی عقل در هدایت و مهار نیروی شهوت و غصب را حکمت گویند؛

چنانکه در روایتی می‌خوانیم:

^۱ حکمت و شهوت در یک قلب با هم جمع نمی‌شوند.

حکمت و عقل با یکدیگر در تلازم‌اند. حکیم کسی است که از روی خرد (نه از سر هوسر) و با توجیه کامل (نه بی‌دلیل) کاری انجام می‌دهد و به همین جهت کار او محکم است. عقل نیز دو کاربرد دارد: یکی عقل نظری که بر اندیشه و قوه شناخت اطلاق می‌شود و دیگری عقل عملی که همان به کارگیری اندیشه و یافته‌هاست. بنابراین هر کس خلاف دانسته خود عمل می‌کند، کاری خلاف عقل کرده و عاقل نیست. جهل نیز در برابر عقل و دارای دو معناست: یکی نداشتن آگاهی و دیگری بی‌اثر گذاردن آن.^۲

از نشانه‌های حکمت این است که گفته‌ها با آرمان و اندیشه، مخالف نباشد و گفتار و

^۳ کردار نیز ناسازگار نباشد و آنچه نمی‌دانی، به زبان نیاوری.

با عمل و طهارت روح، نور حکمت در جان انسان تقویت می‌گردد و دل را سرشار می‌سازد. وقتی وارستگی و طهارت روح بیشتر شود، اندیشه بشری به دانش الاهی متصل می‌گردد و علم خدا در خرد انسان جریان می‌یابد و حکمت آشکار می‌شود.^۴ حکمت ایمانی دست در دست صفات عالی الاهی - انسانی، روح را متعالی می‌سازد و نفیس‌ترین صورت را برای فرد پدید می‌آورد.^۵

دانایی با پیوستن به عمل می‌بالد و توانا می‌شود. هرچه عمل بهتر شود، دانایی مؤثرتر و ژرف‌تر می‌گردد. بدین‌سان، حکمت محصول روش زندگی و خوب زیستن است. حکمت،

۱. لاتسكن الحكمة قلباً مع شهوه. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ج ۶۰۹.)

۲. در این گفتار امام علی شیخ جهل در معنای دوم به کار رفته است: «رب عالم قد قتلہ جھله». (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۷)

۳. من الحكمة أن... لا يخالف لسانك قلبك ولا قولك فعلك ولا تتكلّم فيما لا تعلم.... (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ج ۶۲۸)

۴. من خزانة الغيب تظاهر الحكمة. (همان، ج ۶۰۷.)

۵. الحكماء أشرف الناس أنفساً وأكثرهم صبراً وأسعهم عفواً وأسعهم أخلاقاً. (همان، ج ۶۲۸.)

استحکام علم الهامی به خوبی و بدی^۱ و نشستن آن در جان آدمی است تا از افراط و تفریط در نیروی شهوت و غصب ایمن ماند و بیهوده با تحریک اسباب موهوم برانگیخته نشود.

پیامدها

تعارضات میان آرمان و عملکرد، رفتار و گفتار، و اندیشه و سخن، منشأ ناآرامی و بی‌قراری است و حکمت این آشتگی‌ها را به سامان می‌آورد. دانایی و حکمت وجود انسان را می‌گسترد و هستی او را در مرتبه بالاتری قرار می‌دهد؛ آن‌گونه که مردم در مواجهه با حکیم، بزرگی و برتری او را در می‌یابند و خود را در برابر او کوچک می‌بینند.

^۲ کسی که به حکمت شناخته شده، چشم‌ها با وقار و هیبت به او می‌نگرند.

در وصیت لقمان به پرسش آمده:

حکمت را فرآگیر تا به شرافت رسی؛ چراکه حکمت دین را می‌نمایاند و بنده را نسبت به آزادمرد برتری می‌دهد و نیازمند را بر دara شرافت می‌بخشد و کوچک را بر بزرگ پیش می‌اندازد.^۳

در آیه‌ای می‌خوانیم:

اَخْدَا بِهِ هُرْكَسَ كَهْ بِخَوَاهِدِ، حَكْمَتِ مِيْ بِخَشَدِ وَ بِهِ هُرْكَسَ حَكْمَتِ دَادِهِ شَوَدِ، بِهِ يَقِينٌ^۴ خَيْرِيْ فَرَاوَانِ دَادِهِ شَدِهِ اَسْتِ.

راهکارها

حکمت حاصل شفافیت و زلالی دل است و در مقابل نیز شهوت و پی‌گیری هوس، کدورت و تیرگی دل می‌آورد. شهوت جان را پریشان می‌کند و آرامشی را که برای دریافت انوار آسمانی

۱. «فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ سِپْسَنْ پَلِيدَكَارِي وَپَرْهِيزَكَارِي اَشْ رَا بِهِ آنَ الْهَامَ كَرَد.» (شمس(۹۱):۸.)

۲. من عَرَفَ بِالْحَكْمَهِ لَحْظَتِهِ الْعَيْنَ بِالْوَقَارِ وَالْهَيْبَهِ. (محمد بن يعقوب کلینی، الکافی، ج ۸ ص ۲۳)

۳. تَعْلَمُ الْحَكْمَهِ تَشْرُفُ، إِنَّ الْحَكْمَهَ تَدْلُّ عَلَى الدِّينِ وَتُشَرِّفُ الْعَبْدَ عَلَى الْحَرَّ وَتَرْفَعُ الْمُسْكِنَ عَلَى الْفَنِيِّ وَتَقْدَمُ الصَّغِيرَ عَلَى الْكَبِيرِ. (حسن بن محمد دیلمی، اعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۹۳)

۴. «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.» (بقره(۲):۲۶۹)

لازم است، تباہ می سازد. امام علی علیہ السلام می فرماید:

^۱ بر شهوت غلبه کن تا حکمت برای تو کامل شود.

^۲ اول و آغاز حکمت، رها کردن لذت هاست.

دل بستگی به دنیا نیز جان انسان را ناآرام می سازد و زمینه رویندگی و بالندگی حکمت را از میان می برد. با زهد و دور نگاه داشتن دل از دنیاطلبی، قلب آدمی به بارگاه دانش الاهی تشرف می یابد و با حکمت آشنا می گردد.

کسی که در دنیا زهد پیشه سازد، خدا حکمت را در دلش ثابت می گرداند و زبانش را به آن گویا می سازد.^۳

اگرچه حکمت امری معنوی و روحانی است، زمینه های جسمی بسیار مؤثری در آن دخالت دارد. برای مثال، شکم پر نه تنها تن را سنگین و سست می کند، دل را نیز از بالندگی بازمی دارد و موجب کسالت می شود. در این حال بی شک توانی برای حکمت اندوزی و مجالی برای فرزانگی نمی ماند.^۴

دل هنگامی که شکم خالی است، حکمت را می پذیرد و در پری شکم از حکمت می گریزد.^۵

همچنین حکمت از آن کسی است که افتاده و متواضع باشد. کسی که خوبیش را در وهم و خیال، برتر از دیگران می پنداشد، فرصت بزرگ شدن حقیقی را با توهمندی و دروغ تباہ کرده و امکان شکوفایی راستین را از خود گرفته است.

حکمت دل های متواضع را آباد ساخته و قلب های متکبر و جبار را آباد نمی کند؛ زیرا

^۵ خدا متواضع را ابزار خرد قرار داده است.

۱. اغلب الشهود تکمل لک الحکمه. (عبدالواحد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الكلم، ج ۶۹۴۴)

۲. اول الحکمه ترك اللذات... . (همان، ج ۶۱۸).

۳. مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا أَتَبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بَهَا لِسَانَهُ . (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸.)

۴. القلب يتحمل الحکمه عند خلو البطن، القلب يمْحُ الحکمه عند امتلاء البطن. (مسعود بن عیسیٰ ورام، تنبیه الخواطر و نزهه النواخر (مجموعه ورام)، ج ۲، ص ۱۱۹)

۵. الحکمه تعمُّر في قلب المتواضع و لا تعمُر في قلب المتكبر الجبار. لأنَّ الله جعل التواضع آلَّة العقل. (حسن بن

ب) کرامت و عزت نفس

هر موجودی که کمالات لایق خود را داشته و از نقص و عیب به دور باشد، «کریم» خوانده می‌شود. بنابراین می‌توان کرامت انسان را ارزشمندی او دانست؛ بدین بیان که خداوند از سویی به او کمالات و نعمت‌هایی ویژه مانند عقل و اختیار داده و از دیگر سو استعدادها و قابلیت‌هایی برای رشد و تعالی معنوی در وجودش نهاده است؛ نعمت و قابلیت‌هایی که بسیاری از آفریدگان الاهی از آن بی‌بهره‌اند.

^۱ و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.

مرتبه‌ای از این کرامت و ارزشمندی، ذاتی است و میان همه افراد انسان مشترک است. اما انسان می‌تواند استعدادهایش را با اراده و اختیار شکوفا کند و مراتب بالاتری از ارزشمندی را به ظهور رساند. این مرتبه از کرامت، اکتسابی و حاصل مجاهدت است و از مسیر اخلاق می‌توان بدان دست یافت^۲ که به فرموده قرآن کریم عالی‌ترین درجات آن از آن متقین است:

^۳ ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شمامست.

کسی که گوهر ارزشمندی در اختیار دارد، از او سخت مراقبت می‌کند. هرچه ارزش دارایی بیشتر و توجه انسان به ارزش آن افزون‌تر باشد، مراقبت و هوشیاری او در صیانت از آن گوهر بیشتر خواهد بود؛ به ویژه آنکه بداند اگر این گوهر با شیوه‌ای صحیح در مسیر تراش قرار گیرد و صیقل یابد؛ ارزش آن چندین برابر می‌شود.

برای نگاهداری از این دارایی خدادادی باید خود را به صفتی آراست که در ادبیات دینی از آن به عزت تعبیر می‌شود. عزت به معنای صلابت، استواری و تسخیر نشدن است^۴ و چون شخص

شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۹۶)

۱. «وَلَقَدْ كَرِمَنَا بَنِي آدَمَ». (اسراء: ۱۷): (۷۰)

۲. الکرم اذا وُصِّفَ به الانسان فهو اسْمٌ لِلأَخْلَاقِ وَالْأَفْعَالِ الْمُحْمُودَةِ الَّتِي تَظَهَرُ مِنْهُ. (حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۰۷)

۳. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمْ». (حجرات: ۴۹): (۱۳)

۴. العزيز الذي يَقْهَرُ وَلَا يُقهَرُ؛ عزيز کسی است که غالب می‌شود، اما مغلوب نمی‌گردد. (حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۶۳)

عزیز از کرامت و ارزش وجودی اش صیانت می‌کند، به ارجمندی و شرافت متصف می‌گردد.^۱ انسان عزیز احساس ارزشمندی و سرفرازی می‌کند و هرگز خود را خوار و درمانده نمی‌یابد. از منظر قرآن کریم عزت واقعی تنها برای خداست.^۲ و هر که را بخواهد، از این عزت بهره‌مند می‌سازد.^۳ با بررسی آیات و روایات راه‌های بهره‌مندی از عزت الاهی را می‌توان در برخورداری انسان از ایمان و اخلاق حسنی یافت.

^۴

و عزت از آنِ خدا و از آنِ پیامبر او و از آنِ مؤمنان است.

برپایه روایات، برخی از صفات اخلاقی که موجب عزت نفس می‌گردد، بدین قرار است: تقوا، پایبندی به حق، صداقت، دوری از طمع، انصاف با مردم، پرهیز از آزار دیگران، گذشت، حفظ زبان، حلم، فروخوردن خشم، صبر بر مصیبت و قناعت.^۵ به بیانی دیگر، کسی که بر ابعاد حیوانی وجود خود غلبه می‌کند، عزت و کرامت را در خود متجلی می‌سازد.

پیامدها

برخورداری از کرامت نفس سبب می‌شود آدمی از تأثیر کامیابی‌ها و ناکامی‌ها فراتر رود و در اثر بی‌نیازی والا بی که در نفس خویش یافته، برتر از شادی‌های این جهان، سرور عظیم و آرامش بی‌کران درونی را درک کند. بدینجهت، اخلاق پژوهان عزت نفس را با بی‌اعتنایی در برابر امور ناگوار و شکست‌ناپذیری در مقابل مشکلات ملازم دانسته‌اند.

خودداری از کارهای فرومایه و یافتن جایگاه والا انسانی، بسیاری از اضطراب‌ها و نگرانی‌ها را از میان می‌برد. فرد اخلاقی با أعمال درست خود در هماهنگی کامل با اهداف بزرگ و نیازهای والا انسانی قرار می‌گیرد و احساس عظمت و آرامش می‌کند.

۱. در زبان و ادبیات فارسی عزت نفس به معنای ارجمندی، سرفرازی و شرافت آمده و عزیز به شخص محبوب، بزرگوار و محترم گفته می‌شود. (محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۲۲۹۸).

۲. «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا.» (یونس (۱۰): ۶۵).

۳. «قُلْ اللَّهُمَّ... تُعِزُّ مَنْ شَاءَ وَتُنْذِلُ مَنْ شَاءَ.» (آل عمران (۳): ۲۶)

۴. «وَلَلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ.» (منافقون (۶۳): ۸).

۵. بنگرید به: محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، احادیث بخش عزت.

برخورداری از عزت، احتمال موفقیت را فزونی می‌بخشد، و شادمانی عمیق و پایداری در جان آدمی ایجاد می‌کند. شادمانی برآمده از عزت به روش زندگی و کیفیت منش انسان مربوط بوده و به همین رو درون‌زاد، پایدار و عمیق است.

عزت دارای عامل سازنده خودتأثیری است که بنیاد خلاقیت را شکل می‌بخشد. هر کس آفریده‌ای منحصر به فرد است که ظرفیت‌های ویژه و استعدادهای متفاوتی دارد؛ تفاوت‌ها و ویژگی‌هایی که زندگی اجتماعی انسان‌ها را سامان می‌دهد. کسانی که از عزت نفس و خودتأثیری برخوردارند، عطیه الاهی خود را شناخته و با اشتیاق ابراز می‌دارند. در این میان، ایمان به خدای بخشنده خودتأثیری را تا سطح برخورداری از الطاف بی‌کران او ارتقا می‌دهد. خویشتن‌پذیری به ویژه آنگاه که با ایمان همراه باشد و از عجب و خودمحوری و هوسمداری پاک گردد، محبت دیگران را برمی‌انگیزاند. همخوانی اندیشه و اعمال و گفتار، شخص را به صورت انسانی آرمانی می‌نمایاند که روح هر انسانی شیفته اوست. انسان با عزت آن‌گونه که می‌اندیشد، سخن می‌گوید و همان‌گونه که سخن می‌گوید، زندگی می‌کند. این صداقت تحسین‌برانگیز هر دلی را به شوق می‌آورد و هر زبانی را به ستایش می‌گشاید.

افراد عزتمند آگاهانه زندگی می‌کنند و واقعیت‌ها را چنانکه هست می‌بینند و در قبال ناکامی‌ها نیز خود را مسئول دانسته، برای اصلاح امور و رسیدن به آرمان‌ها سخت می‌کوشند.

راهکارها

ایمان معیار برخورداری از کرامت و عزت است و هرچه این معیار رشد کند، عزت نفس بیشتر می‌گردد. با دقت در ماهیت ایمان درمی‌یابیم که ایمان دانشی عملی است و علوم عملی بر حسب قوت و ضعف انگیزه‌ها، شدت و ضعف می‌یابد.^۱ هرچه ایمان به خدا و معاد و پیامبران بیشتر شود، هستی انسان معنایی باشکوه‌تر می‌یابد؛ تا جایی که خود را به بهای ناچیز نمی‌فروشد و حتی سخت‌ترین دشواری‌ها را به سهولت برمی‌تابد. از این‌رو، علمای اخلاق عزتمندان را این‌گونه توصیف کرده‌اند:

تحقیر و تحلیل، تهی‌دستی و ثروت، صحت و بیماری و ستایش و نکوهش در نظر آنان

^۱. بنگرید به: محمدحسین طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۸.

^۱ یکسان است و از دگرگون شدن امور و احوال تأثیر نمی‌پذیرند.

بنابراین می‌توان با تقویت ایمان به مراتب برتری از عزت نفس رسید. بازگشت به خدا (توبه) و احساس تقرب به او، در حقیقت درک حضور منبع نامحدودی است که عزت را در

شالوده شخصیت می‌گستراند.

همان قدر که ایمان به خدای حکیم، اساس هدفمندی و زندگی حکیمانه را بنیان می‌نهاد، به همان مقدار خود را به جریان کور زندگی سپردن نیز انسان را عاجز و ذلیل می‌کند. بنابراین هدف‌گذاری در زندگی راه دیگری برای دست‌یابی به کرامت است. اگر هدف‌گذاری درستی صورت گیرد، معیاری برای سنجش رفتار و هماهنگی بین آرمان‌ها و اعمال به‌دست می‌آید و زندگی، پویا و جهت‌مند می‌گردد.

ج) عفت

هرگاه نیروی شهوت تحت فرمان عقل درآید، فضیلت عفت پدید می‌آید. البته بدیهی است که ترک شهوت از سر اضطرار، یا به سبب ناتوانی، یا بهجهت ترس از پیدایش ناخوشی‌ها، یا از بیم آگاهی مردم و ملامت ایشان، عفت نیست.

معمولًاً حیا و عفت معادل یکدیگر دانسته می‌شود، اما تفاوت دقیقی بین این دو وجود دارد. حیا به معنای عمل نکردن به خواهش‌های نفسانی بهجهت حضور بیتندهای باشур است. شخص باحیا هرگاه خود را در حضور دیگری ببیند، از هوسرانی و ارتکاب اعمال ناشایست می‌پرهیزد. ممکن است این ناظر، انسانی دیگر باشد و یا فرد، خدا را ناظر خویش ببیند و بدین‌رو جامه فاخر حیا بر تن کند. از این جهت حیا در گستره رابطه با دیگران یا ارتباط با خدا جای می‌گیرد و از قلمرو اخلاق فردی بیرون می‌رود.

صاحب عفت کسی است که با وجود سلامت قوا و آگاهی از کیفیت لذات و فراهم بودن اسباب و نبود موائع خارجی برای شهوت و لذات دنیوی، پا را از اطاعت شرع و عقل فراتر ننهند. مفهوم عفت معمولاً برای کنترل شهوت شکم و دامان به کار می‌رود. بهترین نمونه

۱. بنگرید به: محمدمهری نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۲۰.

برای این منظور، یوسف صدیق علیه است که در اوج قوای جوانی و در شرایطی مناسب دامان خود را نیالود و از مسیر تقوا خارج نشد.

غريزه جنسی نيريويي سركش در نهاد همه انسان‌هاست. هر مرد یا زنی به‌ويژه در ایام جوانی به جنس مخالف تمايل دارد و اين نشان‌دهنده سلامت دستگاه جسمی و روانی اوست. اين ميل در وجود آدمي تنها برای ادامه نسل نیست. انبوهی از نيازهای جسمی، روحی و روانی انسان در پرتو اين ميل تسکين و تکامل می‌پذيرد. لذت آنی ناشی از اين غريزه مهم‌ترین سبب نافرمانی آدمی از قانون، و کانون بسياری از انحرافات است. بنابراین رسيدگی به غريزه جنسی و سامان‌دهی آن اهمیت بسیار دارد.

نوع تمايل مرد و زن نيز با يكديگر تفاوت دارد. مرد زنی را دوست می‌دارد که او را پسندideh و برگزideh باشد و زن نيز مردی را دوست می‌دارد که ارزش او را درک كرده و دوستی خود را اعلام كرده باشد. مرد می‌خواهد خود زن را تصاحب نماید و در اختیار گیرد، ولی زن بر آن است تا دل مرد را مسخر کند.

متناسب با تفاوت تمایلات زنانه و مردانه، مصاديق عفاف نيز در زن و مرد متفاوت است؛ يعني آنچه مرد باید در برابرsh مقاومت کند، با چيزی که زن باید در برابرsh تاب آورد، تفاوت دارد. بدین معنا، ممکن است مرد از توجه و نگاه دیگران به اندازه زن لذت نبرد و ایستادگی او در مقابل اين شهوت به اندازه ایستادگی زن ارزش اخلاقی نداشته باشد؛ همان‌گونه که ایستادگی در مقابل شهوت جنسی برای زن نيز به اندازه مرد دشواری ندارد.

پيامدها

آدمی در جوانی احساس استقلال می‌کند و نیاز به محبت و محبوبیت را در وجود خود می‌یابد. او از کانون‌های محبت پیشین مانند پدر و مادر تا حدی می‌گسلد و به کانون عاطفی دیگری پناه می‌آورد. این وضعیت نوعی برانگیختگی و کشش فوق العاده به جنس مخالف در او ایجاد می‌کند. این ويژگی‌ها معمولاً موجب فشار روانی، تناقض‌های درونی و محیطی، سرخوردگی، کم‌کاری، بی‌نظمی و محدود شدن خلاقیت‌ها می‌گردد و سرآجحام نظام شخصیتی فرد را از هم می‌پاشد.

در مقابل اگر انسان بتواند توجه نفس به قوه جنسی را مهار کند، بسياری از انرژی‌های روانی اش آزاد می‌شود. حاصل چنین تلاشی بهداشت روانی، تمرکز حواس، عزت نفس، عدم

فرسایش قوای عاطفی و جنسی و آرامش خیال است. بنابراین عفت مهار نیروی درونی و پرهیز از هدر دادن آن با هر کشش و تمایل است. امام علی علیه السلام فرمود: «نتیجه عفت ایمنی است.»^۱

از هدر دادن آن بی عفتی یعنی خود را بدون ملاحظه در معرض تحریک شهوت قرار دادن. در این صورت غلبه لذت‌جویی و تجربه هیجان زیاد، زمینه‌های آرامیدگی روان را تضعیف می‌کند و رنج و فشاری مستمر را درپی می‌آورد. بنابراین کسی که آتش زیاده‌خواهی نفس را در جان خود فرومی‌نشاند و عفت می‌ورزد، احساس نیاز کمتری می‌کند و اندوه کمتری دارد و به آرامش و شادمانی ژرف‌تری می‌رسد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

^۲ ریشه خودداری و عفت، قناعت است و نتیجه آن کاهش اندوه.

تاکنون نظریه ناپوشیدگی زنان، مردان را بیش از زنان بهره‌مند و خرسند نموده است. هنگامی که فاصله میان دو چیز برداشته می‌شود، حق آزادی و حیات بیشتر نصیب کسی می‌گردد که زورمندتر است و کسی بیشتر متضرر می‌گردد که شکننده‌تر است. بر این بنیاد، زنان از حیث ساختار جسمی، عاطفی و اجتماعی به مراتب شکننده‌گی بیشتری دارند و به همین‌رو به حمایت و مراقبت بیشتری نیازمندند.^۳

در روابط انسانی نیز هرچه فرد کمتر در دسترس باشد، جالب‌تر و خواستنی‌تر خواهد شد. محبوبیت نتیجه طبیعی خودداری است، از این‌رو هرچه از یک سو منع بیشتر شود، میل و محبت در سوی دیگر فزونی می‌یابد. به همین دلیل، خداوند عزت را با عفت آمیخته و زیبایی را با حیا آراسته و نیکو ساخته است. بنابراین هر گوهری که دست‌نیافتنی‌تر باشد، خیال‌انگیزتر است و ظرایف و لطایف بهتر درک شده و دلرباتر می‌گردد.

بی‌گمان زیبایی و مستوری، حسن و شکوه را بهم می‌آمیزد و جمال را همراه جلال به جلوه می‌آورد و حس زیبایی‌دoustی را با حسن احترام و ستایش توأمان برمی‌انگیزاند و فرد و شخصیت او را در کنار هم خواستنی می‌سازد.

۱. نَرَةُ الْعَفْفِ الصَّيَانَةُ. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۵۴۲۳).

۲. أَصْلُ الْفَقَافِ الْقَنَاعَةُ وَ ثَمَرَتَهَا قَلَّةُ الْأَحْزَانِ. (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۷).

۳. بنگرید به: یوسف غلامی، اخلاق و رفتارهای جنسی، ص ۱۲۷.

برای کسب صفت عفت - مانند دیگر صفات - باید به لطف الاهی چشم دوخت. یوسف جوان در آن آزمایش دشوار، حضور خدا و ربوبیت و نعمت او را در نظر آورد و با تمام وجود به دامان عنایت او پناه بردا: «[یوسف] گفت: پناه بر خدا! او آقای من است [و] به من جای نیکو داده است.»^۱

بنابراین توجه به خدا عامل بازدارنده از گناه است. از سویی اگر امداد الاهی نیز نباشد، احتمال لغزش بیشتر می‌شود و غفلت از یاد خدا، خود زمینه ارتکاب گناه می‌گردد.

عشق‌های اسارت‌آور و عموماً نافرجام معمولاً به تدریج و با مراوده و ارتباط مستمر شکل می‌گیرد. گناهان بزرگ حاصل نرمش‌هاست. اگر دختران و پسران نامحرم در برابر یکدیگر از خود نرمش نشان ندهند، آرام آرام باب گفتگوها باز نمی‌شود و مردان نیز تحریک نمی‌گردند و بدین‌سان اجتماع از بسیاری از آفات در امان می‌ماند. امیر المؤمنین علیه السلام در این بیان تفاوت رفتاری زن و مرد را گوشزد کرده و تکبر را برای زنان مطلوب دانسته است:

نیکوترين خوي زنان زشت‌ترین خوي مردان است: تکبر، ترس و بخل ورزيدن. پس
چون زن تکبر ورزد و به خويش نازد، رخصت ندهد كه کسي به او دست دراز کند، و
چون بخيل باشد، مال خود و مال شوهرش را نگاه دارد، و چون ترسان بود، از هرچه
بدو روی آرد، ايمن گردد.^۲

به بیان شهید مطهری، داشتن صفات تکبر و ترس و بخل برای زن پسندیده نیست، بلکه از زن انتظار می‌رود در عین تواضع و شجاعت، در مقابل نامحرم از خود رفتار متکبرانه نشان دهد و مانند آنان که می‌ترسند، رفتار کند. همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

پیامبر اکرم بر زنان سلام می‌کرد و آنان جواب سلام او را می‌دادند. امام علی علیه السلام نیز بر زنان سلام می‌کرد، اما دوست نداشت که بر زنان جوان سلام کند و می‌فرمود که می‌ترسم که از صدای زنان منفعل شوم...^۳

۱. «فَالْمَعَاذُ اللَّهُ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَىٰ». (یوسف:۱۲)؛ (۰۲۳).

۲. خیار حصال النساء شرکر حصال الرجال الزهف و الجبن و البخل فاذا كانت المرأة مزهوة لم تتمكن من نفسها و إذا كانت بخيلا حفظت مالها و مال بعلها و إذا كانت جبانة فرقت من كل شيء يعرض لها. (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۴).

۳. كان رسول الله عليه السلام على النساء ويرذعن وكان أمير المؤمنين علیه السلام يسلّم على النساء وكان يكره أن يسلّم

از این روایت کوتاه اهمیت کنترل روابط دختر و پسر - حتی در حد ارتباط گفتاری - به خوبی آشکار می‌شود. بنابراین اگر عفت ورزیم، به تدریج هوس‌ها فرومی‌خوابد و وسوسه‌ها رنگ می‌بازد. امام علی علیه السلام در دو روایت فرمود:

^۲ عفت شهوت را ناتوان می‌کند.^۱ به کمک عفت با قدرت شهوت مقابله کنید.

پرسش

۱. حکمت از نظر لغوی و اصطلاحی به چه معناست؟ رابطه آن را با عقل تبیین کنید.
۲. زمینه‌های جسمی و روحی مؤثر در تحصیل حکمت کدام‌اند؟
۳. نشانه‌های حکمت را برشمرید و بیان کنید حکمت در شخصیت انسان چه تأثیری دارد؟
۴. عزت به چه معناست و شخص عزیز چه ویژگی‌هایی دارد؟
۵. به برخی از آثار و فواید عزتمندی اشاره کنید.
۶. راهکارهای عملی برای رسیدن به عزتمندی چیست؟
۷. فضیلت عفت چگونه به دست می‌آید و انسان عفیف دارای چه ویژگی‌هایی است؟
۸. با توجه به معنای عفت، ضرورت ساماندهی غریزه جنسی را تبیین کنید.
۹. تفاوت‌های زن و مرد چگونه منجر به تفاوت مصدق عفت در آن دو می‌شود؟
۱۰. مهار تمایلات جنسی، در تعادل روانی و آرامش جوانان چه تأثیری دارد؟

برای تأمل و پژوهش

۱. حکمت در اصطلاح علماء و حکمت در اصطلاح منابع دینی چه ارتباطی با هم دارند؟
۲. با توجه به نقش عفاف در ارتقای ارزش و منزلت انسان و همچنین تأثیر آن در سلامت فکری و معنوی افراد جامعه، چه راهکارهایی برای نهادینه کردن عفاف در جامعه پیشنهاد می‌کنید؟
۳. درباره پیامدهای جسمی، روانی و اخلاقی رواج بی‌عفتی تحقیق کنید.
۴. حرمت خود در اصطلاح روان‌شناسی با عزت نفس و کرامت در روایات چه ارتباطی دارد؟

علی الشابة مِئْهَنٌ وَ يَقُولُ أَتَخَوَّفُ أَنْ يَفْجِئَنِي صَوْنَهَا... (محمد بن يعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۴۸)

۱. العفة تُضعف الشهوة. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۵۴۲۱)
۲. ضادوا الشَّرَّةَ بالعَفَةِ. (همان، ح ۵۴۱۰)

فصل دهم

آسیب‌شناسی رابطه با خدا

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. مفاهیم غفلت، یأس و قنوط، امن از مکر خدا و کفران را دریافته باشد و بتواند نقش آنها را در رابطه انسان با خدا بیان کند.

۲. بتواند رابطه خدادراموشی و خوددراموشی و نیز رابطه غفلت و خودبزرگبینی را تبیین نماید.

۳. اثر خدادراموشی را در حقیر شمردن گناهان و بزرگ شمردن طاعنات درک کند.

۴. عوامل اصلی غفلت از خدا و راهکارهای عملی رفع آن را بداند.

۵. با میزان صحیح خوف و رجا در جان انسان آشنا شده باشد.

۶. آثار یأس از رحمت الاهی و امن از مکر خدا را بداند و رابطه آن در ب طغیان را بشناسد.

۷. عوامل عمدۀ کفران را بداند.

الف) غفلت و خدادراموشی

هر عمل خوب یا بد انسان یا هر لذت و دردی که بدو می‌رسد، اثری در سیاهی و سفیدی دارد.

۱. زراره از امام باقر علیہ السلام چنین روایت کرده است: «هیچ بنده‌ای نیست، مگر آنکه در دل او نقطه سیاهی باشد»^۱ چون گناهی انجام دهد، نقطه سیاهی در آن پیدا شود. سپس اگر توجه کند، آن سیاهی از بین می‌گذرد و اگر می‌گاه ادامه دهد، بر آن سیاهی افزوده شود، چنانکه سفیدی را بپوشاند و چون سفیدی پوشیده شود، صاحب آن هرگز به نیکی و خوبی بازنمی‌گردد.» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۷۳)

علاقة یا تنفری در دل ایجاد می‌کند. هرچه لذت یا رنج بیشتر باشد، دل‌بستگی انسان به عوامل لذت‌بخش و انزجار او از عوامل رنج‌آور شدیدتر می‌شود؛ تا بدانجاکه تمام توجه انسان معطوف به این عوامل می‌گردد و بدین‌سان رابطه او با دیگران می‌گسلد.

دل‌بستگی به دنیا بارزترین مصداق این سخن است. سرخوشی بچه‌گانه حاصل از این دل‌بستگی، با یاد خدا جمع نمی‌گردد. به بیانی دیگر، هرچه توجه و محبت انسان به دنیا افزون شود، به همان میزان از توجه به خدا و عالم آخرت کاسته می‌شود.^۱

این انقطاع و بی‌خبری از حق را «غفلت» گویند که مایه تمام شقاوت‌ها و سرچشمه تمام نقایص است.^۲ چنین حالتی دارای مراتب است که به میزان دل‌بستگی به غیرخدا بستگی دارد، و هر مرتبه نیز آثار خاص خود را داراست.

پیامدها

شاید خودفراموشی دردنگترین نتیجه خدا فراموشی باشد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

خدا را فراموش کردند و او [آنیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد.^۳

کسی که از بندگی خدا سر باز می‌زند و زندگی خود را براساس خواست دل سامان می‌دهد، در حقیقت هوای نفس خود را بندگی می‌کند:

آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبد خویش گرفته است، دیدی؟^۴

کسی که خود را فراموش کند، در اثر «غفلت از حقیقت خود»، از تزکیه فرومی‌ماند و درنتیجه از رستگاری و تعالی محروم می‌گردد.

با فراموشی خدا، عظمت حق مغفول می‌ماند و فرد به کمند غرور و خودبزرگ‌بینی گرفتار می‌آید. چنین کسی جرم و گناه خود را ناچیز می‌شمارد و از این سو طاعت و عبادت اندک

۱. بنگرید به: روح الله موسوی خمینی، چهل حدیث، ص ۲۹۳.

۲. همان، ص ۴۴۶.

۳. «نَسُوا اللَّهَ فَأَسَأَهُمْ أَنفُسَهُمْ». (حشر(۵۹): ۱۹).

۴. «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهًا هُوَدْ». (فرقان(۲۵): ۴۳).

خود را بزرگ و مؤثر می‌پنداشد و بر آن تکیه می‌کند. او از مکر و غصب خداوند غافل شده، خود را ایمن می‌بیند و به همین رو ادب و اخلاق بندگی را رعایت نمی‌کند و در برابر خدا خشیتی ندارد و از فردای قیامت نیز نمی‌هراسد.

اما آن که از غفلت برخیزد، به میزان بیداری اش عظمت حق را درمی‌یابد و حرمت او را نگاه می‌دارد. او گناه خود را - هرچند کوچک باشد - بزرگ می‌بیند و طاعت و عبادت خود را اندک. چنین فردی همواره خود را در برابر عظمت خدا مقصراً و شرمنده می‌یابد.

بی‌توجهی به حقیقت گناه و آثار هستی سوز آن نیز از پیامدهای غفلت است. نافرمانی خدا اگرچه اندک باشد، به تدریج انبوه گشته، وجود انسان را احاطه می‌کند و دل را می‌میراند^۱ و به سنگواره‌ای^۲ واژگون^۳ بدل می‌سازد. غافلان نه از جرایم گذشته در اضطراب‌اند و نه از بداعاقبتی آینده. از این‌رو، آنها نه برای پاک‌سازی جان از آلودگی می‌کوشند و نه برای ذخیره طاعت خویش. اینان به ایمان خود دل‌خوش و به اعمال ناقص خود امیدوارند و بر این پندارند که از رهیافتگان‌اند؛ درحالی که به حقیقت گمراه^۴ و زیان کارند:

بگو: «آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟» [آنان] کسانی‌اند که تلاششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندراند که کار خوب انجام می‌دهند. [آری،] آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند [او] درنتیجه اعمالشان تباہ گردید. و روز قیامت برای آنها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد. این جهنم سزای آنان است؛ چراکه کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به ریشخند گرفتند.^۵

۱. «كَلَّا بَلْ رَأَنَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: نَهْ چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند. زنگار بر دل‌هایشان بسته است.» (مطففين(۸۳): ۱۴).

۲. ما جفت الدمعو الا لقوه القلوب و ما قست القلوب الا لکثره الذنب. (محمد بن علی بن بابویه قمی، علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۱).

۳. مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقُلُوبِ مِنْ حَطَبَتِهِ إِنَّ الْقُلُوبَ لَيُوَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَرَالُ بِهِ حَتَّىٰ تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيُصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ.

(محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۶۸).

۴. «فَرِيقًا هَذِي وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَخْبَئُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ؛ ادرحالی که اگروهی را هدایت نموده و گروهی [نیز] گمراهی بر آنان ثابت شده است؛ زیرا آنان شیاطین را به جای خدا، دوستان [خود] گرفته‌اند و می‌پندراند که راهیافتگان‌اند.» (اعراف(۷): ۳۰).

۵. «فَلْ هَلْ تُبَيِّنُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْسَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَخْسِئُونَ أَهْلَهُمْ يُخْسِئُونَ فُلَّا *

راهکارها

در قرآن کریم می‌خوانیم:

^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را یاد کنید، یادی بسیار.

ذکر خدا از مهم‌ترین عوامل تربیت روحی است که دل را زنده، عقل را نورانی و زنگار غفلت را از لوح دل می‌زداید. ذکر خدا مراتب و مراحلی دارد و حقیقت آن توجه قلبی به ساحت پروردگار است. اگر به ذکر لفظی نیز ذکر گفته می‌شود، از آن روست که موجب ذکر قلبی و مرتبط با آن است. به همین‌رو انسان برای جلوگیری از غلبه غفلت می‌باید پیوسته در جلسات موعظه و ذکر شرکت کند و به مطالعه قرآن، روایات و کتب اخلاقی بپردازد.

بسیار یاد کنید خراب‌کننده لذت‌ها را. پس گفته شد: ای پیامبر خدا! خراب‌کننده لذات چیست؟ فرمودند: مرگ. پس همانا زیرک ترین مؤمنان کسی است که بیشتر یاد مرگ کند و نیکوتر خود را برای مرگ مهیا نماید.

^۲

یاد مرگ و قیامت نیز از مهم‌ترین عواملی است که بنای غفلت را ویران می‌کند. دریغا که امروزه ارزش مرگ آگاهی و تفکر در باب قبر و قیامت - تحت تأثیر فرهنگ دنیاگرا - به ضدارزش بدل گشته است. اما در فرهنگ دینی مرگ گذرگاه حتمی انسان به سوی جایگاه ابدی است و یاد آن نیز از میان برندۀ غفلت.

^۳

یاد مرگ شهوت نفس را می‌میراند و رویشگاه‌های غفلت را از بیخ و بن می‌کند.

ابتلائات الاهی و مصیبت‌ها نیز در رفع غفلت بسیار مؤثرند. انسان هرگاه در برابر این ابتلائات درمانده می‌شود، فقر وجودی خود را به یاد می‌آورد و خداوند قادر مهریان را تنها

أَولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلَقَائِهِ فَحَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقْبِلُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنَّا * ذَلِكَ جَرَأْوُهُمْ جَهََّمُ بَمَا كَفَرُوا وَأَتَخَذُوا آيَاتِي وَرَسُلِي هُرُوا». (کهف(۱۸): ۱۰۳ - ۱۰۶)

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا». (احزاب(۳۳): ۴۱)

۲. أكثروا من ذكر هادم اللذات فقيل: يا رسول الله ﷺ و ما هادم اللذات؟ قال: الموت فإن أكثروا للموت ذكرًا وأحسنوا له استعداداً. (محمد بن محمد بن اشعث كوفي، الاشعثيات (الجعفرية)، ص ۱۹۹)

۳. ذكر الموت يبيت الشهوات في النفس ويقلع منابت الغفلة. (امام صادق ع، مصباح الشریعه، ص ۱۷۱)

پشتیبان خود می‌یابد:

خدا! جز تو مرا کیست که از وی علاج تیره‌بختی خویش طلب کنم.^۱

ب) نামیدی از رحمت خدا و فریفتگی به رحمت او

یأس در لغت به معنای دل بریدن و از بین رفتن طمع است که در قرآن از آن به «قُنوط» یاد می‌شود. یأس از رحمت خدا بدین معناست که انسان بر اثر عواملی چون زیادی گناه و بزرگ داشتن آن و بی‌توجهی به رحمت بی‌کران پروردگار، از مغفرت و رحمت و قرب او به کلی دل ببرد. این صفت از گناهان کبیره و از ویژگی‌های کافران و گمراهان شمرده شده است:

چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می‌شود?^۲

بگو: «ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید! از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهریان است.^۳

نامیدی، در نافرمانی خدا و از سویی در ناخالصی و اعواج اعتقادی ریشه دارد. در قرآن کریم آمده است:

زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.^۴

میزان خوف و رجا در آدمی باید برابر باشد. فریفتگی به رحمت خدا هنگامی روی می‌دهد که رجا بر خوف غالب آید. معادل قرآنی و روایی فریفتگی به رحمت، «امن از مکر خدا» است. «امن» در لغت به معنای آرام گرفتن نفس و از میان رفتن بیم است.^۵ خوف اضطرابی است که بر اثر انتظار وقوع امری ناخوشایند، بر قلب انسان عارض می‌شود. امن نیز آن است

۱. الْهِيَّ مَنْ لِيْ غَيْرِكَ اسْتَلِهِ كَشْفُ ضُرَّيِّ. (علی بن موسی بن طاووس، اقبال الاعمال، فرازی از دعای کمیل.)

۲. «مَنْ يَقْنُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ». (حجر(۱۵): ۵۶)

۳. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَعْفُرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّجِيمُ». (زمزم(۳۹): ۵۳)

۴. «إِنَّهُ لَا يَئِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ». (یوسف(۱۲): ۸۷)؛ همچنین بنگرید به: عنکبوت(۲۹): ۲۳.

۵. بنگرید به: حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ماده «امن».

که اضطراب قلبی انسان از وقوع امری ناخواشایند، با غفلت از عوامل وقوع آن از بین برود و بدین ترتیب نشاط و امید قلبی پدید آید و دل آرام گیرد. هرگاه انسان گناه خویش را فراموش نماید، یا کوچک شمارد و گمان کند که مورد قهر خدا قرار نخواهد گرفت، به رحمت خدا فریفته خواهد گشت و بدین ترتیب آرامشی نابجا بر قلب او حاکم می‌گردد. این نیز مانند صفت «یاس» از گناهان کبیره و از ویژگی‌های زیانکاران به شمار آمده است:

جز مردم زیانکار [اکسی] خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند.^۱

پیامدها

نامیدی ریشه نشاط و سرزندگی را می‌خشکاند و پژمردگی و کسالت را به جای آن می‌نشاند که ثمره آن پوچی و سرگشتنگی است. انسان سرگشته به زندگی رغبتی ندارد و نسبت به وظایف تعهدی احساس نمی‌کند و از بودن در این عالم لذتی نمی‌برد.

انسان نامید در مقام عمل و انجام وظایف بندگی انگیزه و نشاطی ندارد. کسی که روزنه امیدی برای نجات خود نمی‌یابد، با کدام نیرو حرکت کند و به امید رسیدن به کدام محبوب، خود را به زحمت افکند؟^۲ از سویی دیگر، نامیدی به تدریج انسان را از خداپرستی دور می‌کند^۳ و در وادی نافرمانی و طغيان می‌غلطاند. کسی که از رحمت خدا و نجات خود نامید است، هیچ‌گاه برای اصلاح خود نمی‌کوشد.

نتیجه اخروی نامیدی نیز آتش سوزان جهنم است؛ چراکه یاس از گناهان کبیره بوده و بر گناه کبیره نیز وعده آتش داده شده است.^۴ البته همه گناهان با توبه بخشوده می‌گردد، اما جان مأیوس مادامی که در زندان نامیدی است، موفق به توبه نمی‌گردد، زیرا همه پل‌های پشتسر را ویران می‌شمارد.

از این سو، کسی که از مکر الاهی احساس ایمنی دارد، گمان می‌کند که هرگز مورد آزمون و ابتلا قرار نمی‌گیرد و قطعاً مشمول عفو و رحمت او قرار خواهد گرفت. بی‌باکی در

۱. «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ.» (اعراف: ۷: ۹۹)

۲. بنگرید به: محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳. بنگرید به: محمدحسین فضل‌الله، تفسیر من وحی القرآن، ج ۱۹، ص ۳۵۱.

۴. بنگرید به: محمد بن حسن حرمعلی، وسائل الشیعه، باب وجوب اجتناب الكبائر.

نافرمانی، غرق شدن در گناه و ترک عمل، از آثار این صفت ردیله است. چنین فردی گناهان خود را کوچک و رحمت و مغفرت خدا را بسیار می‌داند، از این رو با او احساس حسیمیت گاذب می‌کند و بر نافرمانی و ترک عمل جرئت می‌یابد.^۱ این جرئت در صورتی که انسان توفیق توبه نیابد، افزون بر پیامدهای دنیوی، آتش دوزخ را نیز درپی دارد. از این رو، قرآن کریم دارندگان این صفت را از زیانکاران شمرده است.

همان‌گونه که خوف از خدا و بیم از سوء‌عاقبت توصیه شده و فضیلت شمرده شده، اقسامی از خوف مانند ترس از غیر‌خدا^۲ نیز مورد نکوهش قرار گرفته است. کسی که از خدا نترسد، از همه چیز خواهد ترسید؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که از خدا نترسد، خدای متعال او را از همه چیز می‌ترساند.»^۳

همچنین خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید:

به عزتم قسم! برای بندهام بین دو خوف و دو امن را جمع نمی‌کنم: پس اگر در دنیا از من در امن باشد، در روز قیامت او را می‌ترسانم و اگر در دنیا از من خائف باشد، در روز قیامت او را ایمن خواهم داشت.^۴

راهکارها

یأس و قُوط نقطه مقابله امید است که با افراط در خوف ملازم است. از این رو اگر خوف زیاد گردد، اما امید پا به پای آن فزونی نیابد، حالت یأس پدید می‌آید. توجه عمیق به این حقیقت که خداوند خیر محض است و هیچ نقصی در او راه ندارد و اینکه او منبع فیض و چشمۀ جود بی‌نهایت است و لطف و رحمتش همه مخلوقات را در بر می‌گیرد، زنده‌کننده دل‌های نامید است.^۵ برای ریشه‌کن کردن ردیلت نامیدی باید در

۱. بنگرید به: محمدمهردی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۱۸؛ عبدالحسین دستغیب، گناهان کبیره، ص ۹۷
محمدتقی مصباح‌یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۴۱۱ و ۴۱۲.

۲. بنگرید به: محمدمهردی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۲۴۲.

۳. من لَمْ يَخْفَ اللَّهُ أَخْفَافَ اللَّهِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. (محمد بن یعقوب کلینی، الکانسی، ج ۲، ص ۶۸)

۴. وَعَزَّزْتُ وَجْلَانِي لَا إِجْمَعُ عَلَى عَبْدِي خَوْفِينَ وَلَا إِجْمَعُ لَهُ أَمْئَنَ، فَإِذَا أَمْتَنِي فِي الدُّنْيَا أَخْفَشَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِذَا خَافَنِي فِي الدُّنْيَا أَمْتَنِهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (محمد بن علی بن بابویه‌قمی، الخصال، ج ۱، ص ۷۹)

۵. بنگرید به: محمدمهردی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۵۸.

آیات^۱ و روایاتی^۲ اندیشید که بر وسعت رحمت خدا و تقدم آن بر غضبش دلالت دارند. مفسران بزرگ براساس آیات قرآن بدین نکته دقیق اشاره کردند که ریشه روانی نالمیدی نداشتن اعتقاد صحیح و ایمان مستحکم است. از این‌رو، راه حل بنیادین برای ریشه‌کنی رذیله نالمیدی تجدید بنای ایمان است. انسان مؤمن در هیچ‌حال از گشایش رحمت الاهی نالمید نمی‌گردد؛ زیرا باور دارد که خداوند به شرایط او علم و بر رهایی‌اش قدرت دارد و نسبت بدو از همه مهربان‌تر است.^۳ اما کسی که از رحمت حق مأیوس است، در حقیقت یکی از صفات علم، قدرت یا رحمت خدا را باور نداشته، یا در آنها تردید دارد. از همین‌رو، او بی‌شک باید در مبادی فکری خود تجدیدنظر کند.

با تصحیح اعتقاد و به‌دست آوردن ایمانی جدید وجود خود را از ظلمت نالمیدی نجات دهد تا به دامان امن الاهی بار یابد.

از سوی دیگر ایمنی از مکر خدا لازمه عدم خوف و افراط در رجا است. از بین رفتن خوف از خدا و عذاب او از دل بnde علت اصلی احساس امن و فریفتگی به رحمت خداست؛ از این‌رو مهم‌ترین و مؤثرترین راه از بین بردن این رذیله آن است که میزان خوف در دل بندۀ افزایش یابد. برای ایجاد و تقویت خوف نیز باید علل نترسیدن از خدا و عذاب او را شناخت و در جهت رفع و دفع آن همت گماشت.

ریشه خوف از هرچیز، علم به وجود آن و احتمال رسیدن خطر و ضرری از آن به انسان است؛ بنابراین هر قدر معرفت انسان به وجود عوامل خطرساز بیشتر و یقینی‌تر باشد و احتمال ضرر آن بیشتر باشد ترس و هراس از آن و نیز اجتناب از آن بیشتر می‌گردد. در مباحث اخلاقی نیز همین نکته صادق است. هرقدر معرفت، اعتقاد، ایمان و یقین انسان به صفات خدا، پیچیدگی‌های حکمت و مکر الاهی، شدت عذاب و عقاب او از سویی، و به ضعف و ناتوانی خود، و بزرگی و زشتی گناهانش از سوی دیگر، بیشتر باشد، خوفش از خدا و گرفتار

۱. اعراف(۷): ۱۵۱؛ یوسف(۱۲): ۶۴ و ۹۲؛ مؤمنون(۲۲): ۱۰۹ و ۱۱۸؛ انعام(۶): ۱۲، ۵۴ و ۱۴۷؛ غافر(۴۰): ۷ و

۲. بنگرید به: محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحكمه، موضوع «سعه رحمة الله»، ح ۶۹۹۴ - ۶۹۸۷.

۳. اللهم أنت ولي نعمتي، و أنت القادر على طلبي، قد تعلم حاجتي. (قنوت نماز غفیله؛ محمد بن حسن طوسی، الامالی، ص ۶۷۶).

امدن در قهر الاهی بیشتر می‌گردد؛ از این‌رو باید گفت:

غفلت و کم بودن معرفت و نیز ضعف ایمان و یقین از جمله عواملی است که موجب کاهش خوف می‌گرددند. بنابراین اگر یقین به خداوند و روز قیامت و بهشت و دوزخ تقویت شود، بی‌تردید خوف نیز فزونی می‌یابد.^۱

تفکر مدام در احوال روز قیامت و انواع عذاب‌های اخروی، گوش سپردن به موعظه‌های انداردهنده، دقت در احوال بندگان خائف خدا و انس با ایشان و نیز تأمل در حالات انبیا و اولیا، راه‌های دیگری است که سبب تقویت خوف می‌گردد.^۲

ج) کفران

«کفران» که در برابر «شکر» قرار دارد، به معنای «فراموشی نعمت و پوشاندن آن» است.^۳ کفران نعمت نوعی قدرناشناصی و غفلت از لطف و احسان خدا و بی‌توجهی به عنایات اوست. اگر کسی این همه مهربانی را نبیند و متناسب با آن رفتار نکند، به کفران می‌گراید. کفران هنگامی است که فرد بهره‌مندی یا نعمت را از جانب خداوند نداند، یا موهبت اعطایی را به هیچ‌رو نعمت و برخورداری نشمارد، یا آن را کوچک شمارد و خود را از خداوند طلبکار بداند و یا اینکه موهبت‌های الاهی را وظیفه خداوند تلقی کند.

پیامدها

کفران نعمت موجب سخط خدا و از دست دادن نعمت است. امام صادق علیه السلام فرمود در تورات

چنین آمده است:

هر که نعمتی به تو داد، قدردان او باش و بر آن کس که تو را سپاس می‌گوید، نعمت دهد.^۵
زیرا اگر شکر نعمت به جا آورده شود، از بین نمی‌رود و اگر کفران شود، باقی نمی‌ماند.^۴

۱. بنگرید به: محمد‌مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲. بنگرید به: همان، ص ۲۳۱.

۳. بنگرید به: همان.

۴. اَسْكُرْ مَنْ أَئْمَمْ عَلَيْكَ وَأَئْمَمْ عَلَىٰ مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ. (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۹۴)

^۱ امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «کفران نعمت نوعی پستی است.»^۱ کسی که قدر نعمت را نمی‌شناسد و به آن پاسخی متناسب نمی‌دهد، هنوز رشد نیافته است. شکر نعمت‌های خدا موجب محبویت انسان در نزد او می‌گردد و از این سو، کفران نعمت نیز غضب الاهی را درپی دارد. امام علی علیه السلام فرمود:

محبوب‌ترین مردم نزد خدا شاکرترین آنها بر نعمتها، و مبغوض‌ترین مردم

^۲ ناسپاس‌ترین آنها در مقابل نعمت‌های خداست.

^۳ کسی که در مقابل نعمتها ناسپاس باشد نزد خدا و مردم مورد نکوهش است.

کفر نعمت، زایل‌کننده نعمت است. درواقع وقتی خداوند بخواهد نسبت به بنده‌ای محبت بورزد، او را بهره‌مندتر می‌سازد و هرگاه از بنده‌ای رویگردان شود، نعمت‌های خود را از او فرومی‌گیرد. امام علی علیه السلام چنین فرمود:

^۴ آفت نعمتها کفران است.

ناسپاسی نعمت را از بین می‌برد و شکر آن موجب استمرار و بقايش می‌گردد.^۵

راهکارها

برای این نوع غفلت می‌توان عواملی چند را برشمرد:

۱. عدم درک صحیح از حقیقت رابطه انسان و خدا که حکمای الاهی از آن به «نسبت ربطی» یاد کرده‌اند؛ بدین معنا که انسان در هیچ‌یک از لحظات وجود از خود استقلالی ندارد و اصل وجود او و تمامی امکانات و اختیارات و توانمندی‌هایش در هر لحظه از سوی موجودی مستقل و غنی بالذات افاضه می‌شود. کرانه ناپیدایی نیازهای آدمی مهم‌ترین علت وابستگی

۱. کفر النعمة لوم. (همان، ج ۸، ص ۲۴؛ عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۹۸۵۵)

۲. أَحَبَ النَّاسُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْعَالِمُ فِيمَا أَعْلَمُ يَهُ عَلَيْهِ بِالشُّكْرِ وَأَعْضُّهُمُ إِلَيْهِ الْعَالِمُ فِي نَعْمَةٍ بِالْكُفْرِ. (۹۸۵۵)

۳. كافر النعمة مدموم عند الخالق والخلائق. (همان، ح ۷۴۹۲)

۴. آفَة النَّعْمَ الْكُفَّارُ. (همان، ح ۷۴۸۷)

۵. كفر النعمة مزيلها و شكرها مستدينه. (همان، ح ۷۵۰۵)

دائمی او به منعِ متعال و از سویی مهم‌ترین دلیل سپاس‌گزاری اوست. درواقع از اینجاست که زشتی رذیلت کفران نعمت به خوبی آشکار می‌شود.

۲. بی‌توجهی به این حقیقت که تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی، مادی و معنوی و کوچک و بزرگ، جملگی از سر لطف و بخشنده‌گی است و خداوند به هیچ‌رو به بندگان خود بدھکار نیست؛ هرچند سپاس‌گزاری کرامتی روحی است که انسان فاضل حتی در برابر کسانی که از سر وظیفه به وی خدمتی می‌کنند نیز از آن دریغ نمی‌ورزد.

۳. ناشناختی با گسترده‌گی نعمت‌ها و بی‌توجهی به نقش مهم هریک در تداوم حیات آدمی، نعمت ندانستن اموری چون آب، هوا و نور خورشید و نیز ساده انگاشتن نعمت‌های بزرگی مانند سلامتی و امنیت^۱، سبب می‌گردد، که بسیاری از این نعمت‌ها ناشناخته بمانند.

۴. پیروی از هوای نفس که سرمنشأ نافرمانی از خداست، انسان را وامی دارد تا شکر ولی نعمت را نیز مانند عبادت‌های دیگر ترک گوید.^۲

بی‌گمان آدمی اگر بخواهد به تدریج بدین صفت انسان‌ساز آراسته گردد، باید ریشه این عوامل را از قلب خود برکند.

پرسش

۱. زیان‌های ناشی از خودفراموشی را بیان نمایید.
۲. دو عامل از عوامل غفلت و سه مورد از آثار غفلت از خدا را برشمیرید.
۳. چرا ذکر زبانی را ذکر نمیده‌اند؟
۴. نقش ابتلائات در زدودن غفلت چیست؟
۵. رابطه «یأس از رحمت الاهی و امن از مکر خدا» با طغیان نسبت به خدا را توضیح دهید.
۶. برای رفع رذیلت «یأس» چگونه می‌توان از قرآن کمک گرفت؟
۷. اعتقاد کسی که از رحمت الاهی مایوس شده، به کدام یک از صفات خدا مخدوش است؟
۸. ریشه رذیلت امن از مکر الاهی چیست و چه راههایی برای رفع آن وجود دارد؟
۹. مراد از کفران چیست؟ اصلی‌ترین اثر آن را بنویسید و عوامل ابتلای فرد بدان را برشمیرید.

۱. نعمتان مجھولتان: الصّحّه والأمان.

۲. بنگرید به: محمد‌مهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۶۸ - ۲۶۵

برای تأمل و پژوهش

۱. به لحاظ فلسفی ممکن نیست انسان خودش را فراموش کند. بررسی کنید خودفراموشی که در قرآن و احادیث ذکر شده، چه مفهومی دارد و چگونه ممکن است کسی خود را فراموش کند؟
۲. عوامل محیطی در ایجاد غفلت نقش اساسی دارند. برای نمونه، با دوستانتان درباره نقش صدا و سیما در این خصوص به گفتگو بنشینید.
۳. مشکل اصلی جامعه کنونی ما یأس است، یا امن از مکر الاهی؟ به بیانی دیگر، فکر می‌کنید در جامعه ما جانب خوف بیشتر است یا جانب رجا؟
۴. با نگاهی روان‌شناسانه و انسان‌شناسانه بررسی کنید چرا فردی که به نعمتی رسیده، به تدریج از آن نعمت غفلت می‌ورزد و درنتیجه کفران می‌کند؟ فکر می‌کنید مصائب و مشکلاتی که خدا در زندگی انسان‌ها پیش می‌آورد، از این نگاه چه توجیهی دارد؟^۱
۵. با دوستانتان درمورد نعمت‌هایی چون سلامتی و جوانی گفتگو کنید. با توجه به معنای شکر، اگر کسی بخواهد شکر این نعمت‌ها را به جای آورد، چه باید بکند؟ آیا صرفاً شکر زبانی کافی است؟
۶. تصور کنید کسی توانسته یک روبات هوشمند بسازد که دارای هوش مصنوعی و نوعی درک و شعور است. آیا این روبات در قبال آن شخص وظایفی دارد؟

۱. در این باره روایات مربوط به ابتلا و مصائب راهگشاست.

فصل یازدهم

بهبود رابطه با خدا (اخلاق بندگی حداقلی)

اهداف

از دانشجو انتظار می‌رود پس از فراگیری این فصل:

۱. اهمیت یقظه و فواید آن را بداند.
۲. معنای ترس از خدا و امید به او و نیز فواید و راهکارهای رسیدن به آن را بشناسد.
۳. معیاری برای سنجش امید حقیقی به خدا و ترس حقیقی از او به‌دست آورد.
۴. با دیدگاه ویژه اسلام درباره رابطه خوف و رجا آشنا شود.
۵. معنا و حقیقت شکر و اقسام و راهکارهای اتصاف به آن را بداند.

الف) یقظه

یقظه به معنای بیدار گشتن از خواب غفلت^۱ و هشیار شدن از مستی طبیعت است که عارفان آن را منزل اول و سرآغاز سلوک معنوی معرفی کرده‌اند. پس از اسلام و ایمان و التزام به حدود و احکام الاهی، بنده مؤمن باید از غفلت پردازنهای که زندگی او را فراگرفته، بیرون آید و حرکت خود را به سوی حق در پیش گیرد.^۲ پیش‌نیاز سلوک این است که انسان دریابد هنوز فقیر و نیازمند به خداست و باید برای کامل شدن بدو بپیوندد. بنابراین او مسافری است که به

۱. باید دانست آنچه در اینجا آمده، غفلت و بیداری در حوزه اخلاق بندگی و رابطه عبد و معبد است، غیر از بحث خودفراموشی و خودآگاهی‌ای است که در حوزه اخلاق فردی مطرح شد.

۲. بنگرید به: محمد شجاعی، مقالات، ج ۲، ص ۲۲.

^۱ زاد و توشه و راهنمای نیاز دارد.

بیداری از خواب غفلت پرتوی از محبت الاهی است که از سوی خدا بر دل‌های مستعد تابانده می‌شود.^۲ البته نفحات رحمانی بر همه جان‌ها می‌وزد، اما تنها دل‌هایی که هنوز روزنها را به سوی آسمان باز نگاه داشته‌اند، از آن بهره‌مند می‌گردند.

معبد!! توانی نداشت که با آن از نافرمانی‌ات کناره گیرم، مگر در زمانی که مرا برای

^۳ محبت بیدار کردی.

پیامدها

آنگاه که دل بنده با نور هدایت الاهی روشن شود، چگونگی رابطه‌اش با عالم تغییر می‌یابد و متوجه امور بسیاری می‌شود که در اثر غفلت از آن محروم بوده است.

نخستین اثر «یقظه»، توجهی ویژه به نعمت‌های ظاهری و باطنی خداست. انسان بیداری که قلب و عقلش از پرتو نور الاهی منور می‌گردد، به هرسو و به هرچیزی که می‌نگرد، آن را یکی از نعمت‌های الاهی می‌یابد و نیک می‌فهمد که این نعمت‌های بی‌شمار برای بیداری، قیام و حرکت او آفریده شده است. وی درپی این توجه و علم به قصور خود در برابر این نعمت‌ها و خوف از بازخواست الاهی، بهشدت خائف و شرم‌ساز می‌شود و به فکر جبران گذشته می‌افتد. از سویی دیگر، او درمی‌یابد که این نعمت و عنایت نه به دلیل استحقاق وی، بلکه از روی لطف و کرم الاهی بوده است و این نیز تازیانه دیگری است که بزرگی تقصیر او را نمایان‌تر و شرم و خشیت او را بیشتر می‌کند.

شناخت حقیقت گناه و توجه به خطر بزرگ آن، اثر دیگر این هوشیاری است. آنگاه که نور یقظه قلب مؤمن را می‌افروزد، به میزان این نورانیت، عظمت گناه آشکار می‌گردد و خوف خاصی در دل او پدید می‌آید.

۱. بنگرید به: عبدالله جوادی‌آملی، مراحل اخلاق در قرآن، ص ۲۲.

۲. بنگرید به: محمد شجاعی، مقالات، ج ۲، ص ۳۰ - ۳۲.

۳. إِنَّهِ لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقْلَ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتٍ أَيْقَظْتُنِي لِمَحَبَّتِكَ. (علی بن موسی بن طاووس، اتعال الاعمال، مناجات شعبانیه امیرمؤمنان علی بن ابی طالب، ص ۶۸).

بنده مؤمن به هر مرتبه‌ای از مراتب یقظه برسد، به همان نسبت نافرمانی خدا و عاقبت آن را نیز می‌یابد و خوف مؤاخذه سراسر وجودش را فرامی‌گیرد.^۱

راهکارها

حضور مستمر در مجالس ذکر و موعظه، خلوت با خویش و توجه به خداوند، یاد مرگ و قیامت، زیارت اهل قبور، مجالست با صالحان، پرهیز از معاشرت با اهل دنیا و بیماردلان، نماز اول وقت، تلاوت قرآن، مطالعه زندگی اولیای الاهی، پند گرفتن از عاقبت شوم غافلان و پرهیز از لقمه حرام سبب می‌شود قوای انسانی در معرض هشیاری قرار گیرد و آدمی را آماده ذکر خدا کند. امام سجاد^{علیه السلام} این چنین از خداوند فنا در یاد او را می‌طلبد:^۲

بارالها! دل‌های ما را از هر یادی فقط به یاد خودت مشغول دار.^۳

ب) خوف و رجا

خوف به معنای نگرانی و هراسی است که به دلیل احتمال بروز امری ناخوشایند در آینده، پدید می‌آید.^۴ این نگرانی فرد را به اقدامی برای رفع آن وامی دارد.^۵ بنابراین خوف با ترس (جن) که رذیله‌ای اخلاقی و نشانه ضعف نفس است، تفاوتی اساسی دارد؛ چراکه ترس خودداری نفس از اقدامی است که عقل و شرع آن را نیکو می‌شمارد.

امید نیز احساس راحتی دل است که درنتیجه انتظار وقوع امری محبوب و خوشایند پدید می‌آید و این در صورتی است که بیشتر اسباب و موجبات آن امر ایجاد شده باشد. اما هرگاه وجود یا عدم اسباب آن معلوم نباشد، به چنین انتظاری «تمنا و آرزو» گفته می‌شود و اگر اسباب و علل پیدایش آن امر فراهم نباشد، بدان «غرور و حماقت» می‌گویند.

۱. بنگرید به: عبدالرزاق کاشانی، شرح منازل السائرين، ص ۳۷؛ محمد شجاعی، نقالات، ص ۵۰ - ۴۴؛ علی

شیخ الاسلامی، راه و رسم منزل‌ها، ج ۱، ص ۴۰ و ۴۱.

۲. علی‌خان بن احمد مدنی، ریاض السالکین فی شرح صحیحه سیدالساجدین، ج ۲، ص ۴۵۳.

۳. امام سجاد^{علیه السلام}، صحیحه سجادیه، دعای ۱۱.

۴. حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۶۱.

۵. بنگرید به: ملام محسن فیض کاشانی، الممحجه البیضاء، ج ۷، ص ۲۴۹، ۲۵۰ و ۲۶۹.

در سیر و سلوک الاهی تنها باید هدایت را از خدا خواست و به او امید داشت و پناه برد:

از کجا به خوبی رسم، در حالی که همه خوبی پیش توست و چگونه نجات یابم، در حالی
که جز به کمک تو امکان ندارد؟^۱

از این سو نیز خدایی که هدایت انسان را به فضل و رحمت خویش گره زده، مهر و
رحمت را بر خود واجب گردانده^۲ و اجابت بندۀ خود را ضمانت کرده است^۳ و چه کسی از خدا
راستگوتر و درست‌پیمان‌تر؟^۴ با توجه به آنچه گفته آمد، بدیهی است اگر فردی سست‌ایمان
به جای عمل صالح، تنها امیدوار به رحمت خدا باشد، در حقیقت به حماقت و غرور دچار آمده
که خود از عوامل هلاکت و خسaran است.^۵

جز مردم زیانکار [کسی] خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند.^۶

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «احمق کسی است که هواهای نفسانی خود را پیروی کند و

از خدا آرزو کند.»^۷

پیامدها

خوف و رجا موجب نشاط و تلاش در جهت انجام وظایف بندگی است. امام علی علیه السلام فرمود:
کسی که به چیزی امید داشته باشد، آن را طلب می‌کند و کسی که از چیزی بترسد،
از آن می‌گریزد.^۸

۱. من أَيْنَ لِيُ الْخَيْرُ وَ لَا يَوْجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ وَ مَنْ أَيْنَ لِيُ التَّجَاهُ وَ لَا تُسْتَطَعُ إِلَّا بِكَ. (علی بن موسی بن طاووس،
اقبال الاعمال، دعای ابوحمزه ثمالی، ص ۱۴۸)

۲. «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ.» (انعام (۶): ۵۴)

۳. «وَقَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ.» (غافر (۴۰): ۶۰)؛ «أَجِيبُ دُعْوَةَ الدَّاعِيِّ إِذَا دَعَانِي.» (بقره (۲): ۱۸۶)؛ وَ
ضَيَّنتَ لَهُمُ الْإِجَابَةَ. (علی بن موسی بن طاووس، اقبال الاعمال، دعای کمیل، ص ۷۰۹)

۴. «وَمَنْ أَحْسَدَ مِنَ اللَّهِ قِيلًا.» (نساء (۴): ۱۲۲)

۵. بنگرید به: ملامحسن فیض کاشانی، *المحاجة البيضاء*، ج ۷، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

۶. ع «فَلَا يَأْمُنُ مَكْرَ أَنَّهُ إِلَّا قَوْمٌ أَخَسِرُونَ.» (اعراف (۷): ۹۹)

۷. الأَحْقَ منْ أَنْعَ نَفْسَهُ هُوَهَا وَ تَنْيَ عَلَى الله. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶ ص ۳۷۴)

۸. إِنَّ مَنْ رَجَأَ شَبَّهَ طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ. (محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۱۶۸)

در این حال انسان می‌کوشد آنچه را که مورد رجای اوست، حفظ کند و علل و شرایط تحقق آن را نیز استمرار بخشد. همچنین اگر عوامل دیگری در تحقق آن دخیل باشند، او سعی می‌کند آنها را نیز فراهم آورد.

نجات و رستگاری نیز از آثار اخروی امید به خداست. اگر بندهای به خدا خوش‌گمان و امیدوار باشد، خداوند نیز امید او را به نامیدی بدل نمی‌کند، اما اگر بندهای به خدای خود گمان بد داشته و به رحمت او امیدوار نباشد، از رحمت الاهی محروم می‌گردد. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

به خدا خوش‌گمان باش؛ زیرا خدای عزوجل می‌فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن هستم. اگر گمانش به من نیک باشد، ارفتار من با او نیکو خواهد بود و اگر گمانش بد باشد، ارفتار من هم بد خواهد بود.^۱

در روایت جامعتری امام باقر علیه السلام به نقل از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود:

قسم به آنکه معبدی جز او نیست! هرگز خیر دنیا و آخرت شامل حال هیچ مؤمنی نمی‌گردد، مگر به خاطر خوش‌گمانی و امید به خدا و حسن خلقش و پرهیز از غیبت کردن مؤمنان، و خدای متعال هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نمی‌کند. مگر به خاطر بدگمانی به خدا و کوتاهی در امید به او و بدخلقی و غیبت کردن از مؤمنان. گمان هیچ بنده مؤمنی به خدا نیکو نمی‌گردد، مگر اینکه خدا نزد گمان بنده مؤمن خویش است؛ چراکه خدا کریم و بخشنده است او همه خیرها به دست اوست. خدا شرم می‌کند از اینکه بنده مؤمنش به او خوش‌گمان و امیدوار باشد و او برخلاف گمان نیکویش با او رفتار کند. پس به خدا گمان نیکو برد و به او با رغبت روی آورید.^۲

پس هرکس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید به کار شایسته بپردازد و هیچ‌کس را در پرسش پروردگارش شریک نسازد.^۳

خوف حقیقی نیز بنده را از ارتکاب گناه باز می‌دارد و او را به بندگی و اطاعت خدا پاییند می‌سازد. انسان خائف می‌کوشد کوتاهی‌های گذشته را جبران کند و در آینده نیز مراقب خود

۱. أَخْسَنَ الظُّنُونَ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ أَنَا عِنْدَ ظُنُونَ عَبْدِيَ السُّؤْمِينَ بِي إِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَ إِنْ شَرًا فَشَرًا. (همان، ص ۷۲).

۲. همان، ص ۷۱.

۳. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلَيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.» (كهف: ۱۸)، (۱۱۰:).

باشد. از این‌رو، خائف کسی است که آنچه در آن بیم عذاب است، رها سازد.^۱ امام علیؑ

در این باره می‌فرماید:

خوف، چه خوب مانعی است از گناهان.^۲

اثر دیگر خوف، رویاندن فضایل و سوزاندن رذایل در عمق جان است. خوف شهوت‌ها و لذت‌های باطل را می‌زداید و بدین‌رو گناهان در نزد فرد ناپسند و نفرت‌انگیز می‌گردد و در دل او فروتنی، خواری و خضوع در برابر عظمت خدا پدیدار شده و خودبزرگ‌بینی، کینه و حسد ریشه کن می‌گردد بر اثر خوف، فرد پیوسته در اندیشه عاقبت خویش فرومی‌رود و نفس خویش را هماره بازخواست می‌کند.^۳ خداوند به بندگانی که از ترس او از شهوت‌ها دوری کرده‌اند، وعده بهشت می‌دهد:

و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس اخود را از هوس بازداشت. پس جایگاه او همان بهشت است.^۴

راهکارها

تفکر در اسباب و عواملی که خطر امور ناخوشایند را متوجه انسان می‌کند و نیز تذکر مدام آنها، موجب خوف انسان از آن اسباب و عوامل می‌گردد. بزرگان اخلاق برای پیدایی و فزونی خوف در دل بندگان تأمل در اموری چند را لازم می‌شمرند؛ مانند سختی‌های جان دادن، عذاب و تنهایی و وحشت قبر، ایستادن در برابر خداوند و آشکار شدن اسرار نهان در رستاخیز، حساب‌رسی دقیق و عبور از صراط، آتش جهنم، محرومیت از نعمت‌های بهشتی و قرب الاهی، عدم همنشینی با مقربان. البته در این باره تأمل در آیات و روایات و احوال پیامبران و ائمه و اولیای الاهی نیز سودمند است.

۱. ملامحسن فیض‌کاشانی، *المحجۃ البیضاء*، ج ۷، ص ۳۷۰؛ محمد بن محمد نصیرالدین طوسی، *اوصف الاشراف*، ص ۹۹.

۲. یعنی *الحاجز عن المعاصی، الخوف*. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، *غیر الحكم و درر الكلم*، ح ۳۶۹۴)

۳. بنگرید به: ملامحسن فیض‌کاشانی، *المحجۃ البیضاء*، ج ۷، ص ۳۷۰.

۴. «وَأَمَّا مِنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى التَّفْسِيرَ عَنِ الْهُوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى.» (نازعات ۷۹)؛ ۴۰ و ۴۱.

از مهم‌ترین عوامل ایجاد‌کننده امید در آدمی، تفکر در آیات و روایات بسیاری است که برخی از آنها با بیانی خاص بر صفت رجا و امید تأکید ورزیده^۱ و پاره‌ای نیز آدمی را از نامیدی از رحمت الاهی بهشت برحدتر داشته‌اند:

و از رحمت خدا نومید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید
نمی‌شود.^۲

برخی از آیات و روایات نیز بندگان را از تکیه بر اعمال خود نهی کرده، آنها را به امید و اعتماد به رحمت خدا ترغیب می‌کنند؛ چنانکه خداوند متعال در حدیثی قدسی فرموده است:

عمل کنندگان بر اعمال خود تکیه نکنند؛ چه اگر همه عمر در عبادت من بکوشند، باز هم مقصراستند و به کنه عبادت من - در مقابل آنچه از کرامت، نعمت‌های بهشتی و درجات عالی در نزد من طلب می‌کنند - نخواهند رسید. پس باید به رحمت من اعتماد کنند و به فضل من امید ببندند و با گمان خوش به من اطمینان کنند که رحمت من در این صورت آنها را در برمی‌گیرد.^۳

آیات و روایات بسیاری که بر رحمت و بخشایش عظیم خدا دلالت دارند، هر بندۀ گهکاری را امیدوار می‌سازد. برای مثال در آیه‌ای می‌خوانیم:

بگوای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید! از رحمت خدا نومید مشوید.
در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.^۴

همچنین آنچه در باب شفاعت پیامبر ﷺ و ائمه اطهار[ؑ] وارد شده و یا اینکه جهنم تنها برای کافران فراهم آمده،^۵ جملگی بر امید به خداوند تأکید دارند.

۱. بنگرید به: ملامحسن فیض کاشانی، *المحجّه البیضا*، ج ۷، ص ۲۶۸ - ۲۵۳؛ محمد Mehdi نراقی، *جامع السعادات*، ج ۱، ص ۲۵۲ - ۲۴۵.

۲. «وَلَا تُئْسِنُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَئْسِنُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.» (یوسف: ۸۷)؛ نیز بنگرید به: (زمرا: ۳۹)؛ (زمرا: ۵۳)؛ (حجر: ۱۵)؛ (عده: ۴۸)؛ (نساء: ۴)؛ (آل عمران: ۱۳۱)؛ (آل عمران: ۳)؛ (زمر: ۹۲)؛ (اللیل: ۱۷) - (عده: ۱۴).

۳. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۶۰.

۴. «فَلَمَّا يَأْتِيَ عَبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا يَنْقُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.» (زمرا: ۵۳)؛ نیز بنگرید به: (بقره: ۲)؛ (زمرا: ۲۶۸)؛ (نساء: ۴)؛ (عده: ۴۸)؛ (آل عمران: ۳۹)؛ (آل عمران: ۱۳۱)؛ (زمر: ۹۲)؛ (اللیل: ۱۷) - (عده: ۱۴).

۵. برای نمونه بنگرید به: آل عمران (۳)؛ (زمر: ۹۲)؛ (عده: ۱۶)؛ (آل عمران: ۳)؛ (آل عمران: ۱۳۱)؛ (آل عمران: ۱۶)؛ (زمرا: ۳۹)؛ (آل عمران: ۱۳۱)؛ (آل عمران: ۳)؛ (زمر: ۹۲)؛ (اللیل: ۱۷) - (عده: ۱۴).

ناگفته نماند خوف و رجا باید در آدمی به گونه‌ای متوازن باشد تا به‌ثمر بنشینند. به سخنی دیگر، اگر یکی بر دیگری فزونی یابد، اثری معکوس بر جای خواهد نهاد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

هیچ بندۀ مؤمنی نیست، جز اینکه در دلش دو نور هست: نور بیم و نور امید که اگر با هم سنجیده شوند، هیچ‌یک بر دیگری فزونی ندارد.^۱

در برخی آیات نیز بر تعادل خوف و رجا تأکید رفته است.^۲ خوف و رجا در اصل وجود با هم در تلازم‌اند. درواقع هم‌چنانکه وقوع امری ناخوشایند نامطلوب است، عدم وقوع آن نیز مطلوب و مایه امید است. درنتیجه هر خوفی در دل خود رجایی دارد و هر امیدی آبستن بیمی است. بنابراین باید نسبت حاکم را برهمند و توازن را میان این دو ایجاد نمود.^۳

ج) شکر

شکر را «در نظر آوردن نعمت و آشکار کردن آن» معنا کرده‌اند.^۴ هرگاه انسان صفات و افعال خدا را بشناسد و دریابد که خداوند نعمت‌های بسیاری بدو عطا کرده که هم می‌تواند بدانها بیفزاید و هم آنها را بازگیرد، در او حالاتی پدید می‌آید که شکر و سپاس یکی از آنهاست. شکرگزاری میلی فطری است که در نهاد آدمی در برابر هر منعمنی پدید می‌آید. انسان در مقابل احسان دیگران احساس می‌کند که یا باید با زبان قدردانی نماید و یا در عمل بکوشد که متناسب با آن احسان رفتار کند. منشأ همه اینها همان احساس درونی و فطری است. از آنجا که خدا منعم اصلی آدمی است، طبعاً این احساس نسبت به خداوند باید عمیق‌تر و افزون‌تر باشد.

ای خاندان داوود! شکرگزار باشید، و از بندگان من اندکی سپاس‌گزارند.^۵

۱. ابی عبدالله علیه السلام فرمود: «قالَ: كَانَ أَبِي شَهْرَةَ يَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورٌ أَنَّهُ نُورٌ خَيْفَةٌ وَنُورٌ رَجَاءٌ لَوْ وَزَنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وَزَنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا.» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۷۱)

۲. برای نمونه بنگرید به: انبیاء (۲۱): ۹۰؛ سجدہ (۳۲): ۱۶.

۳. بنگرید به: ملااحمد نراقی، معراج السعاده، ص ۲۵۳.

۴. حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ماده «شکر».

۵. «اعْمَلُوا إِلَّا دَارُوا دُشْكُرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عَبَادِي الشَّكُورِ.» (سیا (۳۴): ۱۳)

خداوند نیز خود را شکور، یعنی قدرشناس عمل بندگان و جبران کننده آن معرفی کرده است.^۱ این صفت خدا لازمه ربویت اوست. اگر خدا مخلوق خود را رها می‌ساخت و توجهی بدو نداشت، هیچ‌گاه شکور نبود.

آدمی برای تحقق کمال شکرگزاری می‌باید:

۱. همه نعمت‌ها را از آن خدا ببیند؛

۲. از ولی‌نعمت خود و نعمت‌های او شادمان باشد. این شادمانی قلبی به‌جهت لذت‌جویی از دنیا نیست، از این‌رو هرگاه نعمتی او را از یاد خدا غافل کند، از داشتن آن نه مسرور، بلکه غمگین می‌شود.

۳. همواره برای رضایت و طاعت او گام بردارد و نعمت‌ها را در جهت طاعت و دوری از معصیت به کار گیرد، نه اینکه صرفاً با زبان ثناگوی پروردگار باشد:

هر که از نعمت خدا برای نافرمانی او کمک گیرد، ناسپاس و قدرشناس است.^۲

البته باید دانست شکر حقیقی نعمت‌های خداوند ناشدنی است؛ زیرا صرف نظر از نعمت‌های بی‌شماری که برای بشر آفریده شده، شکر هریک از این نعمت‌ها نیز خود نعمتی است که شکری دیگر می‌طلبد.^۳

کز عهده شکرش به‌درآید عذر به درگاه خدای آورد کس نتواند که به‌جای آورد ^۴	از دست و زبان که برآید بنده همان به که ز تقصیر خویش ور نه سزاوار خداوندیش
--	---

پیامدها

شکر حقیقی خداوند در هر مرتبه‌ای که باشد، آثار آن مرتبه را درپی خواهد داشت. فزونی نعمت یکی از آثار شکر است و از این سو کفران نعمت نیز عذاب الاهی است و موجب

۱. «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ؛ قطعاً خداً أَمْرَزَنَدَهُ وَ قَدْرَشَنَاسَ اسْتَهُ.» (شُورَى (۴۲): ۲۳)

۲. مَنْ اسْتَعَانَ بِالثَّعْمَةِ عَلَى الْمَعْصِيَةِ فَهُوَ الْكُفُورُ. (عبدالواحد تمیمی‌آمدی، غرر الحكم و درر الكلم، ح ۷۴۹۴)

۳. من شکر الله سبحانه وجب عليه شکر ثان إذ وفقه لشکره و هو شکر الشکر. (همان، ح ۶۱۳۳)

۴. مصلح الدین سعدی، گلستان، دیباچه.

از بین رفتن نعمت:

اگر واقعاً سپاس‌گزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید،
قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.^۱

خداآند عذاب را از بندگان شاکر خود برمی‌دارد؛^۲ بندگانی که به جای آورنده شکر حقیقی اند
و نعم الاهی را در جهت فرمان‌برداری او به کار می‌گیرند:

اگر سپاس بدارید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟ و خدا همواره
سپاس‌پذیر [او حق‌شناس] داناست.^۳

خداآند پاداش شاکران را تضمین نموده و بدانها وعده جزای خیر داده است:

و به زودی خداوند سپاس‌گزاران را پاداش می‌دهد.^۴

محبت الاهی گوهر دیگری است که شامل حال شکرگزاران می‌گردد. امام سجاد^{علیه السلام} می‌فرماید: «خدا هر بنده قدرشناس سپاس‌گزاری را دوست می‌دارد.»^۵

راهکارها

مطالعه و تفکر پیوسته در مخلوقات و نعمت‌های الاهی و تأمل در گستردگی و پیچیدگی آنها و اینکه همه این امور را خداوند برای هدایت و سعادت بندگان آفریده، سبب می‌گردد که آدمی از سر رغبت و محبت شکرگزاری کند.

معمولًاً وفور نعمت ارزش آن را پنهان می‌کند. از این‌رو اگر بتوان از دست دادن نعمت را تصور کرد، عظمت و اهمیت آن بیشتر آشکار می‌گردد. برای این منظور ارتباط با کسانی که

۱. «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.» (ابراهیم: ۷)؛ بنگرید به: محمد محمدی‌ری شهری، سیزان الحکمه، باب الشکر.

۲. بنگرید به: ناصر مکارم‌شهریاری و دیگران، تفسیر نمرسه، ج ۴، ص ۱۸۲؛ اسماعیل حقی‌البروسی، تفسیر روح‌البيان، ج ۲، ص ۳۱۱.

۳. «مَا يَفْعُلُ اللَّهُ بَعْدَ أَيْمَكْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَأَمْثَمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا.» (نساء: ۴)؛ (۱۴۷).

۴. «وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.» (آل عمران: ۳)؛ (۱۴۴).

۵. إِنَّ اللَّهَ... يَحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ. (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۹۹)